

« به نام خالق آرامش »

نام کتاب: کاینده یک پندار (بفردوم)

نام نویسنده: زیگموند فروید

نام مترجم: هاشم رضی

تعداد صفحات: ۱۳۷ صفحه

تاریخ انتشار: _____



کافئین بوکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نظراتی گوناگون دیگر نیز هست که بیشتر بر پایه قیاس و حدسیاتی بنا شده که جنبه علمی و استدلالی آنها چندان استوار به نظر نمی رسند و به گفته ایژرتزر Emmanuel – Aegerter با وجود گسترش و جامعیت دین قادر نیستم به ریشه و اساس آن دست یابیم جز از طریق مقایسه و پندار. بسیاری از دانشمندان را رأی بر آن است که افسانه ها الگوی کامل و بی خدشه تصورات مذهبی می باشند و بایستی بر مدار آنها هر نوع رأی و عقیده‌ای را بنا نهاد. برخی دیگر که در رأس آنان «تیلور Tylor» قرار دارد اعتقادات مذهبی و مفهوم خدا یا خدایان را منتج از حیات روانی اقوام نخستین، یعنی دوران **جان پنداری Animisme** می دانند. بنابر تعریف این گروه، بشر اولیه برای تمام موجودات گرداگرد خود روح و روانی قابل بوده است – روان و روحی که همانند روح خود آنان بوده و جهان را به جنبش و حرکت می آورده‌اند. این روانها که از: ستارگان، دریاها، آسمانها و سایر عناصر و عوامل طبیعت بوده‌اند بالطبع چون خود آنها نیازمندی‌هایی داشته و حس می نموده‌اند. بشر که در مقابل توفان و رعد و برق یا خسوف ناتوان بوده چنین تصور می کرده است که با دادن قربانی در راه آنان و نیایش و تقدیس، آنها را نسبت به خود رام و مهربان می نماید.

صورت دیگر تحول این عقیده نظریه «**هربرت اسپنسر Herbert Spencer**» است که **آنیمیسیم** یا **جان پنداری** را با زنده و جاودان ماندن پدر در هم آمیخته و به نوعی «**توتمیسم Totemisme**» متحول می سازد.

بالاخره گذشته از اصل **توتمیسم** و موارد ذکر شده اساسی ترین منشأ و مبدئی که برای دین و مذهب شناخته شده همان شیوه مسأله ترس و ضعف بشری در برابر نیروهای طبیعت است که واکنش آن موجد معتقدات دینی شده است؛ به این شیوه که انسانهای اولیه بوسیله برقراری شباهت و همانندی مابین فرمانروا و رئیس قبیله با یکی از نیروها و عناصر طبیعت جهت تعدیل نیروهای هراس آور و گاهی مخرب آن شروع به نیایش و بزرگداشت و دادن هدایا و قربانیهایی می نموده‌اند: ستاره پرستی، خورشیدپرستی، ماه پرستی، و نیایش عناصر گوناگون طبیعت را بایستی نتیجه این عقیده دانست و اعتقاد به ارباب انواع و شیوه چند خدایی را نیز از همین رهگذر می توان مورد استفاده قرار داد.

در طول تاریخ از زمانهایی دور تا این زمان عامل ترس همواره به عنوان منشأ ایمان دینی شناخته شده است و به همین جهت است که «**لوکرتیوس Lcretius**» می گوید: ترس نخستین مادر خدایان است و فلاسفه قرن هجدهم نیز جملگی بر این منوال رأی داده و صدای آنان را در این گفته «**هولباخ Baron Holbach**» می شنویم که:

هرگاه از آغاز کاوش نماییم خواهیم دید که نادانی و ترس مفهوم خدایان را پرداخته‌اند، آنگاه خیال بافی و نیرنگ بازی آنها را پیراسته و مفهوم نخستین آنها زیر این پوششها پنهان مانده است:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

Will Durant: the story of philosophy.

لیکن عده‌ای از فلاسفه و دانشمندان نیز با این گونه توجیهاات کاملاً مخالف بوده و عواملی همچون ترس و عجز و یا خداسازی از راه مقایسه به خود را کاملاً مردود می‌شمارند. اینان می‌گویند هرگاه منشأ ایمان دینی را پدید آمده از ترس و بالنتیجه پرستش نیروهای برتر از طبیعت تعریف نماییم از همان نخستین مرحله بایستی این نکته را در نظر بگیریم که میان بعضی از اقوام و قبایل ابتدایی هیچ گونه آثار و علایمی که دلالت بر وجود دین نماید دیده نشده است. بعضی از قبایل افریقایی دارای هیچگونه مراسم و آداب دینی نبوده و هیچ نوع خدای نیز اعم از توتم و بت‌ها و خدایان فوق طبیعی ندارند. کوتوله‌های **کامرون** تنها به اهرمنان یا خدایان زشتی و بدی اعتقاد دارند و آنها را نیز موجوداتی بی تفاوت می‌شمارند که در سرنوشت و جریان زندگانی افراد تأثیری نمی‌توانند داشته باشند. افراد قبیله **وداه** در جزیره **سیلان** به خدایانی جاودانی اعتقاد دارند که بود و نبودشان برای آنها یکسان است و نه عبادتی برایشان انجام داده و نه هدایان و قربانی‌هایی تقدیمشان می‌دارند و هرگاه کسی از آنان درباره خدا پرسش کند حیرت زده می‌گویند آن بر سنگی است یا بر پاره تخته‌ای یا بر برجستگی لانه موریانگان؟ هندیان **امریکای شمالی** تصویری از خدا دارند که به جایگاهی بی‌نظر بر افعال و کار بندگان نشسته است و این گروه خدا را همچون **اپیکور** فوق آن تصور می‌کنند که به کارهای بندگان مداخله ورزد. فردی از قبیله **ابیون** درباره عقاید دینی گفته‌ای شگفت دارد که: نیاکان و پدران ما همواره بر آن اندیشه بوده‌اند تا مشاهده کنند که آیا دشت و صحرا برای آب و علف دام‌هایشان کافی است یا نه و به همین جهت همواره عادت داشته‌اند به سطح زمین بنگرند و به جایی دیگر کاری نداشته باشند. آنها هیچ گاه بر آن نبوده‌اند تا بر آسمانها اندیشیده و ببینند در آنجا چه حوادث و اتفاق‌هایی رخ داده و مثلاً ملاحظه نمایند آفریننده و فرمانروای ستارگان کیست...

Will Durant: our oriental heritage.

به همین جهت است که عده‌ای از دانشمندان و پژوهشگران عقیده و منشأ ایمان دینی را ناشی از ضعف و ترس، مبتنی بر اصل «توتمیسم و توتم پرستی» نمی‌دانند. این گروه پیدایش و احساس مذهبی را ناشی از مبدئی صحیح و عقل می‌پندارند. گروهی بر این گمانند که عقیده و منشأ مذهبی منبعث و ناشی از اجتماع است – بدین سان که چگونگی عقیده و پندارهای مذهبی هر فردی مأخوذ از اجتماعی است که در آن می‌زید. **برگسون** **Henrie Bergson** دو مبدأ برای چگونگی و تکوین پندارها و عقاید مذهبی قایل است: یکی فردی و دیگری اجتماعی. مذهب اجتماعی نوعی اندیشه است که بر مبنای آن فرد خود را عضوی از جامعه دانسته و خود را با مقتضیات اجتماعی هماهنگ می‌سازد. این هماهنگ ساختن مستلزم آنست که فرد از تعقل و ژرف اندیشی دست فرو هشته و به خاطر اجتماع از بسیاری لذات و منافع خود در مقابل حفظ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حقوق توده و جماعت چشم بپوشد بر اثر این گذشت و چشم پوشی از منافع و لذات فردی است که افراد معتقد به پاداش و جبرانی گشته و همین نحوه موجب پیدایش پندارهای مذهبی و دینی چون: ایمان به رستاخیز و پاداش و عقوبت در برابر نیکی و زشتی می گردد.

لیکن احساس فردی که منبع عقاید دینی در فرد است ناشی از نیروی الهام می باشد که بوسیله ارتباط انسانی یا نیروی زندگی یا «شور حیاتی Elan vital» فراهم می آید. بطور کلی این نوع احساس مذهبی بر پایه نیرویی است که موجب انگیزش غریزه در جانوران و پیدایش عقل در آدمی می گردد. این نیرو در اغلب افراد به حالت خمودگی و رکود باقی است اما در افرادی ممتاز به شکلی کامل نفوذ و تجلی می کند. بر اثر این نفوذ حاد علایق خارجی در فرد تحت تأثیر این نیرو واقع گشته و احساس اتصال به ابدیت یا مکاشفه و عرفان پدید می آید:

Henrie Bergson: les deux sources de la moral et de la religion.

۳- درباره تمام مسایل و مواردی که در این بخش درباره توتم، توتمیسم، و تابو بازگویی و توضیحی نشده به قسمت پایان کتاب تحت عنوان «توتمیسم» رجوع نمایید.

۴- برای آگاهی مختصری درباره «زنا با محارم Inceste» به بخش دوم همین کتاب و برای آگاهی های بیشتری به کتاب «اصول روانکاوی» مراجعه نمایید.

۵- لیبدو

«لیبدو Libido» یکی از اساسی ترین و پیچیده ترین مسایل روانکاوی می باشد. فهم «لیبدو» کلید شناخت فعل و انفعال خارجی امیال از ناخودآگاه است. تراوشهای غرایز از ژرفای روان خودآگاه بوسیله «لیبدو» بیان می شوند. لیبدو عنصر سازنده روانی است که اروس Eros یا «شور زندگی» از آن برای غلبه بر تاناتوس «Thanatos» یا سائقه مرگ کمک می گیرد. لیبدو جریان شور مرگ و غرایز مخرب را از خود به غیر منعطف کرده و زندگانی را شیرین و لذت بخش می نماید. چون در روانکاوی اولویت و برتری با غرایز جنسی است می توانیم چنین بازگو نماییم که تجلیات غرایز جنسی که از روان ناخود آگاه به ظهور می رسند بوسیله لیبدو یا شهوت بیان می گردند. فروید خود تعریف جامع و قانع کننده‌ای از این کلمه بدست نداده است. برای پی بردن به مفهوم صحیح و بی خدشه این واژه بایستی در آثار او با تعمق پی جویی کرد: لیبدو نیروی تحریک کننده‌ای است که فرد را بر هرگونه جنبش و تکاپویی وا می دارد. جنبش و فعالیت برای لذت جویی و رفع نیازمندی های ضروری برای بقا و عشق زن به مرد یا شهوت مرد نسبت به زن و میل به جنس موافق... و سرانجام طرق گونه گون عشق ورزی که بیشتر جنبه مجرد دارند تا میل و عشقی که بوسیله آلت تناسلی ارضا می شود؛ چون: شهوت یا عشق خوددوستی، محبت میان پدر و کودک،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نوع دوستی، عشق به اشیا و عتیقه جات و دل‌بستگی به نوع و طرز خاصی از تفکرات فلسفی – اینها همگی صور مختلف لیبیدو می باشند.

Sigmund Freud: uder psychoanalyse.

لیبیدو نیروی محرک حیات جنسی است، نیروی اندک ولی همبسته و رونده‌ای است بسوی هدفی

معین:

Freud: drei abhandlungen.

لیبیدو به واقع نیرویی است همچون اروس یا شور زندگی که اجزای مجزای زنده را بسوی هم

فراخوانده و همبستگی‌ای میان آنها ایجاد می نماید تا کشش و میل و کام بسوی هدف تسهیل گردد:

Freud: Jencits des lunstprinzips.

غریزه «شهووت Libido» عمیق ترین غرایز و جوهر اصلی زندگانی روانی است. به همان نحو که جسم

تمایلی غریزی به گوارش دارد؛ روان هم خواهان ترضیه عشقی است. فروید همین ترضیه عشقی را

«لیبیدو» می نامد و همین لیبیدو کانون تکاپوی روانی است که فرد را بسوی زندگی و لذت طلبی می

کشاند:

Stefan zweig: guerison par l, esprit.

پی جویان امور پسیکانالیتیک بر مبنای وسعتی که فروید به واژه «لیبیدو» داده است در دستگاههای

فلسفی و غیر فلسفی مبنای و موارد مشابهی برای آن پیدا نموده‌اند و برای آگاهی خوانندگان یکی از

گفتارهای کوچکی را که در کتاب «اصول روانکاوی» از این کلمه انجام شده در پایان این بحث می آوریم:

فروید خود می گوید: ما قدرت و انرژی غرایز را که از حیث کمیت قابل محاسبه، اما غیر قابل سنجش

و تخمین است در مناسبات آنچه که بر آن «عشق» اطلاق می نمایم – تعمیم می دهیم. البته نظر ما از

کلمه عشق آن علاقه و عشقی است که به آمیزشهای جنسی می انجامد و هدفش بر مبنای نزدیکی جنسی

است. اما همچنان بر احساساتی چون: عشق به خود، عشق به پدر و مادر و در معنای وسیع آن نسبت به

بشریت و علاقه به اشیا و بعضی افکار و مفاهیم معنوی شمول دارد:

Freud: massen psychologie und ich analyse.

همان گونه که گفته شد همانند واژه ابداعی [Libido =] که واژه ایست جعلی از ریشه آلمانی

Libien به معنای دوست داشتن در دستگاههای فلسفی و علمی و ادبی بی مانند و بی سابقه نمی تواند بود؛

کلمه مورد نظر گوته [Goethe] مهر زندگی [Das liebesleben] همان مفهوم لیبیدو در فرویدیسم را ادا

می نماید. در سیستم برگسون Henrie Bergson شور حیاتی Elan vital، در سیستم شوپنهاور



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

Schopenhauer «اراده ville» آلمانی و به فرانسه Volonté و در سیستم افلاتون «اروس Eros» در فلسفه هندی «کاما Kama» در دستگاه سنت پل Saint Pol «نوع دوستی Agape» و تائو «Tao» به مفهوم وسیع و گسترده آن در فلسفه کلاسیک چین و «فیات Fiat» در سیستم ویلیام جیمز William James و «هورمه Hormé» در سیستم مک دوگال Mac dougal جز همان مفهوم Libido در «فرویدیسم» چیزی نیستند:

هاشم رضی: اصول روانکاوی

۶- عقده اودیپ

در روانکاوی «عقده اودیپ Complexe oedipe» زیر بنایی استوار محسوب می شود و در کمتر موردی است که در مسایل پسی کانالی تیک این اصل تعیین کننده نقشی نداشته باشد. از سویی دیگر هر نوع پیوند و ارتباطی میان پدر و پسر، پسر و مادر و دختر و مادر به شکلی مستقیم به این عقده و نقش مؤثر پدر منتهی می شود.

فروید نخستین نمودارهای احساسات کودک را نسبت به پدر و مادر چنین تعریف می کند: «اولین جلوه غریزه شهوی هر فردی به خاطر مادرش برانگیخته می شود. در واقع می توان چنین گفت که غریزه عشق در نخستین مرتبه مادر و غریزه کینه پدر را هدف قرار می دهد. کودک در دو مرحله «خوددوستی Auto érotisme» و «دگردوستی Hétéro erotisme» با مادر رابطه ای نزدیک دارد. در اولین وحله، یعنی دوران خوددوستی در آغوش مادر پرورش می یابد و همانگاه که «لیبیدو» متوجه لبهای اوست بوسیله مکیدن پستان متلذذ می گردد. در دومین مرحله هم که از خود روی بر می تابد از دیگران مادر را بر می گزیند. در طی تکامل کودک، پدر و مادر او را از بعضی افعال باز می دارند و از هوسهایش جلو می گیرند. در طی این ممانعت ها و کشمکش ها کودک از پدر متنفر گشته و کینه او را به دل می گیرد؛ لیکن عشق مادر در او همچنان توان دارد؛ چون منع پدر با خشونت و تحکم همراه است در صورتی که جلوگیری مادر با مهربانی و نرمش توأم است. از سویی دیگر کودک مادر را تنها برای خود می خواهد در صورتی که پدر سعی می نماید مادر را از دستش بریابد؛ به این سبب پسر نسبت به پدر احساس حسادت و کینه می نماید و از اظهار عشق و ملامت پدر به مادر رو در هم می کشد. البته عواملی دیگر نیز هست که به نوبت هر کدام در تشدید کینه پدر و پسر مؤثر می باشد و با نتیجه گیری به روی مسایل و موارد مشاهده می کنیم که غریزه کینه همواره از جانب پسر بسوی پدر غریزه عشق بسوی مادر منعطف می باشد و بنابر اصل «دوگونگی عواطف Ambivalence» این کینه نسبت به پدر همراه با حس ستایش و مهری که خاستگاهش ترس می باشد نیز آمیخته است و بنابر سوابقی که در قسمت «توتمیسم» بازگو خواهیم کرد همین پدر با این



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

صفات و احساسات کودک، کم‌کم به شکل خدایی پرستیده گشته و مبانی و منشأ معتقدات دینی را فراهم می‌کند.

به نسبت عکس «عقده اودیپ» روابط دختر و مادر را می‌توان مورد مطالعه قرار داد و این مطالعه در قسمت **عقده الکترا Complexe electera** انجام می‌شود - بدین گونه که دختر مادر را مورد کین و قهر قرار داده و به پدر عشق می‌ورزد. البته بایستی متوجه بود که در هر دو مورد، یعنی عقده اودیپ و عقده الکترا، شکل عکس آن نیز ممکن است اتفاق بیفتد - به این معنا که چه بسا پسر نسبت به مادر کینه ورزی نموده و مهر و محبت خود را بسوی پدر متوجه نماید و یا خصومت‌ها و محبت‌هایی میان مادر و دختر ایجاد گردد؛ در صورتی که دختر پدر را دشمن دارد.

برای اطلاع از این موارد به دو کتاب «روانکاوی» و «اصول روانکاوی» اثر نگارنده رجوع نمایید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱- تفسیر روانشناسی دینی

ارزش مبانی روانشناسی، دشواری تحقیق، عقاید دینی مواردی ذهنی و

غیر عینی می باشند، منشأ تعبد در ایمان دینی، دوری مذهب

از شیوه تعقل، روش تقلیدی، تأکید ارباب ادیان،

گسترش و نقد اصول تعبدی

پس از بحث و گفتگوهایی که درباره مخالفت های فرضی به عمل آمد؛ اینک لازم است به اصلی اساسی پرداخته آید و این اصل اساسی مسأله روانشناسی و منشأ نمایی آنست، یعنی بایستی به کنجکاو و پی جویی بپردازیم و ملاحظه نماییم که ارزش معتقدات دینی و تفسیر توجیه آنها از لحاظ دانش روانشناسی چگونه است و در واقع با توجه به این موضوع آنها را چگونه می توان دسته بندی و مرتب نمود.^۱

البته بایستی متوجه بود که جوابگویی و راه یابی در این موضوع با آسان یابی و سهولت میسر نخواهد بود و این نیز بستگی تام به موضوع دارد - چون معتقدات دینی مسایلی ذهنی و غیر عینی می باشند و هر نوع کند و کاو و پژوهشگری در موضوع های ذهنی و اموری که واقعیتی خارج از طبیعت را در ذهن بر می انگیزد به آسانی دست یاب نخواهند بود.

بسیاری پس از اینکه روش ها، طرح ها و علل و پی کاوی های زیادی را واژده و غیرقابل قبول اعلام نمودند، بر علل و مبنایی ای دلایل خود را استوار نموده و بر آن اقامه دعوی می نمایند که بیشتر جنبه تعریف هایی عمومی را افاده می کند تا تفسیرهای واقعی و وابسته به موضوع را. این نظرات و مبانی عبارتند از اینکه: عقاید دینی و پندارهای مذهبی اصول و پدیده هایی هستند که پذیرش شان تأکیدی و بی چون و چرا می باشد. در واقع می توان گفت: عقاید مذهبی اصولی تعبدی^۲ و تقلیدی^۳ هستند که بوسیله آنها روابط علل و معلولی هر موضوع و پدیده ای با واقعیت خارجی آشکارا و هویدا می شود. این اصول تعبدی و تقلیدی با واقعیت خارجی آشکار و هویدا می شود. این اصول تعبدی و تقلیدی حاوی مسایلی هستند که آدمی خود به حل و گشایش آنها قدرت و توان نیافته و بوسیله نیروهای مافوق طبیعی گشوده و حل گشته اند - و به همین جهت بایستی بشر به آنها ایمان داشته و در احترام و رعایتشان بکوشد. ارزش و شایستگی این معتقدات تعبدی در آن است که راهنما و آموزنده مسایلی برای بشری می باشد که در جریان زندگی بیش از هر چیزی نسبت به آن مسایل توجه و علاقمندی دارد و در واقع معلوماتی را از راه آموزشگری جبری به ما می آموزد بیش از هر چیز مورد نیازمان قرار دارد - پس بنابراین لازم است تا پاس این معتقدات را داشته و



در بکار بستن و عمل نمودن و ایمان داشتن به آنها کوشایی ورزیم. هر کسی که از آگاهی و دانستن این معتقدات غافل و تهی بماند نافهم و مطرود و هر کسی که نسبت به آنها آگاه و معتقد باشد می تواند خود را فردی صالح و دارای دانشهای وسیعی بیندارد.

بطور کلی نسبت به هر چیزی که بیندیشیم اصول تعبدی حکمروا می باشد. هرچه اصول تعقلی در اقلیت و بی توجهی است، اصول تعبدی در اکثریت و همگان گروهی قرار دارد. آن یک مستلزم سعی و کوشش و دانش اندوزی است و این یک بدون سعی و کوشش و کوشایی حاصل می آید. اما در اینجا این توهم ناپستی پیش آید که هر چیز یا هر اصلی که تعبدی بود صرفاً نادرست است یا هر موردی که تعبدی بود و تعقل نیز حقیقت آن را تأیید نمود بایستی پذیرفته شود - چون موارد و اصولی هستند که قابل اثبات نیستند و نمی توان آنها را نیز پذیرفت یا رد نمود و برخی از چیزها و موارد تعبدی نیز با واقع و حقیقت وفق می دهند و این وفق دادن دلیل نمی شود که مسأله را شمول داد و یا بدون پی جویی های عینی و تجربی آن را در کادر امور تعقلی قرار داد.

هنگامی که در آموزشگاه سرگرم آموختن و فراگرفتن و یادگیری هستیم جمله و یا اکثر مواردی را که بدان دانش اندوزی می نماییم از راه تعبد و غیر عینی حاصل می شود، در مثل می گویند و یا می خوانیم که شهر زیبای «کونستانس» بر روی دریاچه کونستانس قرار دارد و در زیبایی گوی سبقت از بسا شهرهای بزرگ ربوده است؛ و برای اثبات و جایگزینی این موضوع در اندیشه دانشجویان در پایان نیز اضافه می کنند که در صورت ناباوری و عدم اطمینان می توانی بدانجا رفته و نظاره اش نمایی. البته این مورد از آن اصول تعبدی می باشد که جنبه تعبد و تعقلش یکسان است: چون من خود به این شهر سفر کرده ام. شهری است زیبا و دلفریب که بر کناره دریاچه ای زیبا قرار دارد و من اکنون در حقیقت گفته های پیشین و همچنین اصل جغرافیایی آن را شکی ندارم. لیکن هرگاه با ژرف اندیشی در مسأله دقت نمایم متوجه خواهیم گشت که با تمام این احوال همین اصول تعبدی که تعقل نیز تأییدشان می کند هیچ گاه آن تأثیر تعقلی صرف را که همراه با عینیت و مشاهده و تجربه باشد دارا نیستند و این مسأله را نیز می توانم از نمونه ای همچون مورد فوق تکرار نمایم:

هنگامی که دست داد به «یونان» سفری کرده و برای نخستین بار در آتن خود را بر بلندی های **اکروپولیس**^۴ یافتیم وجد و سرورم با نوعی شگفتی و اعجاب هم انگیز بود. وقتی دورنمای دریای آبی گون و موج و آسمان نیلی و شفاف را نگاه می نمودم - و هنگامی که محو تماشای ویرانه های معابد بودم با شگفتی این پرسش برایم پیش آمد که بگویم: این مناظر و ویرانه ها و جاهای آنها بر همان شیوه است که در آموزشگاه برایمان بازگفته و توضیح داده بودند و در واقع این مناظر و بازمانده ها با آنچه که قبلاً خواننده بودیم تفاوتی ندارند. البته آن هنگام این برایم امری شگفت می نمود چون در زمان تحصیل که درباره آتن و بازمانده های باستانی اش با آن وضوح برای ما درس می گفتند اندیشیدم که هم آهنگی ای میان درس و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

واقعیت خارجی آتن نمی تواند برقرار باشد تا در آن سفر آنچه خواننده بودم به واقع مشاهده نموده و همین تشابه و همسانی موجب شگفتیم را فراهم کرده بود. به هر حال اینک نمی توانم برای آن حادثه اهمیت و ارج چندانی قایل شوم چون امروز قادرم با دید و بصیرتی دیگر به آن نگاه نموده و بیندیشم. بصیرتی که در آن هنگام بدان دست نیافته و با آن آشنایی نداشتم و آن تأثیر مشاهده عینی و دیدار وضع محل و مواردی دیگر است که بستگی کاملی با چگونگی وضع محیط و اثر آن در ذهن دارد و همین روبرو شدن با واقعیت و مشاهده مستقیم است که ارزش تعیین کننده و کاملاً متمایزی را دارا می باشد.

به شیوه‌ای کلی تمامی مواردی نظیر آنچه که در فوق ذکر شد موجب تحکیم عقیده و ایمان می شود، عقیده و ایمانی که از راه تواتر و گفته‌های دیگران به دست آمده است، اما این صحت‌های نسبی به هیچ گونه دلیل پذیرش‌های عمومی قرار نمی گیرد، وانگهی اصل هر عقیده و ایمانی نیز بایستی بوسیله دلیل و برهان تأکید و ثابت گردد تا حاوی اصولی تجربی و قائم به ذات باشد. اما مشاهده می نمایم و می شنویم که می گویند اینها حقایقی هستند که از راه و سیر پیشینیان بدست آمده و عصاره و چکیده تجربیات و نتیجه گیریهای نسل‌های زیادی است و به همین سبب متضمن حقایقی است که بایستی بی کنجکاوی پذیرفته شوند. حال اگر این مسایل همچون موارد جغرافیایی روشن و محقق نباشد از معلوماتی نظری سود می جویند: مثلاً برای رسانیدن و اثبات دایره بودن زمین از کماتی بودن افق و حرکت کشتی و مواردی دیگر شاهد می آورند چون بطور محقق غیر ممکن و محال است که همه دانشجویان و محصلین دست به مشاهده و تجربه زده و به دور زمین بگردند و یا آموزندگان و معلمین جمله آنان را به دور زمین بگردانند. به همین جهت اکتفا می شود تا بوسیله ایمان و عقیده مسایلی را بپذیرند اما این دلیل نیست که راه مشاهده عینی بکلی مسدود باشد چون شیوه آزمایش و تحقیق شخصی همواره باز است.

۲- ایمان مذهبی

عدم دلایل عقلی و علمی بر معتقدات دینی، پرسش‌هایی درباره اثبات معتقدات دینی، پاسخ‌های ضد و نقیض و کودکانه، منع شک و کاوش در معتقدات، نقد معتقدات دینی و بی‌ارزشی آنها، عامل پیچیده روانی، سابقه شک و تردید مذهبی در گذشته، بت شکنان و محافظه کاران تاریخی

درباره مسایل و مطالب عمومی - و یا در صورتی خصوصی مشاهده نمودیم که معتقدات تعبدی چگونه بوده و ارزش راستین آنها با در نظر گرفتن نقد موضوع بر چه پایه‌هایی استوار می باشد. اما هرگاه بر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آن باشیم و سر آن داشته باشیم که به همان نحوه فوق در معتقدات و اصول مذهبی نیز داوری و یا کاوش نماییم مسأله کاملاً به شکلی دیگر جلوه گر خواهد شد.

اگر در مورد دین و مذهب پرسشی صورت گیرد مبنی بر اینکه چه دلایلی برای حقانیت و عقلانی بودن و اثبات پندارها و معتقدات مذهبی وجود دارد، بطور کلی به چند پاسخ دست خواهیم یافت، پاسخی که به شکل نمایانی مخالف و نقیض هم خواهند بود و علاوه بر آن هر یک به تنهایی از لحاظ نقد علمی فاقد ارزش بوده و جز گفته هایی کودکانه نمی نماید.

به هر انجام هرگاه از ایمان داران و باورگران مذهبی سؤال شود که به چه دلیل این معتقدات درست و عقلانی و بر حق می باشد چنین خواهیم شنید که: به این دلیل که نسل های پیشین و پدران و نیاکان ما به این معتقدات باور داشته و پای بند بوده اند و از سویی این پندارها از نخستین ادوار وجود داشته و همین دلیل بر صحت و حقانیت آنها می باشد. از طرفی دیگر مشاهده می شود که در ادوار گذشته و هم این زمان نوعی تأکید تهدیدآمیز و سخت درباره پذیرش بی چون و چرای این معتقدات وجود داشته است و به شکلی مؤکدی شک ورزیدن و مورد تردید قرار دادن این معتقدات را عملی گستاخانه تلقی نموده و هر نوع کند و کاوی را درباره آنها ممنوع کرده اند. در قرن های گذشته بادافره و کيفر شک ورزان و تردید کنندگان درباره معتقدات دینی همانا مرگ و شکنجه هایی بس هولناک بود و این زمان هم اجتماع به کسی که نسبت به این معتقدات شک نشان داده و یا نقادی و کند و کاوی انجام دهد با دیده تحقیر و تکفیر نگاه می کند.

با ژرف بینی و دیدی کاوشگرانه چنین خواهیم فهمید که این تأکید و پافشاری در شک نکردن و کند و کاو نمودن درباره معتقدات مذهبی موردی است که انگیزاننده نیرومندترین شک ها و تردیدها می شود؛ چون عموم همواره رغبتی شایان به امور منع شده نشان داده و در ارتکاب آن موارد کوشایی می ورزند. حال صرف نظر از این واکنش روانی و اصولاً غیر منطقی بودن و نادرستی آن، شایسته است تا محرک و انگیزه این تأکید غیر اصولی را نیز دریابیم و در واقع به علت و منشأ آن شناختی حاصل کنیم. چنین دستور تحکم آمیز و تهدید گرانه ای تنها می تواند نمایاننده یک علت و در واقع یک حقیقت باشد و آن اینکه این معتقدات و پندارها تا چه حد سست و بی پایه و لرزان است و از سویی دیگر اجتماعی که این تأکید سخت به آن تحمیل می گردد خود تا چه اندازه واقف به ناستواری و غیر عقلی بودن آن می باشد. به هر انجام در صورت عکس این مسأله – یعنی در صورتی که این معتقدات اصولی صحیح و درست و عقلی بودند و بنای آنها بر پایه های محکم و استوار و خلل ناپذیری قرار داشت، هیچ علت و موجبی فراهم نبود تا با این گونه تأکیدهای تهدید آمیز مردم را از شک کردن و کند و کاو نمودن درباره آنها منع نمایند – و بطور محقق هرگاه کسی بر آن بود تا یقینی تجربی و عامی درباره این معتقدات بدست آورده و ایمان تبعیدی خود را مبدل به ایمانی عقلی و علمی نماید، او را راهنمایی نموده و به شیوه هایی راستین هدایتگرش می شدند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بطور کلی در فوق به سه دلیل، یعنی دلایلی که بر اثبات و حقانیت معتقدات ارائه می شود اشاره شد، و به یک دلیل آن که سومین برهان می بود آگاه گشته و بی ارزشی اش واقف گشتیم. اینک بنگریم تا دو دلیل دیگر دارای چه ارزش و قبول منطقی ای را می توانند داشته باشند. متأسفانه دو دلیل دیگر نیز به همان نسبت بی ارزش می باشند. این دلایل هرگاه برای ایمان دارانی هم که با تعمق به آنها ملاحظه کنند ایجاد شک و تردید در پذیرش می نماید که به زودی زدوده شدنی نبوده و چه بسا اساس ایمان هایی را هم سست گرداند. این دلایل در بردارنده و رساننده این مفهوم می باشند که ما بایستی به این معتقدات ایمان داشته و در بزرگداشت و کارگیری و اعتقاد بدانها سخت کوشش و باور داشته باشیم – تنها به این دلیل که پدران و نیاگان ما به آنها معتقد بوده اند. اما لازم است به این نکته عطف توجه داشت که نیاگان ما بسی نادان تر و بی اندیشه تر از ما بوده اند. آنها دارای روش ها، سلوک ها و شیوه ها و معتقداتی دیگر نیز بوده اند که این زمان ما با دیده تمسخر و استهزا بدانها نگریسته و دچار شگفتی می شویم. پس چگونه می توانیم پاره ای از آن پندارها را از کل و اصل جدا نموده و به علت اینکه پدران و نیاگان ما بدانها ایمان و اعتقاد داشته اند آنها را پذیره گشته و به قسمتهایی دیگر از همان اصل و کل به دیده تحقیر و تمسخر بنگریم؛ به همین جهت معتقدات مذهبی نیز جزو همان پندارها و اعتقاداتی است که از اصل خود جدا شده و بنابر مقتضیاتی رنگ معنویت و روحانیت گرفته اند.

از همه جالب تر نوشته هایی است سست و بی مایه که انسانها از روی زیرکی و برای تبرئه خود آنها را به مبدئی دیگر نسبت داده و آسمانی می خوانندش. دلایل و براهینی که در این نوشته های مقدسه ارائه گشته به قدری سست، بی مایه و کودکانه است که به هیچ روی نمی تواند جلوه گاه منطقی گشته و ایمان را بسوی خود جلب نماید. این کتب مقدسه پوشیده از موارد و آیات ضد و نقیض و تضادهای شگفت و اغلب مراجعات و نقل و قول های افسانه ای می باشد و کار این شاهکارها آن وقت به فرازگاه عظمت خود می رسد که دست به استدلال و منطقی می یازند؛ استدلال و منطقی هایی که هیچ گاه نمی توانند یقین و ایمان و یا لاقط نوعی اعتماد نسبی را در شخص برانگیزانند. به همان گونه که گفته شد قایل شدن مبدئی آسمانی تنها گریزگاهی است برای ارباب ادیان و مذاهب، که خود به بی پایه بودن این نوشته ها آگاه بوده و بوسیله اسناد و مبدئی مجهول و اساساً نابود سلب مسئولیت از خود می نمایند.

به هر انجام با گفته های فوق و کاوشهایی که انجام شده به این نتیجه خواهیم رسید که این میراث اجدادی و یا معتقدات مذهبی تا چه حد سست و بی پایه و لرزان می باشند. به این اصل دست یافته و آگاه می شویم که میان میراثی که تمدن برای ما برجای گذاشته، قسمت قابل توجهی قرار دارد به نام معتقدات مذهبی که وظیفه دارد اسرار جهان و خلقت را بیان نموده و رنجها و دردهای زندگانی را قابل تحمل ساخته و موجبات سازش آدمی را با طبیعت و زندگی فراهم آورد. لیکن متأسفانه پس از تعمق و پژوهش و نقد متوجه می شویم که این نقطه اتکای مردم خود تا چه حد پوچ و بیپوده بوده و بر روی چه پایه های سست



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و فرو ریزنده‌ای بنا شده است. اصولاً بشری که ساختمان مغزی و نیروی ادراکش به دنبال مشاهده و تجربه است و جز بر بنای علت و معلول و انطباق رویدادها و پدیده‌ها و روشهای علمی چیزی را نمی‌پذیرد و حتی مثلاً به این موضوع پیش پا افتاده و کوچک که نهنگ تخم نمی‌گذارد بلکه بچه می‌زاید بدون وجود دلیل تمکین نمی‌کند - چگونه ممکن است به چنین معتقدات سست و بی پایه‌ای تمکین ورزیده و آنها را پذیره گردد؟!؟

البته این امر مسأله‌ای است روانی و موضوعی پیچیده در چگونگی روانشناسی. از سویی دیگر لازم است به این امر آگاهی داشت که این شک ورزی‌ها و عدم قبول یا انتقاد و خرده‌گیری در معتقدات دینی از موارد نو و نمودارهای پدید آمده در زمان ما و یا دورانهای نزدیک به این نیست، بلکه موردهایی است بسیار کهنه و ریشه‌دار که در بستر تاریخ هر زمان به شکلی جلوه‌گری کرده است. فقدان دلایل علمی و غیر منطقی بودن این پندارها اصلی نیست که ما بدان پی برده و کشف نموده باشیم؛ چون این سخافت و پوچی و بی‌بنیانی را حتی پدران و نیاگان بسیار دور ما هم احساس نموده و در صورت‌هایی نیز باز گفته‌اند اما عاملی که موجب بازداشتن آنان از صراحت خاص بیان و آشکارگویی می‌شده مقتضیات و وضع زمان بوده است، و ترس از مجازات و تکفیر زبان آنان را به کام خاموش می‌ساخته است.^۵ چه بسا کسانی که بر اثر شک و تردید درباره این مسایل دچار سرگردانی و فشار درونی قرار گرفته و احساس مسئولیت و ناامنی می‌کرده‌اند. هنگامی که معتقداتی در آدمی تکوین یابد، یعنی از اوان کودکی با آن معتقدات مأنوس و خوگر شود و محیط او نیز در حقانیت این معتقدات صادق و پذیرا باشد و هر نوع تخلف یا شک و تردیدی را درباره آنها منع کرده و تردیدگر یا شکاک را از میان خود طرد و یا مجازات و به قتل رسانند، شخص منطقی و اندیشه‌گر که می‌خواهد با عقل‌گرایی و استدلال این معتقدات را نقد نماید و پس از نقد و ارزیابی به بی‌ارزش بودن و بیهودگی آنها پی ببرد آشکار است که تا چه اندازه در فشار برونی و درونی قرار خواهد گرفت. فشار دورنی، فشاری است که ترک افکار و پندارهای قومی و میراثی که عمری با آنها دمساز بوده موجب می‌شود و فشار خارجی که همراه با تهدید و شکنجه و قتل است از جانب اجتماع و هم‌گردان او به وقوع می‌رسد. به هر انجام چنین کسانی در تاریخ وجود داشته‌اند و چه بسا بی‌شمار در فراخنای تاریخ بشری به نام و چگونگی احوالشان نیز دست یابیم. این کسان سعی نموده‌اند تا شراره نوحواهی و سنت شکنی و بیهوده‌پنداری را که لازمه آن شک و تردید در امور و معتقدات مذهبی بوده در خود خاموش و فروخور گردانند. چه بسا افرادی که در این مبارزه محافظه‌کاری پیشه نموده و راه نادرست همراهان خویش را گزیده و از مبارزه و استدلال دست فروهشته‌اند و چه بسا پیکارگران و بزرگ مردان درست‌اندیشی که قد عصیان افراشته و با اراده‌ای استوار بر علیه این ناراستی‌ها و افکار بیهوده و پوچ مبارزه کرده و جان در راه عقاید عقلی خویش باخته‌اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳- روان خواهی

دو موردی که ارباب ادیان بدان اقبال دارند، گذشته گرایی، نقش اسپریت‌ها یا احضار کنندگان ارواح، انتقاد از این گروه، فقدان دلایل علمی چگونگی تظاهر ارواح، نمایشی کودکانه

اینک بایستی به دو جریان عطف توجهی نمود؛ دو جریانی که پایه هایش در گذشته و زمان معاصر قرار دارد: این دو جریان عبارت است از دلایلی بر حقانیت و اثبات مذهب و معتقدات دینی که از گذشته نتیجه می شوند، و دلایلی که این زمان برای برقراری معتقدات مذهبی اختراع گشته است. بطور کلی دلایلی که از گذشته بر له و اثبات معتقدات ارائه می گردد در اکثریت قابل توجهی قرار دارد و شمه‌ای از این دلایل را در قسمت گذشته اجمالاً همراه با نقدی مورد بحث قرار دادیم و اینک شایسته است تا نظری نیز به جریانهای این زمان براق کنیم و مشاهده نماییم تا چگونه دلایلی در این عصر بر له مذهب بوجود آمده و تکوین یافته است و اصولاً چه کسانی تکاپو بر اثبات آنها می نمایند. بدست آوردن دلایل همانند و مشابهی در این زمان بسی ارزشمندتر می باشد، چون قضاوت و داوری نمودن درباره آنها بسیار سهل تر خواهد بود. هرگاه به شکلی که بتوان در مورد جزئی از یک کل اعتقاد و ایمانی بدست آورد - ایمان و اعتقاد آدمی نسبت به آن کل بسی فزونی خواهد یافت، همچنین است دستگاه مذهبی که اگر بتوان به جزئی هرچه ناچیز و بی مقدار آن ایمانی یقینی حاصل نمود، دید و قضاوت بشری درباره مجموعه همبسته آن نیز بسیار زیاده‌تر خواهد گشت. از همین خاستگاه است که کوشش اسپریت‌ها یا احضار کنندگان ارواح و روان خواهان در تصدیق و اثبات مسأله روح نقش بزرگی را ایفا می نماید. اینان با تمام کوشش و هم خود برآنند تا ثابت کنند که روح پدیده‌ای است ازلی و ابدی که وجود داشته و از بین نخواهد رفت، به این ترتیب اسپریت‌ها یا روان خواهان از مذاهب سود جسته و ارباب مذاهب و ادیان نیز از گفته‌ها و کارهای آنها شاهد و دلیل می آورند - و این دو متقابلاً یکدیگر را یاری می دهند. به هر حال احضار کنندگان ارواح با اعمال و کارهای خود می خواهند ثابت نمایند که در این قسمت از مسایل مذهبی جای هیچگونه شک و تردیدی نبوده و موضوع روح در واقع مسأله‌ای است که علم و آزمایشهای تجربی و عقلی مؤید آن می باشد. اما متأسفانه مسأله احضار ارواح و هر نوع پدیده‌ای دیگر که در اطراف آن پیدا آمده ارزش علمی درستی ندارند و این احضار کنندگان ارواح حتی نمی خواهند این موضوع ساده و روشن را نیز گردن نهند که تظاهرات ارواح پیوندی آشکارا با چگونگی های روحی خودشان داشته و در واقع نتیجه فعالیت ناآگاهانه روح خود آنها می باشد. اینان هر چند این مسأله را گردن نمی نهند ولی قادر نیستند دلایلی ارائه دهند که به موجب آن تظاهرات روحی نتیجه فعالیت روح خودشان نمی باشد. کارهای این کسان به اندازه‌ای بی پایه و در عین حال مضحک و خنده‌آور است که موجب تفریح خودشان را نیز فراهم می آورد. اینان در جلساتی ارواح



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بزرگترین مشاهیر و نام آوران تاریخ را در جمع خود احضار می نمایند، اما با کمال تأسف بایستی گفته شود که اینها جز بازی‌های کودکانه‌ای نمی تواند باشد. آگاهی‌ها و اطلاعاتی که این ارواح بیان می دارند - به همراه چگونگی و وضع تظاهر و جلوه نمودنشان به اندازه‌ای مسخره و دور از عقل و بی ارزش است که تنها محرک و برانگیزاننده یک ایمان و یا اعتقاد در ما می شود و آن اینکه این ارواح مشاهیر و بزرگان تنها دارای یک خصیصه می باشند و آن اینکه خود را کاملاً با احضار کنندگان خود هم پایه و یک سطح نمایند.^۶

۴- روش ضد منطقی

مبارزه با روشنفکری، روش کشیشان و اعمال زور و شکنجه، مخالفت با منطق،

معتقداتی که از راه کشف و شهود حاصل می شوند، انتقاد این موضوع

نقش غیر عملی کشیش‌ها، ارزش عقل و منطق، روش

عقلی براندازنده موهومات مذهبی،

فلسفه متساهلین

در این قسمت بایستی به جریان‌ها و نوع روش‌هایی که برای جلوگیری از روشنی فکر توده مردم می شود توجه نمود. بطور کلی دو نوع کوشش بکار می رود تا سد روشنگری و اعتلای اندیشه گری منطقی میان مردم گردد، و این دو جریان بوسیله کسانی که ذی‌نفعند با سخت کوشی تقویت می شود این دو جریان از نقطه نظر کیفی برابر هم قرار دارند. یکی سلاحی است کهنه و غیر عملی که در اکثر نقاط در این زمان ضامن اجرایی ندارد و آن روش اعمال زور و شکنجه و قتل است. لیکن دومین سلاح، جنگ افزاری است که محافظه‌کارانه در پوشش مقتضیات و موافق با چگونگی وضع زمان از آن سودجویی می شود. نخستین روش، یعنی کارگیری از زور و تهدید آیین و منطق کشیشان و ارباب ادیان و مذاهب است. اینان به شکلی عمیق و غیر اصولی با اصل منطق و عقل و روش تجربی مخالف بوده و ادعا می کنند که مقام اصول دینی مافوق و فرازناهی عقل و منطق قرار داشته و این اصول و روشهای مادی و بشری به هیچ روی حد آن را ندارند تا به نقد و زیر و زبر نمودن این اصول مقدس دست یازی کنند. این اصول مذهبی را چیزها و معتقداتی می دانند که بایستی فهم و درکشان به وسیله کشف و شهود حاصل آید - یعنی حقیقت و حقانیت آنها را هر کسی بایستی درون خود و بوسیله مستقیم و سرشار از احساس درونی درک و فهم نماید و هیچ حاجتی نیست که این درک و فهم بوسیله نیروهای خارجی تصدیق یا تکذیب شوند.

اکنون بایستی بر آن بود که آیا منطق کشیشان تا چه اندازه قابل اجراست، نه اینکه بر آن باشیم تا ملاحظه کنیم که تا چه حد قابل قبول می باشد. این روش و آیین تنها از جنبه اینکه اظهار عقیده و وجودی شده باشد مجاز است، یعنی این نوع اظهار عقیده تنها بیان نظرانی فردی است که هرگاه در صورت و شکل



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فرمان و دستوری درآید کوچکترین ضامن اجرایی نداشته و کسی را نمی تواند مقید و پا بست خود نماید. آیا می توان صرفاً با دستور و فرمان یا به زور و تهدید مرا وادار نمود تا به پوچ ترین و ابلهانه ترین پندارهای پیش پاافتاده و بی بنیان ایمان پیدا نمایم! مسلماً چنین چیزی ممکن نیست؛ پس در این صورت چرا بایستی چیزهایی را که منطقی هستند و هدایتگر نیز عقل و استدلال می باشند ناپذیرا باشم. هرگاه مواجه با این پرسش شویم که: آیا در جهان چیزی برتر و مافوق عقل و منطق وجود دارد بی تردید پاسخ منفی بدان خواهیم داد - یعنی عقل و منطق برترین چیزها می باشد.

از سویی دیگر اینک گفته این کشیشان و سر مذهب داران را مورد دقت و نقد قرار دهیم. همان گونه که ملاحظه شد اینان ادعا دارند که حقیقت اصول مذهبی و درک حقانیت آنها مستلزم یک احساس درونی است که سروش وار در درون آدمی ندای حقانیت در می دهد و موجب پذیرش ایمانی بی منطق و مخالف استدلال را در فرد فراهم می آورد، در این صورت بایستی به این مطلب توجه نمود که وظیفه میلیون ها فردی که از ندای این هاتف درونی محروم می مانند و درک مستقیم بر ایشان روی نمی دهد چیست؟

باز از جانبی دیگر می توان مردم را تشجیع و تشویق نمود که از موهبت طبیعی ای که به شکل عمومی در نهاد تمامی آنان به ودیعه گذاشته شد، یعنی عقل سودجویی و بهره گیری کنند و از منطق خود که پدیده ای ویژه و خاص نبوده بلکه جملگی از آن برخوردارند استفاده کنند، اما نمی توان آنان را مجبور نمود که از عاملی وهمی که تنها به زعم دین گرایان نزد عده ای محدود موجود می باشد یکسان سودجویی نموده و بوسیله معجزه این عامل را در خود برانگیزانند. این صحیح نیست که اموری نادر و ویژه را کلیت و جامعیت بخشید. بایستی از این حضرات سؤال نمود که هرگاه شما در حالی غیر عادی و حالتی همچون حالت جذب و رویا ایمان و اعتقادی درونی و غیرمنطقی به چیزی یا مبدئی پیدا نموده اید، این کار و حال شما چه ربطی به وضع هزاران هزار فرد دارد که هیچگاه در چنین حالتی قرار نخواهند گرفت؟

روش یا جریان دومین عبارت از فلسفه متساهلین دینی؛ یعنی کسانی که از عقل و منطق گریز زده و از روی خستگی و تساهلی که مبدأش سنت دوستی و محافظه کاری می باشد می گویند این معتقدات و اصول را هر چند هم که خرافی و خالی از حقیقت باشد و عقل و منطق آنها را مردود بشمارد بایستی پذیرفت، مثل اینکه اینها نیز در زمره حقایق و اصول عقلی قرار دارند. به طور کلی این دسته که به این فلسفه گرایش دارند می گویند: بایستی به هر نوع عقیده و پنداری هر چه هم که بی پایه و غیر منطقی باشد اجازه ورود داد و دستگاه ما هیچ نوع مانع و رادعی را برای جلوگیری از این معتقدات مجاز نمی شمارد. البته می دانیم که این معتقدات، پندارهایی غیر عقلی و خرافی بیش نمی باشند ولی با دلایل بی شماری ما بایستی خود را قانع نموده و نسبت به آنها آن گونه واکنش و عکس العملی داشته باشیم بدان سان که صمیمانه به این موهومات و توهمات عقیده مندیم. اینان در بازپسین قسمت گفتگو و مباحث خود نتیجه می



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گیرند که وجود و ثبات مسایل و معتقدات مذهبی برای نگاهداشت و برقراری جامعه لازم و مفید می باشد و جامعه بشری با از دست دادن و فقدان این معتقدات دچار از هم گسیختگی و بی نظامی خواهد گشت.

هرگاه با بینشی دقیقانه به این احتجاج و استدلال نظر برافکنیم ملاحظه خواهیم نمود که این شیوه و روش در حقیقت هیچ تفاوتی با روش مستبدانه و تحکم آمیز کشیشان ندارد. کیش ها و ارباب مذاهب و ادیان برای دور نمودن هرگونه شیوه منطقی و عقلی و سد بندی در برابر هر نوع کاوش و پژوهش، این جمله شعار مآبانه را بوجود آورده که: «این است و جز این نیست» یعنی معتقدات مذهبی را بایستی بدون هیچ چون و چرایی با تمام ابتدال و پوچی و یاوه بودنشان پذیرفت.

به هر حال چنین می پنداریم که استدلال فوق را، یعنی اینکه معتقدات بی حقیقت مذهبی را مثل حقایقی پذیرفتن و وجود آنها را برای نظم و بقای اجتماع لازم دانستن تنها شعار فیلسوفی گذشته گرای و سنت دوست می توان بشمار آورد نه افرادی که عادت دارند با روشن بینی و تعقل به مسایل نگاه کنند. اصولاً کسی که تحت تأثیر و فلسفه سازی های فیلسوفان قرار نگرفته باشد و عقل و بینش منطقی درش نفوذ داشته و با روشن بینی مسایل را مطمح نظر قرار دهد مشکل که چنین شیوه نادرستی را بپذیرد، برای چنین افرادی که منطقی و عقل حاکم بر قضاوت و داوری و احساساتشان می باشد هنگامی که مسأله یا مورد و مطلبی موهوم و غیر منطقی اعلام شد دیگر نبایستی انتظار دشت تا با راه هایی دیگر پذیرش آن مورد یا مطلب را قبول نمایند.

این بحث و گفتگو در این مطلب اخیر مرا به اندیشه قضاوت و حس واقع گرایی یکی از کودکانم منتقل نمود. جلوه واقع نگری و حقیقت جویی از همان اوان در کودکم شایع و زیانزد بود. هنگامی که کسانی برای سرگرمی و تفریح کودکانم افسانه هایی درباره موجودات فوق العاده و جن و پری نقل می نمودند، کودک مورد نظر پیش رفته و از گوینده می پرسید که: «آیا این داستان واقعی است؟» و پس از اینکه به نحوی جواب منفی می شنید با حالتی خاص که تحقیر و بی توجهی او را می رسانید از جمع دور می گشت. البته لازم است گفته شود که بایستی در این انتظار بود که مردم نیز بزودی به افسانه ها و موهومات مذهبی به همین نهج رفتار نموده و همچون افسانه هایی پوچ و مهممل که هیچ حقیقت و واقعیتی را در خود ندارند آنها را دور بیفکنند و هیچ گاه با کسانی که می خواهند با فلسفه مثل اینکه اینها نیز واقعیتی دارند و با این واقعیت فرضی بایستی به آنها تمکین کرد هماهنگی نمایند.

لیکن آنچه که هنوز در زمان ما موجب کمال تأسف است اینکه مردم هنوز تحت نفوذ و سیطره این موهومات بوده و در دام فریبناک آن معتقدند. با اینکه ناهماهنگی معتقدات مذهبی به شکلی نمایان با عقل و منطقی آشکار شده و به ثبوت رسیده است با این وصف هنوز تأثیری عمیق و شگرف در اذهان بشرها دارد،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آیا علت و موجب این تأثیر چیست؟ پاسخ به این پرسش خود حاوی طرح مسأله‌ای دیگر در روانشناسی است. این مسأله جدید از لحاظ روانشناسی این مسایل و موارد را مطرح می نماید که: منشأ و سرچشمه نیروی شگرف این معتقدات از چه جایی توشه برداشته و پیدا می آید و این تأثیر عمیق و غیر منطقی که مسایلی برخلاف عقل و علم را در اذهان جای داده پدیده چه علل و عواملی می باشد؟



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱- برای گزارشهایی درباره اصل روانشناسی و توجه دین و مذهب از دیدگاه این دانش به پایان همین بخش رجوع نمایید.

۲- پنداروری و عقل اندیشی

دو موضوع «تعبد» و «تعقل» از جمله مسایلی است که طرحش در موارد و مباحثی که جنبه ذهنی و غیر عینی دارند موجب گفتگوها و جر و بحث های بیشماری را فراهم کرده است. پایه های معتقدات تعبدی که از زمانهایی بسیار دور سرچشمه گرفته و بسی ریشه دار است تا قرنهای شانزدهم و هفدهم سخت سلطه و سیطره داشته است و از اوایل قرن هجدهم مسلک تعقل یا «اصالت عقل Rationalisme» با کوشایی به مبارزه با آن برخاسته است. برای آگاهی و آشنایی، اندکی از نخستین بخش کتاب پروفیسور «بیوری J. B. bury» را که درباره تعبد و تعقل نوشته شده می آوریم:

تفاوت میان دو شیوه اندیشه گری «تعبدی» و «تعقلی» آن چنان آشکار است که بازگویی و توضیح درباره آنها زاید به نظر می رسد. لیکن با این حال اشاره کوچکی برای روشنی ذهن درباره آنها ضرور به نظر می آید.

فرد ابتدایی که از همگنان خود می شنید که در بلندی های صحرا خرس و ارواح بد سکونت دارند بزودی بر مبنای گفته های آنان می توانست وجود خرس را در بلندی های اطراف باور کند و به همان نسبت وجود ارواح شریر را نیز بر مصداق وجود خرس راست بیندازد چون هرچند که ارواح شریر را مشاهده نمی نمود ولی نزد خود چنین استدلال می کرد که افراد و بزرگان قبیله که درباره وجود خرس گزارش داده اند بطور یقین درباره وجود ارواح شریر نیز محق می باشند. در قرون میانه مردم به اتکای گفته های دیگران معتقد بوجود شهری به نام «قسطنطنیه» بودند و به همان نسبت بنا بر گفته دیگران بدین پندار بودند که ستاره های دنباله دار خشم خداوندی می باشد و در واقع هیچگونه تمیزی میان این دو گفته قایل نبودند. هنوز هم نظیر این گونه عقاید قیاسی را می توان مشاهده نمود که مثلاً چون به گفته و شهادت دیگران بوجود شهری به نام «کلکنته» معتقد شده ایم چگونه به همان نسبت به وجود «شیطان» هم معتقد بشویم.

از سویی دیگر در دوره های مختلف تاریخ بشری به مردم امر می شده و دستور می شده و یا دعوت به عمل می آمده که بی چون و چرا و چشم بسته به استناد گفته هایی همچون کلیسا و یا یک کتاب مقدس یا آیین و مسلکی مذهبی عمل نموده و اعتقاد داشته باشند. دستورها و آیین های که متکی به هیچ دلیل عقلی و منطقی نبوده و اکثراً جزو خرافه ها و پندارهایی واهی بشمار بوده اند. اصولاً اغلب معتقداتی که درباره بشر



و طبیعت با موازین عقلی سنجیده نشده و مبتنی بر مشاهدات علمی نبوده‌اند مدافع دسته‌هایی خاص از اجتماع با مسلکی مذهبی و دین بوده‌اند. یعنی بزرگترین دشمنان علم و منطق. به همین جهت هم از این معتقدات بی پایه و غیر عقلی در مقابل انتقادات و خرده‌گیری‌هایی که از جانب عقل‌گرایان و کسانی که عادت به تعقل دارند با زور و فشار حمایت و پشتیبانی شده است. هیچ‌گاه کسی قایل به اهمیت نمی‌شود که مثلاً همسایه‌اش اموری بدیهی را انکار نماید و کسانی نیز مزاحم دیوانه‌ای نمی‌شوند که مثلاً وجود «فایلتون» و یا ترکیب آب از اکسیژن و هیدروژن را منکر شود و تنها عکس‌العملی که ممکن است در برابر چنین انکارهایی گردد تمسخر مردم می‌باشد – لیکن همان شخص اصول توهمی مذهبی را چون اعتقاد به خدایی نادیدنی، و جاودانی بودن روح و بهشت و دوزخ را که اثبات آنها مشکل و بلکه از جمله محالات است انکار کند مورد خرده‌گیری و انتقادهای شدیدی قرار خواهد گرفت و حتی در دوره‌ای کوچکترین کیفرش زنده در آتش سوختن می‌بود.

در قرون میانه هرگاه کسی در وجود «قسطنطنیه» شک می‌ورزید و یا آنرا انکار می‌نمود تنها دیوانه و گول‌خوانده می‌شد در صورتی که هرگاه در وجود شهری بنام «اورشلیم» حتی شک می‌ورزید در تاوان شکش جان خود را از دست می‌داد، چون «اورشلیم» شهری است که در کتاب مقدس از آن یاد شده است. در قرون میانه سیطره معتقدات تعبدی را به مردم همچون حقایق عقلی به بشر تحمیل کرده بودند و عقل‌گرایی را از دیدگاه اندیشه‌گری بیرون رانده بودند. لیکن عقل و حقیقت هیچگاه در حصار این جلوگیری‌ها و تحریم‌ها محبوس نمی‌ماند و عقل نمی‌تواند در حالی که نسبت به خود صادق است بندها و تحریم‌ها را بپذیرد و پهنه و صحنه‌گیتی تازگاه و جلوه‌گاه اوست و چون قسمت‌های مختلف این جهان پیوندی منطقی و راستین با هم دارند غیرممکن است تا عقل در تمام این پاره‌های پیوند به هم خود ننموده و اثر نگذارد. عقل در تکاپوهایش برای احراز و شناساندن حقیقت و حقوق خود از پای در نمی‌افتد و برای این مبارزه به هر دست آویز و منطق و شیوه‌ای یا مرجع و دادگاهی دست توسل می‌گسترده.

این نقش قاطع و بی‌چون و چرای عقل و اینکه او در تمام عرصه‌گیتی و جهان بشری دارای حکومت خودکامه و مطلق است دبستان «اصالت عقل Rationalisme» نامیده می‌شود. هرگاه در اوان پیدایش این شیوه و روش و یا نحوه‌امروزی آن نوعی بدبینی و دشمنی نسبت به آن احساس می‌شود بایستی مبنایش را نتیجه و واکنش و مبارزه شدیدی بین منطق و آن نیروهایی که بر علیه آن صف کشیده‌اند جستجو کرد، به شیوه‌ای کلی مورد استعمال این کلمه اغلب در قسمت‌الاهیات می‌باشد چون در همین قسمت است که عقل بزرگترین لطمه را به الاهیات زده و به همین نسبت مواجهه و روبرو با شدیدترین مخالف‌ها شده است. به همین جهت عبارت **فکر آزاد Free thought** یعنی روی‌گردانی فکر از اینکه خود را تحت اختیار مقام یا مرجعی جز خودش قرار دهد بی‌شک در مباحث مذهبی و تواریخ دینی دارای سوابق ممتدی است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هرگاه نیک پی جویی کنیم متوجه خواهیم گشت که در سراسر دوره های مبارزه تعقل و تعبد مرجع تعبدی را قدرت و امتیازهای بیشتری بوده است و عقل گرایان همواره در اقلیتی ناچیز قرار داشته‌اند و بعید نیست که این وضع در آینده نیز همچنان برقرار باشد.

در صحنه جدال و ستیز میان تعقل و تعبد، تنها سلاح و جنگ افزار عقل استدلال بوده است - در حالی که مرجع تعبدی از بی شرمانه ترین و غیر انسانی ترین سلاح ها سود جسته است. فشار و شکنجه های هولناک، قتل و کشتن های فجیع، سودجویی از قانون به نفع خود، فشارهای اخلاقی، برانگیختن تنفر اجتماعی و صدها سلاح دیگر از جنگ افزارهایی است که مرجع تعبدی از آنها بر علیه عقل و درست اندیشی استفاده کرده است. شگفت اینجاست که گاهی مرجع تعبدی از روی ناتوانی و یا ابله‌ی خواسته است با تنها سلاح رقیب خود، یعنی استدلال پیکار نماید، لیکن در این مورد مفتضحانه ترین آسیب را به خود وارد نموده است. نمایان ترین و ضعیفترین نکته‌ای که در دستگاه مراجع تعبدی وجود داشته همان جنبه بشری بودن گردانندگان آن بوده است - چون این قهرمانان و سینه کوبان خود بشر بوده‌اند و بالتیجه نتوانسته‌اند از استدلال و منطق روی گردانی و چشم پوشی نمایند و به همین سبب نیز میان صفوف همین معتقدین و قهرمانان جدایی و تفرقه بروز می نموده و همین امر فرصت آنرا به عقل می داده است که در شکل ظاهری به عنوان طرفداری از حریف ضربه های قاطع و پی افکن بر آن وارد کرده موجبات پیروزی و حقانیت خود را فراهم سازد:

Bury J. B. : A history of freedom of thought.

در اینجا بجاست تا از گفته عمیق و امیدپرور **کندورسه Condorcet** یاد نمایم؛ آنجا که می گوید: روزی فرا رسد که آفتاب تنها بر جهان مردان آزاد درخشیدن کند، مردانی که به جز عقل کسی را آقا و سرور نشناسند. و روزی که ستمگران و غلامان و کشیش ها و مریدان احمق با آلت های ریاکار ایشان دیگر وجود خارجی نداشته باشند به جز در صفحه تاریخ یا در صحنه تئاتر. خوشا به حال کسانی که در فجر چنان روزی زنده باشند و خوشتر آنهایی که در آن روز قرین دوره شباب و جوانی باشند.

۳- مذهب و روش تقلیدی

اصول و روش تقلیدی در دین و آداب مذهبی شیوه‌ای شناخته شده است که بشر ابتدایی با قیاس طبیعت و عناصری طبیعی به خود آن را پرداخته و آدابی نظیر سحر و جادو که خاستگاهش افسونگری های مذهبی می باشد بدان تشخص و تمایز بخشیده است.

بطور کلی روش تقلیدی پس از بوجود آمدن مفهوم روح و «جان پنداری Animisme» یعنی جهان پر از ارواح و اشباح پدید آمد. هنگامی که بشر از پرداختن عالمی مملو از ارواح فارغ شد، بی آنکه شناخت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

درست و صحیحی از آنها داشته باشد درصدد برآمد تا با انجام اعمال و پرداخت هدایایی خشنودیشان را جلب نماید و از آنها بدین وسیله در گشایش گره های زندگانی یاری جوید، به این شکل است که بر اصل روحانیت و جهانی مملو از ارواح ریشه دین های ابتدایی است عاملی دیگر نیز افزوده می شود به نام سحر و جادو - و این سحر و جادو که به صورت سمبلیک و رمزی می باشد در واقع روح و مایه جلب کننده و گیرایی دین می باشد مردم «پولی نزی Polynesie» چنین گمان دارند که در جهان اقیانوسی وجود دارد مملو از نیرویی به نام «مانا Mana» و افسونکار و جادوگر آن کسی است که بر این اقیانوس دست یابد، ولی همه کس را دستیابی به اقیانوس «مانا» و نظایر آن میان اقوام و ملل و اجتماعات دیگر ممکن نبوده است، به همین جهت انسانهای ابتدایی به روشی ساده تر و بدوی که مبتنی بر همان اصل قیاس طبیعت به انسان است شیوه یا «روش تقلیدی» را به وجود آوردند و بوسیله این روش کوشیدند تا نظر مساعد ارواح و کمک و یاری خدایان را بسوی خود برانگیزانند، به این معنی که هر کاری را که انسان خواستار آن بوده به صورتی تقلیدی و نمایشی انجام می داده تا خدایان را به تقلید از خود به آن کار وادار نماید! مثلاً هرگاه طالب باران بودند، جادوگر از فرازگاهی آب بر زمین می پاشید. در قبیله «کافر ها Kaffir» هنگامی که خشکسالی سختی اتفاق افتاد مردمی بومی از کشیش مبلغ آن ناحیه به تهدید و جبر خواستند تا چتری بر سر گرفته و همچون بنماید که باران می بارد و بدان شکل در کشتزار راه رود. در **سوماترا** زن نازا و یا طالب کودک پیکره چوبین عروسکی را در آغوش گرفته و همچون کودکی جاندار عمل می کند بدین آرزو که هرچه زودتر جنینی در شکمش فراهم آید، در جزایر «بابار Babar» واقع در **مالزی** زنی که خواهان نوزادی است عروسکی با پارچه قرمز فراهم کرده و در آغوش پستان به دهانش می گذارد و وردهایی مخصوص نیز می خواند؛ آنگاه کسانی را در قبیله مأمور می کند تا بپراکنند که آن زن صاحب کودکی شده است. در قبیله «دیاک Dyak» واقع در «برنئو Borneo» هنگامی که جادوگری می خواهد درد زایمان را بر زنی آسان سازد - خود در برابر آن زن حالات زایمان را همراه با ناله ها و فریادهایی تکرار می کند تا بدین وسیله درد را بر زن زاینده آسان کند؛ و بعضی اوقات نیز سنگی به شکم خود می بندد و در حال تکرار اعمال زن، یعنی تقلید از او سنگ را می گشاید تا رها گشته و بر زمین فرو افتد به این منظور و نشان که جنین و کودک نیز از شکم زن فرو افتد.

در قرون میانه برای جادو کردن کسی، صورت مومی او را ساخته و سوزنی در آن فرو می کردند و هم اکنون نیز این شیوه در بسیاری از نقاط جهان مورد استفاده است. «هندیان پیرو» برای طلسم ساختن و جادو نمودن کسی عروسکی به نام آن کس ساخته و آنرا می سوزانند.

روشی دیگر از تقلید شیوه ای است که برای بارور کردن زمین و به محصول آمدن آن میان بسیاری از قبایل و ملل مرسوم بوده است؛ البته اینجا روش تقلیدی توسعه یافته و با نوعی تأکید، یعنی اصل تلقین نیز



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

همباز می گردد. دانشمندان **زولو** چون مرد جوانی زندگی می گذاشت آلت تناسلی او را بریده به شکل گرد در آورده و در مزارع می پاشیدند. میان برخی ملت ها رسم چنان است که برای فصل بهار نیرومندترین و زیباترین مرد و زن را به عنوان شاه و ملکه انتخاب می نمایند تا در کشتگاه آمیزش جنسی انجام دهند، باشد که زمین نیز تقلید کرده و عبرت گیرد و محصولی فراوان بدهد. حتی میان بسیاری از کشاورزان به ویژه در مزارع برنج معمول است که در روزهایی معین در طی جشنی زن و مرد به دلخواه و در برابر همگان در مزارع آمیزش و نزدیکی می کنند تا زمین نیز تردید را یکسو نهاده و از آنها تقلید نموده به آبستنی بگراید.

4- Acropol

۵- تاریخ انتقادهای مذهبی

همان گونه که «فروید» تذکر می دهد شک و تردید در معتقدات دینی و خرده گیری و انتقاد از اصول مذهبی پدیده هایی جدید و نو نمی باشند - بلکه در تمام ادوار تاریخی به شکل های گوناگونی در شئون مختلف زندگانی ملت ها و جوامع بشری مستقیم و غیرمستقیم، صریح و ناآشکارا وجود داشته است. همواره در جریان تاریخ دو نیرو بر علیه بی دینان و بی خدایان یا تردیدگران و انتقادکنندگان اصول مذهبی وجود داشته است؛ این دو نیرو که در ستیز با روشنفکران از هیچ ستمی فروگذاری نکرده اند عبارتند از دولت و کلیسا، ارباب ادیان و مذاهب و کاهنان یا ملایان و کشیش ها از سویی و دستگاه حکومت و دولت نیز از جهتی با وسایل و شیوه های مختلف در اختناق روشنفکران و عقل اندیشان دست اندر کار بوده اند. این دو در مواقع ضروری همگرای و هم پشت شده تا دشمن مشترک خود را براندازند. تنها در مواقعی استثنایی که میان دولت و دین یا دین گرایان اختلاف هایی وجود داشته است، دولت قدرت خود را در کوبیدن مبارزین با موهومات پرستی عمداً تعدیل کرده تا رقیب خود را به زانو در آورد و در این مواقع وضع روشنفکران اندکی قوام یافته و مبارزه با موهومات شکل گرفته است.

به هر حال هرگاه تاریخ را بازکاوی نماییم، مشاهده خواهیم نمود که در طی دورانهای مختلف مبارزه با معتقدات مذهبی و خرافه پرستی به اشکال گوناگون وجود داشته است. در یونان نخستین خردمندان و حکما مردانی عقل گرای و بی مذهب بودند، برخی سخت با معتقدات متداول مذهبی به مبارزه برخاستند و گروهی نیز از راه فلسفه و حکمت در این کار شرکت داشتند همان گونه که در قسمت های گذشته مشاهده شد بسیاری از قبایل و اقوام بدوی اصولاً بدون مذهب و معتقدات مذهبی زندگانی می کنند. در برخی نقاط بجای مذهب روشهایی اخلاقی و عملی مرسوم است و جاهایی نیز که مذهب سخت ریشه دار است کسانی از فرزندان به برافگندن آن می کوشند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از چین و هندوستان و سومر و بابل که نخستین زادگاه های تمدن و فرهنگ بشری می باشند، در آن ادوار و زمانهای دوری که مذهب به عنوان اصل و زیربنای راستین جامعه و قوم بشمار می رفت شواهد زیادی از بی دینی، شکاکیت و زندگی بدست است که آدمی گمان می برد در این زمان چنان اتفاق هایی رخ داده و یا چنان مردانی می زیسته اند. برای نمونه تنها مثالی از هندوستان نقل می نمایم. خواستاران این بحث می توانند به: تاریخ تحلیلی ادیان و مذهب در جهان – جلد دوم – نظامات مذهبی جهان، اثر نگارنده مراجعه نمایند.

به راستی این امر خود مسأله ای شگفت است که در کشوری همچون هندوستان باستانی با آن دستگاه مذهبی عمیق و گسترده این گونه بی خدایی و مبارزه به وضوح مشاهده می نمایم. اوپانیشادها خود گواه بر این حقیقتند که در آن دوران شکاکیت و خوار پنداری مذهب و معتقدات مذهبی تا چه اندازه شیوع داشته و عمیق بوده است. برخی اوقات با طنز و تمسخر مذهب و روحانیون را به مضحکه می گرفته اند. «چاندو گویا اوپانیشاد Chando goya – upanishad» مقدسین و متعصبین خشک مذهبی عصر خود را به سگانی همانند می کند که دم گذشتگان خود را گرفته و با ورع و پرهیزگاری می گویند: «اون on [حرف ندا در سانسکریت]: بگذار بخوریم، اون بگذار بنوشیم.» در Swasaved – Upanishad چنین می خوانیم که نه خدایی وجود دارد و نه بهشتی، نه دوزخی وجود دارد و نه تناسخی و نه عالمی؛ و می گوید: «وداها و اوپانیشادها، نوشته ابلهان و کم خردانی است که اوهام و خرافه هایی بیش نمی باشند، جمله عباراتی است دروغ و باطل؛ و مردم فریب سخنان شیرین و افسونگرانه را می خورند و بدین انگیزه به خدایان و معابد و مردان مقدس روی می آورند، در صورتی که هیچ وجه تفاوتی میان «ویشنو Vishnu» و یک سگ وجود ندارد در همین قسمت داستانی از «ویروکانا Virocana» آورده شده که سی و دو سال نزد خدای بزرگ خود «پراجاپاتی Pragapati» همچون شاگردی با زهد و پرهیزگاری روزگار گذارد و درباره: «نفسی که از هر نوع بدی و آلودگی پیراسته است و پیری و گذرندگی را در آن راهی نیست و نامیرا و جاودان است و از گرسنگی و شهوت، ضعف و قدرت و سایر عوارض تهی و به چیزی جز حقیقت بستگی ندارد» تعلیمات و آموزشهایی دریافت داشت. آنگاه «ویروکانا» ناگهان پس از گذشت سی و دو سال به خود آمده و زندگی را دریافت؛ آنگاه این شریعت ننگ آور را تعلیم داد که: آدمی بایستی خوشبختی را در همین جهان دریابد و نقش خود را بپروراند. خدمت به نفس در همین جهان است، و هر کسی که در لذت این دنیا بهره ور شود به خود خدمت نموده و هر دو جهان از آن اوست.

«اجیتا کاساکامبالین Ajita kasakambalin» همچون خیام می گفت: بی خردان و کم مایگان و خردمندان و پرمایگان همه یکسان پس از تباهی و انهدام تن دیگر وابستگی و پیوندی با این جهان ندارند و در پس پرده مرگ نیز چیزی وجود نخواهد داشت. فرزانه گانی دیگر همچون «سانگایا Sangaya» و «پورانانا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کاشیا یا Purana kashyapa» و «ماسکارین گوسالا Maskarin gosala» و بسیاری دیگر هر کدام در مبارزه با معتقدات بی بنیان و پوچ مذهبی سخت مجاهده و کوشش کرده‌اند. قطعه‌ای از فیلسوف روشنگری به نام بریهاسپاتی «Brihaspati» به نظم باقی مانده که حمله او را به متافیزیک و معتقدات سخیف مذهبی نشان می دهد:

نه بهستی وجود دارد و نه سعادت در آن جهان،
نه روحی وجود دارد و نه جهانی دیگر و نه تشریفات فرقه ها...
ودای سه گانه، یا فرامین ثلاثه نفسانی،
و تمام غبار آلودگی های پشیمانی
اینها جمله انگیزه های معیشت انسانی را تدارک می کند؛
که پیراسته از هوش و جوانمردیند...
چگونه ممکن است این تنی که به خاک میدل شده
دگرباره به زمین برگردد؟ و هرگاه ممکن بود شبیحی به جهانهای
دیگر بگذارد، چرا مهر شدیدی که وی نسبت به بازماندگانش دارد و او را واپس
نمی خواند
مراسم و تشریفات که درباره مردگان - بعضی امر و برخی نهی شده،
اموری هستند که روحانیون فریب کار و دغل باز برای امرار معیشت خود
ابداع نموده اند...
آری، هیچ جز این نیست
تا هنگامی که زندگانی جریان دارد. بگذار تا با خوشی و شادمانی
بگذرد،
بگذار تا آدمی با قرض از دوستان وسیله سرور خود را مهیا دارد.

در حقیقت فلسفه مادی Materialisme و عمیق «چارواکاس Charvakas» سخت زیر نفوذ فلسفه «بریهاسپاتی» قرار داشته که بعدها به شکل عمیقی در سیر اندیشه مادی هندی اثر گذاشته است. این موضوع، یعنی شک و تردید در اصول مذهبی، پوچ انگاری و مخالفت با معتقدات در ایران نیز بسیار معمول و شایع بوده است. «تصوف» خود دبستانی است برافکنده دین و مذهب. و اصولاً «وحدت وجود Pantheisme» و الحاد و «بی خدایی Atheisme» جز بر یک نهج و هدف نیستند: منتها یکی محافظه کارانه و با توجه به نفوذ و موقعیت زمان خود را می آراید و دیگری با تمام قوا به ستیزی علنی می پردازد. بنیان ادبیات و تصوف و عرفان ایران بر پایه مسأله وحدت وجود است، وحدتی که گاه نمایاننده کفر و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

الحادی همچون بی‌خدایی «اپیکور Epicure» در فلسفه خیام می‌شود و گاه در پناه فلسفه محافظه کارانه حافظ تراوش می‌کند. برخی اوقات وصف‌ها و تعاریفی از «خدا» می‌شود که غیر مستقیم در بردارنده نفی مستقیم آن است، همچون تعریف ارستو از خدا. دستگاه‌های فلسفی اسلامی و به ویژه ایران نیز در این مبحث دنباله‌رو ارستو و توجیه‌گر گفته‌های این فیلسوف است و با توجه به تعالیم فلاسفه اسلامی اساس بی‌خدایی و الحاد را در پناه اصطلاحات و پیچیده‌گویی‌ها و مغلق‌پردازی‌های این حضرات به روشنی در خواهیم یافت.

مثلاً در این مورد شک خیام را آشکارا و صریح، بی‌پیرایه و خالی از طنز و تمسخر مشاهده می‌نماییم که همراه با منطقی‌برنده و شگفت‌چنین در سروده‌ای آمده:

دارنده‌چو ترکیب طبایع آراست از بهر چه افگندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود ور نیک نیامد این‌صور، عیب کراست!؟

مشاهده نمودیم که «بریهاسپاتی» شکاک و مذهب‌ستیز هند باستانی می‌گوید فردایی و جهانی دیگر وجود ندارد و از لذایذ بایستی در همین جهان بهره‌مند شد. و یا «ویرکانا»ی زاهد پس از سی و دو سال ریاضت و ترکیه نفس یک باره تغییر مشی داده و جهانی دیگر را به تمسخر گرفته و اصل لذت‌جویی نفسانی را در این جهان ترغیب می‌کند، چون جهانی دیگر وجود خارجی ندارد. این معنا را در شعر زیبای سرایندگان پارسی چنین می‌یابیم.

بر خیز بتا بیار بهر دل ما حل کن به جمال خویش مشکل ما
یک کوزه شراب تا به هم نوش کنیم زان پیش که کوزه‌ها کنند از گل ما
خیام

سعدی نیز در این مفهوم چنین سروده:

ساقی بده آن کوزه خمخانه به درویش

کانها که بمردند گل کوزه‌گرانند

حافظ با لحن و روش محافظه‌کارانه‌ای می‌گوید:

به می‌عمارت دل کن که این جهان خراب

برآن است که از خاک ما بسازد خشت

و یا:

آخرا لمر گل کوزه‌گران خواهی شد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حالی‌ا فکر سبو کن که پراز باده کنی

نفی رستاخیز و معاد، روح و یا هر نوع نشانه‌ای که موجودیتی پس از مرگ داشته باشد در خلال این سروده تلخ و سحرآمیز خیام چنین بیان شده:

می خور که به زیر گل بسی خواهی خفت

بی مونس و بی رفیق و بی همدم و جفت

زنهار به کس مگو تو این راز نهفت

هر غنچه که پژمرد نخواهد بشکفت

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی وز هفت و چهار دایم اندر تفتی

می خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی، رفتی

دست به نقد موجود داشتن و چشم از نسیه‌ای موجود فرو هشتن فلسفه‌ای شایان توجه است که اکثراً با نفی بهشت و دوزخ و حمله مستقیم به معتقدات مذهبی توأم است:

ای دل تو به ادراک معما نرسی

در نکته زیرکان دانا نرسی

اینجا به می و جام بهشتی می ساز

کانجا که بهشت است برسی یا نرسی

خیام

باغ فردوس لطیف است ولیکن زنهار

تو غنیمت شمر این سایه بید و لب و کشت

حافظ

چمن به رمز در اردی بهشت می گوید

نه عاقل است که نسیه گرفت و نقد به هشت

با چند رباعی دیگر از خیام به این بحث خاتمه می دهیم:

تا چند زخم به روی دریاها خشت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بیزار شدم ز بت پرستان کنشت

خیام که گفت دوزخی خواهد بود

که رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت!؟

گویند کسان بهشت با حور خوش است

من می گویم که آب انگور خوش است

این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار

که آواز دهل شنیدن از دور خوش است

گویند هر آن کسان که با پرهیزند

ز آنسان که بمیرد چنان برخیزند

ما با می و معشوق از آنیم مدام

باشد که به حشرمان چنان انگیزند

۶ - ۱ - مسأله احضار ارواح

Spiritisme

سنگر ایده آلیست ها، سست بنیادی مسأله احضار ارواح

پناهگاه مذهب گرایان، منظور از طرح این مسأله

اسپریتیسیم یا احضار ارواح امروزه سنگری گشته که ایده آلیست ها در پناه آن، دین گرایان و مذهبی ها را از تجددخواهی و مادی ها حفظ می کنند. البته این پرده حفاظ نیز همچون معتقدات بسی سست و بی بنیاد است به شکلی که خود همواره در موارد استدلال و شواهد شگفت انگیز و عجیبی که ذکر می کنند تذکر می دهند که این شواهد قابل اطمینان نمی تواند بود.

این مسأله، یعنی موضوع روح و ازلی و ابدی بودن آن خود به خود مردود است و موافق با دلایل علمی مسأله‌ای پوچ است که تنها برای تسکین حال آدمی از زندگانی موقت و پر رنج و اندوه این جهان فراهم آمده و اختراع گشته است. اما عده‌ای که تخیلی بارور داشتند و از ایده آلیست هایی نویاب محسوب می شدند،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ضعف روح غیر مادی را در دستگاه مذهبی و فلسفه «روحیون Spritualisme» فهم کرده و به پرداختن و تفسیر موضوع از راه های تقریباً علمی وارد شدند.

فروید می گوید احمقانه ترین کار اصحاب دین و مذهب آن است که می خواهند بوسیله عقل و علم اصول معتقدات را اثبات نمایند، لیکن این صفت بیشتر بر کار احضار کنندگان ارواح صدق می کند. اینان از انسان گذشته و در دایره جانورانی دیگر همچون: سگ، اسب، گوساله، گربه و دیگر جانوران نیز به اکتشافات روحی پرداخته‌اند. موضوعی که هزارها سال پیش به نام تناسخ در **هندوستان** و جاهایی از زمین شایع بود و این زمان بوسیله این کاهنان تازه‌پا از نو جان گرفته است. روح سگان و گوسالگان و اسبها و گربه های مرده را احضار می کنند و این ارواح حیوانی با آنان سخن گفته و از زندگانی گذشته خود که مثلاً به شکل پلنگ یا فیل یا مورچه و پشه‌ای بوده‌اند آنان را می آگاهانند. از تمام این موارد شگفت تر آفریدن **سیاله مادی روحی** یا «پریسپری Perispirit» است که موجب بقای روح، تظاهر آن و تجسد مجدد می شود. این «پریسپری» به زعم آنان مفهومی را دارد که «اسم اعظم» نزد خرافی ترین و عامی ترین مذهبی ها دارا می باشد. مغز، اعصاب، نیروی اندیشیدن، حافظه و تمام این چیزها مرکز در سر و مغز نیست، بلکه مرکز آنها و نیروی اداره کننده زندگانی در «پریسپری» قرار دارد و مرکز، جا و چگونگی این پریسپری نیز مجهول و ناپیدا می باشد.

بایستی به این موضوع توجه داشت که با نگاشتن این بخش و مسأله تنها روشن شدن اذهانی مورد نظر است که تحت القا و تأثیر چنین افسانه ها و داستانهای کودکانه‌ای که همچون قصه های جن و پری است می باشد. از سویی دیگر **فروید** تنها اشاره‌ای به این مطلب نموده و با نحوه گفتار او لازم می آمد تا همچو بحثی همراه با نقد آن از این موضوع به انجام رسد.

۶ - ۲ - سابقه های تاریخی

روح زیربنای دین، اسپری تیسیم و نفی بهشت و دوزخ، هندوستان زادگاه

تناسخ و بازگشت ارواح، ایران و یونان، عقیده مزدکیان، پندار

فیثاغورس، گفته هرودوت، فلسفه نو افلاطونی، شواهدی

از قوم یهود، مسیحیت، شواهد انجیل، عقیده

رومی ها، گفتار ویرژیل، درویدها

و گل ها، در قرون میانه

در قسمت های گذشته از دو مبحث پیدایش مفهوم و علل آن و سرچشمه های پیدا آمدن اعتقاد و باور داشتن به جهانی دیگر یا بهشت و دوزخ سخن گفته شد. البته این دو موضوع خود زیر بنا و اساس دین



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و مذهب را شامل می شود و پیوند ناگسستنی نیز با یکدیگر دارند. به این معنا که قبول یکی مستلزم قبول بی چون و چرای دیگری، و نفی یکی خط بطلان بر آن دیگر کشیدن است. هرگاه روحی وجود نداشته باشد و زندگی پس از مرگ تن بی مفهوم گردد طبعاً وجود بهشت و دوزخ نیز بیهوده خواهد بود. هرگاه وجود بهشت و دوزخ نیز نفی و انکار شود و عقیده‌ای نسبت به روح باقی باشد بایستی در عدالت و اصل موجودیت خدا شک ورزید. به هر انجام این مسایل مذهبی همان گونه که در بخش های گذشته نیز گفته شد بر اساس مسأله روح استوار است و با فرو ریختن بنای موجودیت روح خود به خود مذهب و معتقدات مذهبی بی سکه و ناپجا می گردد.

اینک برای آگاهی خواستاران مجملأً از عقیده به «برگشت روح Reincarnation» و اصل تناسخ که هر دو اثباتگر جاودانی بودن روح می باشند در میان ملل باستانی که تمدن و فرهنگی داشته‌اند می پردازیم و آنگاه به مباحثی دیگر و سرانجام به نقد این موضوع اقدام می شود.

در هندوستان که آنجا را می توان زادگاه نخستین تناسخ و گردش ارواح از قالبی به قالب دیگر دانست از باستانی ترین ایام اعتقاد به روح و تناسخ وجود داشته است. برای مثال می توان از نوشته های باستانی این سرزمین، یعنی: کتب ودا Vedas شواهدی نقل نمود:

روح بی آغاز و بی انجام است، نه بوجود آمده و به میرایی خوگر است، در کهن ترین ازمنه پیدایی نیافته و از میان نیز نرفته تا دوباره تکوین یافته باشد. بی ابتدا و بی انجام، جاودانگی و همیشگی است. در صورتی که بدنی کشته شود روح بی آسیب و سالم خواهد ماند. چگونه ممکن است کسی که به این مطالب دست یافت و روح را شناخت بکشد، یا کشته شود، یا خود را بمیراند. همان گونه که جامه های کهنه و مندرس را از تن برکنده و عوض می کنند - روح نیز تن ها و قالب های فرسوده و عمر گذاشته را رها نموده و در قالب ها و تن هایی دیگر جایگزین می شود. من بارها تولد یافته و در بدن های جدیدی مستقر شده‌ام. تو نیز به همین گونه؛ اما من تمام دوره های زندگانیم را به خاطر دارم در صورتی که تو فراموش کرده‌ای.

لیکن نویسندگان «وداها» برای احتراز از دور و تسلسل و سرانجام «روح» چنین می گویند:

روح های تصفیه شده و مزکا پس گذراندن دوران تکمیلی و عالی خود به من وصل گشته و دیگر در این زندگانی رنج و اندوه نمی کشند. تمام ارواح مصفا به «برهما Brahma» می گرایید و کسی که بر برهما متصل شد دوباره بازگشت و عود نخواهد نمود.

در ایران و یونان نیز همچون عقاید فوق درباره روح و جاودانی بودن و برگشت آن وجود داشته. در

عقیده مزدکیان پیروان مزدک پیامبر ایران است که:

جمله کسان و ارواح سرانجام شامل آمرزشی عادلانه می شوند، لیکن پس از گذراندن دورانی معین و تحمل نمودن عذاب ها و شکنجه هایی که روح آدمی بایستی در مقابل زندگانی زمینی بپردازد تا بدین



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وسیله به سعادت‌تی عالی دست یابد. بنابراین این محکومیت به عذابی جاودان و دوزخی ابدی امری است نکوهیده و ناراست چون، برخلاف عدل الهی است.

فیثاغورس را نخستین کسی می‌دانند که پس از مسافرت‌ها و زمین‌گردی‌هایی در **مصر** و **ایران** این عقیده را در یونان اشاعه داد. لیکن تعلیمات فیثاغورس از حد خود منحرف شده و مسأله تناسخ حیوانی را پیش آورد که به موجب آن روح انسانی در موعده بازگشت و زندگی دوباره ممکن است در قالب حیوانات مستقر شود.

«**هرودوت** Hérodote» از **مصر** و **ایران** شواهد و عقایدی نقل می‌کند که به موجب آن ارواح در ستارگان و اجرام سماوی تصفیه و تزکیه شده و به مبدأ و اصل خود می‌پیوندند مطابق با گفته **هرودوت** بعید نمی‌نماید که منشأ نوعی تناسخ و حلول حیوانی از مصر بوده باشد.

در فلسفه «**نو افلاطونی** Neo – platonisme» نیز عقیده اسپریت‌ها و بازگشت ارواح دیده می‌شود. «**پلوتین** Plotin» در «**آنه‌تید** Annéade» این مسأله را به آشکارایی بیان می‌کند و این عقیده را از جاودانی‌ترین و کهنه‌ترین عقاید بشری می‌داند. به موجب عقاید **پلوتین** هر روحی پس از مرگ تن محکوم به شکنجه و عذاب در دوزخ‌هایی تاریک می‌شود و پس از گذشت دورانی معین دگر بار در تنی حلول می‌نماید تا دوران تصفیه و تکامل خود را بپیماید.

پیروان افلاتون و نو افلاتونی‌ها و فیثاغورس اصولاً به دوزخی ابدی معتقد نمی‌باشند، چون وجود دوزخ ابدی علاوه بر نفی عدل‌خدایی مسأله بازگشت و تصفیه روحی را نیز نفی می‌کند. قوم یهود نیز معتقد به روح و جاودانگی آن و بازگشت آن بوده‌اند. در مسیحیت نیز این اعتقاد به شکل روشن‌تری وجود داشته است، «**سن ژاک** Saint Jaques» یکی از حواریون می‌گوید:

«**الی** elie» در هستی و موجودیت و مراتب وجودی خود با ما تفاوتی نداشته است. همان افعال و کارهایی که برای ما بوده برای او نیز وجود داشته است. منتها اورادی روحی با سابقه‌تر و تصفیه‌شده‌تری بوده است که به واسطه زندگانی‌های پیشین به درجه‌ای برتر از کمال و فهم‌نایل شده و قهراً به مراحل عالی‌تری نیز فراخواهد رفت.

چنین عقایدی در **تورات** پیچیده‌تر از **انجیل** بیان شده است، لیکن مسیحیت به وضوح از این معتقدات صحبت می‌کند. در یکی از انجیل‌ها به مطلبی مواجه می‌شویم که از خلال آن مسأله مورد نظر مفهوم می‌شود: هنگامی که **عیسی** و همراهانش در گذرگاهی به مردی نابینا و کورزاد مواجه می‌شوند، همراهان پرسش می‌کنند که آیا گناهان این شخص موجب شده که در این دوره از زندگانی کور به دنیا آید؟



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در انجیل سن ژان «نیکودم Nicodème» مسایلی از عیسی درباره زندگی آینده

پرسش می کند:

عیسی پاسخ می دهد:

البته، البته به شما خبر می دهم که کسی را یارایی و توانایی نیست که به مبدأ و ابدیت الهی متصل شود مگر اینکه بارها تجدید زندگانی کرده باشد.

نیکودوم که موضوع برایش مبهم است دگرباره پرسش می نماید که:

چگونه مسأله را می فرمایید؟ آیا ممکن است کسی که عمر گذاشته و پیر شده دوباره از طریق رحم متولد شده و زندگی کند؟

عیسی در پاسخ می گوید:

البته البته، من به شما خبر می دهم که هرگاه کسی تجدید زندگانی نکند و چندین بار تولد نیابد ممکن نیست در حوزه سلطنت خدایی پذیره گردد. شما به هیچ روی از این بشارت به شگفتی دچار نشوید که هر بار با تولد جدیدی زندگانی نویی را خواهید گذراند، چون به این وسیله است که روح دوران کمال را طی کرده و به مبدأ خود واصل می شود. شما نیز خود در واقع آگاهید اما نمی دانید از کجا آمده و به کجا می روید.

تمامی عقاید راجع به روح و مسایلی در اطراف آن در کتاب سری **کعبال Kabbale** مندرج و مضبوط بوده و کتاب «**زهار Zohar**» که به کوشش «**سیموئن - بن - جوکای Simeon - ben jochai**» در سال ۱۲۱ میلادی تدوین شده در واقع همان کتاب «کعبال» است.

در رم نیز اعتقاد به روح و بازگشت های روحی و زندگانی های مجدد وجود داشته است. در واقع **رومن ها Romains** به این مسأله به صورت ساده و بی پیرایه ای می نگریسته اند. «**ویرژیل Virgile**» سراینده نامی این سرزمین این گونه می گوید:

تمام ارواح پس از گذشت هزار سال که از جدایی از بدن و موجودیت پیشین خود فراغت یافتند اعم از اینکه بزهدار یا پرهیزگار، دوزخ نشین یا بهشتی مکان باشند، «دگرباره از جانب پروردگار گروه گروه در کنار رود «**لته Léthé**» حاضر شده و پس از شست و شو در آب رود با از دست دادن و فراموش نمودن خاطرات زندگانی گذشته خود، دوباره برای حلول در ابدان جدیدی به فراخور درجات کمالی خود هبوط می نمایند.

«**اوید Ovide**» می گوید: روح من پس از تصفیه کامل و کمال یافتن در کرات آسمانی و ستارگانی که در فرازهای دیدگاه آفرینش یافته اند سکونت خواهد گرفت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گل‌ها Gaulois نیز که فرانسویان از آنها پدید آمده‌اند با پیروی از مسلک «دروئیدها Droides»

برای اصل ابدی بودن ارواح فلسفه‌هایی داشته و معتقد بوده‌اند که روح جاودان و غیر ساکن است؛ یعنی همواره پس از طی مراحل معین از بدنی به بدن دیگر در حال نقل و انتقال می‌باشد.

«امین مارسلین Ammien marcellin» می‌گوید: آنها عقایدی داشته‌اند همچون پندارهای

فیثاغورس و معتقد بودند که ارواح عامل حیات بخش ابدان می‌باشند، به همین جهت جاودانی بوده و به هنگام به ابدانی حلول می‌نموده‌اند. بر مبنای همین عقیده هنگامی که می‌خواستند اموات خود را بسوزانند نامه‌ها و هدایایی در آتش به روی مرده می‌ریختند و بر این بودند که نامه‌ها و هدایا بدست مردگان مورد نظرشان خواهد رسید.

در مسلک «دروئیدیسم Droidisme» ارواح به سه دسته تقسیم می‌شدند:

۱. ارواحی که دوران نقل و انتقال و تصفیه و ترکیه‌شان تمام شده و به مبدأ پیوسته شده‌اند.
۲. ارواحی که هنوز در دوران نقل و انتقال و سرگرم تصفیه و تکامل می‌باشند؛
۳. ارواحی که در مقام فروتری قرار داشته و هنوز مراحل ابتدایی را نیز پیموده‌اند. در حقیقت ارواحی که هنوز در زمین سیر می‌کنند جزو این دسته محسوب می‌شوند و زمین نخستین مرحله از مراحل بعدی محسوب می‌شود.

«تالیه‌زن Talièsin» در مفهوم معانی فوق چنین می‌گوید: هنگامی من افعی پر نقش و نگاری بودم

به کوهستانها، آنگاه ماری شدم غوطه زن در آبها، آنگاه زنی شدم نوازنده و مطرب. اینک نیز کشیشی هستم. از آن هنگامی که به یاد دارم و پا در این نقل و انتقال نهادم مدت‌هایی بس دراز گذشته، در کرات و ستارگان بی شماری سیاحت کرده و به هیأت‌های زیادی در آمده و در فرقه‌های بسیاری خدمت کرده‌ام.

در قرون میانه کمتر به اشاعه چنین عقایدی مواجه می‌شویم - چون کم‌کم مسأله احضار ارواح مسایلی را پیش آورده و موجب می‌گشت که برخلاف اصول کلیسا می‌بود. مسأله تناسخ و نفی بهشت و دوزخ از جمله مواردی بود که کلیسا را از قدرت خود باز می‌داشت و به همین جهت در طول قرون میانه و وجود «انکیزیسیون Inquisition» یا تفتیش عقاید و تکفیر و مرگ. «اسپریتیسیم» و مسایلی وابسته به آن متروک ماند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۶ - ۳ - اسپریتسیم در زمان معاصر

لزوم بحثی درباره مذهب جدید اسپریتسیم، عقیده لایبنتس،

دوپن دونمور و بازگشت ارواح، عقیده لسینگ و بعضی

دیگر از فلاسفه و دانشمندان، عقاید افسانه‌ای

فوریه، اسکی روس و مسأله اختیار،

شباهت های مذهب و

اسپریتسیم

البته همان گونه که تذکر داده شد در بخش های گذشته از روح و منشأ و پیدایش آن و همچنین بهشت و دوزخ سخن گفته شد، و در این قسمت بر مبنای مورد بی توضیح «فروید» درباره وضع دین یا مذهب جدید، یعنی مسأله احضار ارواح و بازگشت روح و دیگر مسائلی در این قسمت بازگویی هایی خواهیم نمود.

با سابقه‌ای کوتاه که از وضع روح و بازگشت و تجسد یافتن آن در زمان های باستان بدست آمد بجاست تا گفتگویی مجمل نیز در قرنهای اخیر و در زمان معاصر از آن انجام شود، تا با نیرو و سابقه‌ای بیشتر به نقد و توضیح آن پرداخته آید.

از فلاسفه ایده‌آلیست آلمانی می توان از «لایبنتس Leibnitz» نام برد که در اوایل قرن هفدهم درباره روح و مسائلی راجع به استقلال و عود آن اندیشه هایی مدون دارد. «دوپن دونمور Duhont de Nemours» از اندیشه‌گران قرن هیجدهم نیز همچون «شارل بونه Charles bonnet» کمک شایانی به فلسفه «اسپریتسیم» نموده است. این دانشمند می گوید روح هایی که از بدنهای انسانی خارج می شوند در قالبی روحانی درآمد و شخصیت و موجودیت خود را حفظ می کنند و پس از گذراندن مدتی معین در فضا، دوباره برای تصفیه و تکمیل به دنیای خاکی هیوط می کنند. این دانشمند نیز همچون «لایبنتس» معتقد است که ارواح قبل از وصول به درجه و مقام انسانی از تمام دورانهای قبل از انسانی گذاشته‌اند.

«له‌سینگ Lessing» نیز در قرن هجدهم بر همین مبنا اندیشیده و در این باره می گوید:

آیا عقیده‌ای مبتنی بر اینکه روح به دفعات چندی از بدن جدایی یافته و دگرباره در بدنی دیگر حلول نموده و استقرار پیدا کرده است، تنها به موجب اینکه از عقاید کهن و باستانی است بایستی مردود شمرده شود؟ البته پاسخ این پرسش منفی است چه روح به دفعات متوالی مفارقت نموده و باز برای تکمیل حلول نموده و این نیست جز همان کیفر و عذابی که به دوزخ حواله شده است.

کسانی دیگر نیز همچون: «بلانشه Ballanche» و «شلگل Schelgel» و «سن مارتین Saint martin»

عقایدی ابراز نموده‌اند که جمله راه را برای پیشرفت احضارکنندگان ارواح هموار نموده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کنستانت ساوی Constant savy در اوایل قرن نوزدهم نیز با نفی دوزخ و عذاب ابدی، و اعتقاد به نوعی شکنجه موقت روحی برای تصفیه و کمال و بازگشت ارواح کمک شایان توجهی به مذهب جدید نموده است. دانشمندانی دیگر نظیر «پیر لرو Pierre Leroux» و «فوریه Fourier» آن چنان عقاید کودکانه و مسخره‌ای اظهار داشته‌اند که برآستی روان افسونکاران و دانش پردازان کلداه‌ای را شادی بخشیده‌اند؛ **فوریه** می‌گوید: زندگانی‌های زمینی و آسمانی انسانی به هم درآمیخته و از حاصل آنها هر روحی را می‌توان دارای «۸۱۰» دوره زندگانی دانست که مجموعاً به پنج هنگام تقسیم شده و بطور کلی مدت زندگانی هر روحی هشتاد هزار ۸۰,۰۰۰ سال می‌شود.

اسکی‌روس Esquiros با طرح «اختیار Indeterminisme» و مسأله آزادی اراده، بازگشت ارواح و تجسدهای متوالی را عامل تبیین‌کننده سرنوشت بشری اعلام داشت و گفت روح با بدن گزینی‌های متعدد خود کمال می‌یابد و این روش حاکی از اراده بشری است که با به گزینی در زندگانی، در این تکامل تسریع ورزد.

به هر انجام کسان نام برده موجب شدند تا در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم مذهب جدید «اسپریتیسیم» جانشین مذهب کهنه و ارتجاعی کلیسا و مسیحیت گردد. این گروه در حالی که بهشت و دوزخ ابدی را نفی می‌نمودند، بهشت و دوزخی دیگر را که جنبه موقتی داشت مطرح می‌کردند. بازپسین دست‌آویز و فلسفه ارباب مذاهب پس از ورشکستگی مطلق دین و مذهب، پیش‌کشیدن جنبه‌های اخلاقی آن بود که می‌گفتند با فقدان مذهب و عدم ترسی از خدایی قهار و نابودن بهشت و دوزخی خیالی توده مردم با از دست دادن ایمان و ناترسی از عقوبات جهانی دیگر، نظم جامعه را بر هم خواهند ریخت. بنانهندگان سیستم جدید مذهبی نیز به همان فلسفه اسلاف ورشکسته خود چنگ انداخته و دلیل حقانیت شیوه خود را برقراری نظم اجتماعی و اخلاق عمومی دانستند.

«ژان رنود Jean Reynaud» می‌گوید بشر پس از زندگانی‌های چندگانه خود به روی زمین و طی دوران تکامل به آسمانها و ستارگان می‌رود. «**فلاماریون Flammarion**» چنانکه اطمینانی به زندگانی و مسکون بودن کرات دیگر داشته باشد می‌گوید: انسانهای کره زمین در درجات پستی واقع شده‌اند که در اثر تصفیه و گردشهای متوالی و تجسدهای چندگانه روح ممکن است به مرتبه و قدر انسانها یا ارواح کرات آسمانی ارتقاء یابند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۶ - ۴ - هیپنوتیسم و مسمریسم

هیپنوتیسم و مانیه‌تسم الهام دهندگان روان خواهان، عقیده مسمر درباره سیاله‌ای که از ستارگان ساری است، مسمریسم، تغییر عقیده مسمر روش و کشف پویگور، پیدایش هیپنوتیسم، تعریف برید الهام اسپریت‌ها از مسمریسم، سیاله مسمری و پریسپری

برای درک و شناخت «مذهب اسپریتسم» معرفت به دانش هیپنوتیسم و مسمریسم Hypnotisme – Mesmerisme لازم به نظر می‌آید و به همین جهت در این قسمت اندکی از این دو شیوه تا آنجایی که پرتوی به مباحث مورد نظر بیفگند گفتگو خواهیم نمود.

دکتر مسمر Mesmer پزشک و دانشمند مشهور قرن هجدهم هنگام مطالعات خود درباره هیأت و وضع افلاک و ستارگان، به این عقیده پای بست شد که ستارگان در سرنوشت و زندگانی آدمیان دارای تأثیر می‌باشند در واقع «مسمر» این عقیده باستانی و اساطیری را که در فلکلور بسیاری از ملل و اقوام به اشکال گوناگون وجود داشت در بحبوحه عقل‌گرایی قرن هجدهم با فلسفه خاص خود زنده کرد و مطابق افسونگران و جادوکاران، یا عرفا و صوفی‌روشان ایرانی گفت ستارگان دارای نیروی لطیف و اثر گذارنده‌ای هستند که در هوا به شکل رقیقی موج می‌باشند. او معتقد بود که این امواج لطیف همه جا پراکنده بوده و قادر می‌باشند که از روحی به روح دیگر و از جسمی به جسم دیگر منتقل شوند. مسمر این امواج لطیف را سیاله می‌نامید و ادعا می‌کرد که بوسیله انتقال این سیاله از جسم انسانی که بتواند از آن بهره برداری نماید به جسم بیمار ممکن است در اعاده صحت توفیق یافت.

«مسمر» در نخستین مرحله این نیروی سحرآمیز را مغناطیس حیوانی «Magnetisme – animal» نام نهاد و شروع به آزمایش نمود:

Mesmer: disputation de palnelarum innlluxu.

لیکن «مسمر» همواره در یک عقیده باقی نمی‌ماند، او در راه اکتشافی ارزنده می‌بود و تعصبی در عقاید قبلی‌اش که نسبت به صحت‌شان مشکوک می‌شد نمی‌ورزید. به هر حال پس از نظریه نخستینی که درباره سیاله یا نیروی موج و پراکنده ستارگان ابراز داشت، اندیشه‌اش متوجه تداوی اثر آهن‌ربا گشته و این شیوه را با روش ابداعی خودش بکار بسته و در درمان و تداوی بیماران تا اندازه‌ای موفقیت بدست آورد. این پزشک که او را به حق بایستی بنیان‌گذارنده خواب مصنوعی نامیدش، با تعمق و تأمل پیش می‌رفت تا بدانجا که به این اصل مسلم دست یافت که آنچه موجب شفا و درمان می‌شود اعتقاد بیمار و اصل مسلم تلقین است و نه اثر سیاله آسمانی و آهن‌ربا... به همین جهت عطف توجهی به تلقین و لمس رواداشت و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

متوجه شد که نیروی شفا بخش در خود او وجود دارد نه در آهن ربا و «مغناطیس حیوانی» یا «مغناطیس

معدنی Menetisme – mineral»

پس از «مسم» یکی از شاگردان و هواخواهانش به نام پویسگور Puyzogur در اثر حادثه‌ای موفق شد تا «مانه‌تیسیم Magnetisme» را دگرگون ساخته و به هیپنوتیسیم Hypnotisme» یا خواب مصنوعی دست یابد. «پویسگور» روزی که مشغول درمان دهقانی ساده بود و سعی می کرد مطابق با روش استاد هرچه بیشتر نیروی مانیه‌تیکی به بیمار سرایت دهد با کمال شگفتی مشاهده می کند که دهقان به آرامی خواب شده است. پویسگور با حال هراس و ترس می کوشد تا او را از خواب برانگیزد؛ لیکن دهقان همچنان در حال خواب بوده و حرکتی نمی کند. مطابق معمول هنگامی که با شتاب او را تکان داده و می گفت: برخیز – دهقان ناگهان به آرامی بلند شده و شروع به راه رفتن می نماید. دگرباره از روی عجله و شتاب می گوید: بایست – و او می ایستد. در تمام این احوال دهقان مزبور به همان حال خواب مصنوعی و هیپنوتیکی باقی بوده است. بدین ترتیب پویسگور در حین یک عمل کاملاً اتفاقی به خواب مصنوعی پی برد و دریافت که در حالت خواب مصنوعی، خواب کننده هر دستوری را که به خواب شده بدهد آنرا اجرا می کند و هر چه از او بپرسد به راستی جواب می دهد بی آنکه پس از بیداری چیزی به خاطر داشته باشد.

به هر انجام شکل گرفتن «هیپنوتیسیم» را در قالبی خاص و معین و شناخت آن را از لحاظ علمی بایستی به «برید James braid» نسبت داد، این پزشک و جراح دانشمند به شیوه‌ای دور از تفسیرهای پیچیده مسمریست ها خواب مصنوعی را توجیه نموده و ثابت نمود که خواب مصنوعی پیوندی نزدیک با اعصاب داشته و عمل آن نفوذ اراده و تلقین بر اعصاب خواب شونده می باشد:

عمل «هیپنوتیسیم» پیوندی نزدیک با اعصاب خواب شونده و اعمال اراده خواب کننده و تلقین او دارد. جهت اینکه نیروی آن را می یابیم که دیگران را بخوابانیم از این رهگذر است که بوسیله اراده خود در اعصاب خواب شوندهگان اثر می گذاریم:

James braid: neurohypnologie.

با همین اندک بحث و گفتگویی که شد متوجه خواهیم شد که اسپریت ها بیشتر به «مانیه‌تیسیم» گرایش دارند تا به «هیپنوتیسیم». اصولاً روش خواب مصنوعی بسیاری از عقاید آنان را نفی می کند، همان گونه که سیاله مادی دستگاه «مسمریسم Mesmerisme» را نفی نمود. اما احضارکنندگان ارواح و این ساحران فرادست زمان ما دگرباره سیاله مسمری و مغناطیس حیوانی یا معدنی را در صورتی عجیب تر «پریسپری PÉrisprit» به بازار آوردند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۶ - ۵ - پیدایش مذهب جدید

امریکا زادگاه احضار ارواح، خانه های روحی، گفت و گو با ارواح،

نخستین گروندگان، اسپریتسم در کشورهای دیگر، جنبه

علمی یافتن، گروه کاوشگر از لندن، نظر دانشمندان

بزرگ انگلستان، نظریه داروین، آزمایشهای

ویلیام کروکس، انجمن کاوشهای

روحی در ایتالیا، نظرات

و آزمایشهای دیگر

شروع افسانه تظاهرات روحی برای نخستین بار به سال «۱۸۴۸ م» در آمریکا اتفاق افتاده است. و از همین هنگام است که این موضوع توجه مردم را به خود جلب و حس کنجکاویشان را برانگیخته است. در نخستین مرحله این اتفاقها و تظاهرات چنین بوده که در خانه هایی خاص صداها و حوادث شگفتی روی می داده است. میز و صندلی ها راه افتاده و سایر اشیاء و لوازم به طریقی به حرکت می آمده اند. یکی از تماشاگران این صحنه ها فکری به خاطرش گذشته و می کوشد تا با نوعی الفبای قراردادی چون تلگراف با ارواح و عاملین این حرکات ارتباط برقرار سازد، پس با الفبای قراردادی که به وسیله نواختن ضربه هایی که روی میزی انجام می شد با ارواح شروع به گفتگو نمود، و اطلاعاتی بدست آورد. روح مورد مرادوه گفته بود: من روح کسی هستم که ساکن در همین شهر بوده ام - آن گاه از جزییاتی صحبت نموده و نشانه هایی دقیق نیز داده است که پس از کاوش و جستجو صحت گفته هایش به ثبوت رسیده. پس از این حادثه تظاهرات و گفتگوهای دیگر به وقوع پیوست و ارواح تأکید کردند که دارای بدنی مادی که به شکل سیاله بسیار رقیقی می باشد هستند که به چشم زندگان می آید.

کم کم این حادثه، یعنی احضار ارواح و مرادوه با مردگان رواج گرفته و موجب اغتشاشات و بروز حوادثی گشت. در سال ۱۸۵۲ عده ای کثیر با امضای قطعنامه به کنگره «واشنگتن» شکایت نمودند تا کنگره در این باره کاوش و نتیجه را به اطلاع عموم برساند. در همین زمان «رابرت هیئر Robert here» استاد دانشگاه «پنسیلوانیا» به این شیوه گروید و نخستین کتابها بوسیله او در این طریق نوشته گشت. سپس «رابرت دیل اون Robert dale owen» نویسنده و دانشمند مشهور نیز با تألیفاتی چند در استقرار «اسپریتسم» کوشید.

در سالهای اخیر طرفداران «اسپریتسم» به نحو شگرفی در «آمریکا» زیاد شده اند. عده ای از گروندگان این روش جلساتی تشکیل داده و به احضار ارواح مشغول شدند. اغلب در این مجالس از «مدیوم Medium» یا واسطه ای مشهور بنام «دوشیزه پیپر Mrs piper» استفاده می شد. پروفیسور «هیسلوپ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

Hyslop می گوید: با این آزمایش ها و جریان مسایل علمی که من خود شاهد برآنم، چگونه می توانم وجود روح جاوید و زندگانی دیگری را انکار کنم.

دکتر «هودجسون Dr Hodgson» همکار «پروفیسور هیسلوپ» که از طرفداران مومن و جدی این طریقه است می گوید:

بی تردید ارواحی که در مجالس و مجامع مخصوص با ما مربوط می شوند همان اشخاصی هستند که هستند؛ یعنی خارج از وهم و گمان زمانی همچون ما زندگی می کرده اند. آنها ارواحی هستند که پس از تغییر شکلی که در فرهنگ و تداول ما «مرگ» نامیده می شود باقی و جاوید می مانند. حال این ارواح در مواقعی مخصوص، خود بدون واسطه ای ظاهر می شوند - یا بوسیله مدیوم ها احضار می شوند.

۶ - ۶- پریسپری

تفاوت میان اسپریتسم و اسپریتوآلیسم، پریسپری یا ماده روحی زیربنای اسپریتسم،

تعریف پریسپری، سوابق این پدیده، پریسپری در فرد همچون خدا در گروه،

مرکز تعقل و حافظه و عامل پرورش تن پریسپری است، همانندی

دین و اسپریتسم، جاودانی بودن پریسپری، تجسد یافتن

بایستی درباره «روح گرایی Spritualisme» و روان خواهی یا احضار روح «Spritisme» دو قضاوت جداگانه نمود، چون این دو با دارا بودن وجه ایده آلیستی مطلق، تفاوتی بسیار با هم دارند. اسپری توآلیست ها برای روح جنبه ای کاملاً مجرد و همچون ارباب مذاهب و ادیان نادیدنی و غیر مادی قایل می باشند - در صورتی که اسپریت ها برای روح جنبه ای مادی و لمس کردنی و قابل دیدن قایل هستند اساس فلسفه اسپریت ها اصل «پریسپری PÉrisprit» می باشد.

به عقیده این نو دینان همان گونه که تن آشیانه و فرودگاه مادی روح می باشد، به همین نسبت روح دارای بدنی لطیف تر و سیاله ای رقیق نیز می باشد که به اصطلاح آلن کاردک Allan kardec «پریسپری» یا «روح مادی» می باشد - پس بطور کلی روح گهواره و فرودگاهی دارد بنام «پریسپری» و به قول این گروه از زمانهای باستان این موضوعی شناخته شده بوده است.

بزرگترین کشف «اسپریتسم» کشف جسمی است سیال و بخاری که در قاموس این علم «پریسپری» خوانده خوانده می شود و این همان ماده ای است که در تمامی اعصار آگاهان و دانشمندان هر قومی از آن به اسمی نام برده اند: هندوها آنرا «لینگا شاریرا Linga shrira» عبری ها «نفسف Nephesph» مصری ها «کا Ka» یونانی ها «اشما Ochéma» و در فلسفه فیثاغورس «ایدولون Eidolon» یا «گهواره روح» و ایرانی ها «فروهر» خوانده اند.

Gabriel dellan: la réincarnation.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بنا به عقده و گفته اینان برخی از «هیپنوتیزورها Hypnotiseur» و دانشمندان این فن خروج این سیاله مادی را در بعضی از محتضران و خواب شدگان مشاهده نموده‌اند. در واقع می‌توان گفته و اساس عقیده این گروه را درباره پریسپری چنین تعریف کرد: «پریسپری» عنصری است که واسطه میان روح و تن می‌باشد. این عنصر مادی شخصیت و استقلال روح را حفظ نموده و موجب آن می‌شود که روح خاطرات خود را از زندگانی‌های متعدد حفظ کند. همچنین این عنصر در زمان حیات نیز اجزای بدن را از آسیب‌ها و دگرگونی‌ها حفظ نموده و اوست که در جریان زندگانی زمینی اعضا و جوارح را می‌پروراند.

پس پریسپری رشته‌ایست که جسم مادی را با روح مربوط ساخته و کلیه تأثرات حسی را از جسم به روح منتقل نموده و بالعکس اراده‌های روح را به جسم رسانیده و ارتباط می‌دهد. هنگام مرگ پریسپری از جسم مادی ظاهری یا تن جدا گشته و همراه با روح به فضا می‌رود و در فضا با همان شکل و ترکیبی که در دوره زندگانی اخیر خود داشته و با همان شخصیت آخری زندگی می‌کند. حال می‌توان گفت پریسپری عبارت است از جسم سیال و رقیقی که قبل از زندگانی وجود داشته و بعد از آن نیز وجود خواهد داشت.

بدن مادی و ملموسی که داریم و دائماً در جریان حیاتی تغییر یافته و دیگرگون می‌شود، رکن اصلی و مبدأ اساسی زندگانی نیست، بلکه این پریسپری است که ساختمان و هیكل جسمانی و کلیه آثار باقیه در تمام دوره‌های حیاتی از روی آن تنظیم یافته و شکل گرفته است. همچنین مغز در بدن عامل اندیشه‌گری و تفکر و حافظ خاطرات نمی‌باشد بلکه این پریسپری است که کلیه مفاهیم و علوم و دریافته‌ها را در خود ثبت و نگاهداری نموده و جمله مکتسباتی را که روح در طی دورانه‌های متعدد زندگانی خود بدست می‌آورد همچون مرکزی قدرتمند حفظ و نگهداری می‌کند. بر روی چنین مرکز غنی و سرشاری از علوم و دانش‌ها و خاطرات است که اساس زندگی کودک تازه‌زایی تشکیل می‌شود، و بدین گونه اندوخته‌های عقلانی و اخلاقی روح در طی زندگانی‌های متعدد رو به گسترده‌گی و فزونی نهاده و در هر مرتبه چیزهایی بر آن اضافه می‌شود بی‌آنکه اندکی نقصان و کاستی گیرد. از همین خاستگاه و بر اساس همین اصل است که نوابغ نادره ظهور نموده و کودکان پیش‌روی در علوم و فنون و صنایع پدید می‌آیند و کارها و اعمالی انجام می‌دهند که از عهده بزرگان و متبحرین نیز ساخته نمی‌باشد.

همان‌گونه که مذهب گرایان و روحیون رنج و محن دنیایی را موجب بالندگی روح و آسایش و سرور و سعادت اخروی می‌دانند، اسپریت‌ها نیز بردباری و رنج و تحریص در درستکاری را موجب تصفیه بیشتر پریسپری می‌شمارند. هرچه فردی صالح‌تر و شایسته‌تر باشد پریسپری او نیز شفاف‌تر و لطیف‌تر می‌شود. البته می‌توان در مقایسه برحسب فلسفه و مذهب این گروه پریسپری نادرستکاران و جانی‌ها و اشرار را همچون آب گلین و پر لای و پریسپری مقدسین و صالحان را همچو آب صافی و زلال بشمار آورد. در فلسفه مسیحیت نیز برای وجود پریسپری دست‌آویزی قرار دارد. «پولس» در رساله اول به «قرنتیان»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چنین می گوید: آدمی همچون بدنی حیوانی است که در زمین آفریده شده و مثل یک ماده روحی دوباره زنده خواهد شد؛ زیرا همان گونه که انسانی دارای بدنی حیوانی است، دارای یک بدن روحی نیز می باشد. به هر حال به همان نسبت که در دین «خدا» منشأ تمام اعمال و افعال و حرکات جزئی و کلی است؛ پریسپری نیز منشأ کلیه اعمال و افعال مورد تصور و قابل اندیشه‌ای است که از آدمی به وقوع می پیوندد. پریسپری وسیله‌ای است که به کمک و یاری او تمام آثار و چگونگی های روحی صورت فعلیت می یابد این جسم لطیف عبارت است از منبع حقیقی سیالات که روح با اراده خود آنها را بکار می اندازد. همین جسم است که در خواب های طبیعی یا مصنوعی از جسم مادی خارج شده و در جاهایی دور منشأ اثری گشته و یا در ضمن سفر راه‌آورد ها و نشانه هایی را به همراه می آورد. پریسپری خود نیز دارای حواسی است همچون حواس جسم؛ منتها با انرژی و نیروی فزون تر. دوام و بقای این جسم سیال بعد یا قبل از مرگ موضوع و کیفیت تظاهرات و تجسمات ارواح را به خوبی و روشنی بیان می کند. پریسپری در زندگانی فضایی آزاد و دارای کلیه قوایی است که بدن جسمانی را تشکیل می دهد. اما این قوا هنگامی بکار می افتد که روح تحت شرایط معینی قرار گرفته و بدان وسیله بتواند ماده سیاله و قوای لازم حیاتی را از «مدیوم» کسب نماید؛ آنگاه است که نیروهایش از قوه به فعلیت در خواهد آمد. جریان زندگانی و حیاتی بطور مستمر در او جریان داشته و در تحت اثر سیاله مکتسبه، ذرات فیزیکی مانند خطوط قوای مغناطیسی به نوبت بر وفق خطوط اصلی پریسپری قرار گرفته و از این رو جسم انسانی در تحت همان تناسب اولیه دوباره تشکیل شده، بدن داخل عمل گشته و بکار می افتد.

از روی عکس ها و قالب های متعددی که از ارواح برداشته شده این مسأله ثابت می شود که این روح مجسم کاملاً همانند همان جسمی است که در زمان حیات گذشته موجود بوده. ولی این حالت موقتی بی دوام بوده و عناصری که موجب تشکیل آن شده‌اند به زودی از هم گسیخته و از منابعی که گرفته شده بودند دگرباره به همان منابع باز می گردند.

۶ - ۷- تعریف روح مادی

عنصر اصلی دستگاه جدید مذهبی، پریسپری پایه‌ای از ایده‌آلیسم نو، پریسپری در راست کردارداران و کژ اندیشان، تعریف دکتر ماکسول درباره تظاهر روح، تجسم روحی در مردگان و زندگان، تأثیر این فلسفه در خواب، دست آویزهای اسپری تیم، یکسانی تظاهر پیش از مرگ و پس از مرگ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به شکلی که مشاهده شد زیربنای دستگاه مذهبی اسپریت ها را عنصری مادی تشکیل می دهد به نام «پریسپری» که در قسمت گذشته از نظرات و تعاریف خودشان نمونه ها و شواهدی آورده شد. البته بر همان مبنایی که از لحاظ علمی فلسفه «اسپریتیسم» بنیان و پایه‌ای ندارد، به همان نسبت نیز تعاریف اینان رسا و قانع کننده نمی باشد. بطور کلی و خالی از زواید می توان گفت: بر مقتضای فلسفه این جدید دینان همان گونه که روح دارای مهبط و قرارگاهی مادی است به نام تن، دارای قرارگاه یا بدنی دیگر نیز هست که در دوران زندگانی های فضایی از آن سود جسته و در آن هبوط می یابد و این بدن که از سیاله‌ای لطیف و عناصری رقیق تشکیل شده در همه جا وجود دارد سازنده و پرورش دهنده تن است، مرکز خاطرات، اندیشه ها و دانش ها می باشد و هر پدیده و حادثه‌ای را در خود منعکس نموده و جاودانه نگاه می دارد. سیاله‌ای است جاودانی که هستی و نیستی را درش راهی نیست و در طی زندگانی های متعدد لطیف تر و درخشنده تر می شود. کسانی از مردم که بس صالح و مقدس و با ایمانند و دارای صورتی روشن و نورانی می باشند به زعم این حضرات در اثر تلطیف و ترقیق پریسپری می باشد که به نهایت درجه لطیف شده است.

حال بایستی ملاحظه نمود که چگونه ارواح مردگان، یا پریسپری آنها بوسیله احضار کنندگان مرئی و ظاهر گشته و به اصطلاح تجسد می یابند. دکتر «ماکسول» درباره تظاهر و تجسم روح که البته استحاله‌ای است از صورت مجرد به قالب های مادی چنین تعریف می کند:

تجسم و تظاهر عبارت است از نیروی روح – چه روح شخص فوت شده‌ای باشد یا روح فرد زنده‌ای که بر مایعی از اعضای «مدیوم» که بی وزن ولی قابل رویت و تجسم باشد تأثیر کند. حال این روح و جوهری که به صورت ماده‌ای تحول می یابد، برحسب میل روح به شکل های گوناگونی در می آید و اغلب جسمی که ساخته شده روح است به صورت جسم زنده‌ای تظاهر می کند.

تجسم روحی همان گونه که در مورد مردگان حادث شده و اتفاق می افتد در مورد زندگان نیز صادق است. ممکن است به هنگام حیات روح از بدن جسمانی خارج شده و در نقطه دوری خود را در یک بدن ثانی کاملاً شبیه به بدن اولی ارائه دهد، یا در بعضی مواقع خویشتن را به همان حالت مخصوصی که اشتغال داشته نمایش بدهد – البته بایستی به این نکته انحرافی که رکن اصلی «اسپریتیسم» را از لحاظ بحث و استدلال شامل می شود توجه داشت و آن نیز آوردن امثله و رویدادها و اتفاق های بسیاری است که هیچگاه از آوردن نظایری بی شمار خودداری نمی شود. گویی تنها این امثله و شواهد می تواند جلو ایرادهای علمی و منطقی را بازگیرد. اسپریت ها خود نیز یا از روی عمد و قصدی انحراف گرانه و یا از روی سادگی و شدت تلقین و بی منطقی و یا از لحاظ سرپوش گذاردن بر طبع نقاد و خرده گیر خود، این شواهد و امثله را دسته بندی نموده و بزرگوارانه تنها به تعدادی از آنها که زیاده‌تر پای نوشته آن حوادث مهر و امضا خورده باشد اعتماد می ورزند، مثلاً برای تجسم و انتقال روحی در زندگان از قول روزنامه نگاری انگلیسی بنام «استید Stead» نقل کرده و شواهد می آورند که در جلسه‌ای زیاده از یک ساعت جسد روحی یکی از دوستان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

«استید» در جمع او بوده و در حالی که کتابی از قفسه برداشته و مطالعه نموده است همگان او را بی هیچ تغییر شکل و سوءظنی دیده‌اند - در حالی که آن شخص در آن ساعت در مکانی دور به خواب بوده است. البته همانند این حوادث در نوشته‌های این گروه بی‌شمار و حساب است. اما درباره علت و موجب این تجسد می‌گویند: در این مواقع برای تظاهر جسد روحی نیازی به «مدیوم» نیست، چون روح جهت اینکه جسم روحی خود را به شکل جسد مادی درآورد، وسایل لازمه را در خود به قدر ضرور داراست، هنگامی که بخواهد راه برود و یا عملی انجام دهد همچون که بخواهد کتابی بدست گیرد، چون لازم است اعضای مورد نیاز برای انجام اعمال مزبور بوجد آورد، ناگزیر است اعضای برای خود که از عهده اجرای مقاصد برآید تشکیل بدهد. چنانکه دوست «استید» این عمل را بوسیله دستی که بوجد آورده انجام داد.

همان گونه که «پریسپری» اشخاص زنده می‌توانند بدن مادی خود را ترک گفته و در جاهایی دیگر نمایان گردند، پریسپری اشخاصی که دم مرگ و در حال احتضار هستند و کسانی که سالیانی از مرگشان می‌گذرد نیز می‌توانند وجود خارجی یافته و موجودیت خود را در جلوه گاه عموم آشکار سازند بطور کلی اساس این تظاهرات و نمایش‌ها تنها روح است و اینکه مشاهده می‌نمایم پریسپری چگونه با اعمال و افعالی تظاهر می‌یابد و حقیقت محرکش همان روح است و بالاخره روح انسانی است که بوسیله تجسم یافتن‌های گوناگون و مشاهدات وقایع مختلف حقیقت جاودانگی بودن خود را آشکار می‌سازد و ثابت می‌کند که مرگ پایان همه چیز نبوده و هیچ لطمه‌ای به حقیقت و جریان حیات وارد نمی‌آورد. از سویی دیگر تظاهر روحی مردگان و زندگان اختلافی در اصل با یکدیگر ندارند، چون سبب اصلی و مؤثر راستین در هر دوره یک چیز و آن روح انسانی است.

۶ - ۸ - مدیوم‌ها

تن و ماده حصار زنده روح و پریسپری، آزادی روح پس از جدایی از تن،

قدرت و کار مانیه‌تیزورها، جدایی روح از تن در زمان حیات،

مدیوم کیست، انواع و گروه‌های مختلف مدیوم‌ها

پدیده‌هایی که منشأشان روح است،

پیامبران و هنرمندان

نیرو و قدرت پریسپری و موجبات جدایی از آن از بدن به هر اندازه‌ای که قوی و نیرومند باشد و هر چه گستردگی و انرژی داشته باشد باز در قالب جسم یا تن محصور است و نمی‌تواند آن چنان که بایستی منشأ اثر و فعالیت باشد. البته تنها در بعضی اوقات و زمانهایی مخصوص آن هم تحت شرایطی معین می‌تواند از



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تن خارج گشته و اعمالی انجام دهد. به همین جهت تا در قالب تن و تنگنای ماده محبوس است نمی تواند به شیوه‌ای دلخواه آزادی عمل بدست آورده و واقف بر اسرار و خاطرات زندگانی های گذشته خود بشود. روح چون از قید تن رست و به زندگانی روحی وارد شد، آزادی عمل بدست آورده و پریسپری بی هیچ مانع و جلوگیری به کلیه تصورات و خاطرات خود آشنا و نزدیک می شود و با همین تصورات و احساسات ممکن است در روی سیالات تأثیرهایی بخشیده و در ابدان جسمانی و دماغ انسانی منشأ نفوذ واقع شده و موجب تظاهراتی گردد. از جمله حوادثی که موجب شگفتی عمیقی را فراهم آورده این است که یک نفر «مانیه‌تیزور Magentiseur» به واسطه قدرت و تسلط مخصوصی می تواند به روی معمولی آن چنان اثر بگذراد که پریسپری آن شخص را از حصار بدنش خارج کرده و نوعی آزادی موقتی برایش فراهم آورد. و به همین قسم ارواح آزاد نیز ممکن است بواسطه میل و اراده یک رشته جریانات مانیه‌تیکی را در بعضی اشخاص سوق داده در اعضای آنها اثر نموده و به وسیله آنها یا شخص دیگری مربوط گردند. این قبیل کسان که اعصابشان بیش از اندازه اثر پذیر و حساس می باشد و دارای لطافت و حساسیت شگرف عصبی هستند «مدیوم Medium» نامیده می شوند و اصطلاحاً می توان از این کلمه ترجمه‌ای همچون واسطه یا میانجی وضع نمود. این مدیوم ها با خصایصی که ذکر شد برای ارتباط با ارواح و تجسد و جلوه‌گریشان وسیله‌هایی بسیار مناسب و ارزشمند می باشند.

مدیوم ها عموماً همسان و یک مانند نیستند، لطافت عصبی و نیرومندی روحی برخی شان بسیار قوی و شایان توجه است و بعضی ها نیز از قدرت و نیروی کمتری برخوردارند. اینان کسانی حساس و روشن بین هستند که با واقع نگری و دقت و نیرومندی خاصی از این ورطه جسمانی و خاکی گذشته و در زندگانی ارواح و فضانشینان نفوذ نموده و اطلاعاتی کسب می نمایند. برخی دیگر از این مدیوم ها قادرند ارواح را مشاهده نموده و از قوانین و شیوه زندگانی شان به ما آگاهی‌هایی بازسانند. گروهی دیگر از این مدیوم ها هستند که ارواح با دست آنها مطالبی نوشته و یا به زبان آنها سخن‌هایی می گویند.

بعضی دیگر از مدیوم ها چون تحت نفوذ ارواح قرار گرفتند به خواب مانیه‌تیکی عمیق فرو رفته و زمام اراده و قدرت اعضا از حیطه فرمانروایی آنان خارج شده و تحت نفوذ و قدرت اراده روح قرار می گیرند؛ و ارواح نیز با سودجویی و استفاده از اعضای مزبور مانند حیات جسمانی خود از آنها بهره گرفته و به کارشان می اندازند.

دسته‌ای دیگر از مدیوم ها تنها به موجب حضور خود در جلسه باعث پدید شدن تظاهرات شده و یا به اصطلاح متداول سبب تجسد ارواح می گردند. ارواح از پریسپری این گونه مدیوم ها سود برده و مقداری از سیالات آنها را به میل و اراده خود متکائف و به شکل ترکیب مختلف و یا شبیه به خود ساخته و بدین قسم به تظاهر اقدام می کنند و حتی اغلب ممکن است تجسم مادی به خود گرفته و کاملاً عیان گردند بدان سان که لمسی کرده نیز بشوند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مدیوم هایی دیگر نیز هستند که واسطه میان ارواح و بیماران می شوند بدین معنا که امواج ماینه تیکی را از طرفی از ارواح گرفته و از طرف دیگر به اشخاص بیمار و بی احوال داده و بدین شکل آنها را مداوا و درمان می کنند.

از سویی دیگر رشته حوادث و اعمالی است که عامل مستقیم آنها ارواح می باشند و نمی توان برای آنها توجیهی دیگر جز وجود مستقیم ارواح قایل گشت. این رشته حوادث اغلب و بلکه بطور کلی شامل حوادثی می شود که حس رویداد آنها قبل از وقوع به آدمی الهام و القا می شود، همچون پیش بینی مصایب و حوادث مختلف، بروز توفان یا زلزله و مرگ یکی از دوستان و خویشان و یا از سفر بازگشتن کسی که از آمدنش آگاهی ای نداریم. تمام و کلیه این گونه احساس های قبل از وقوع به واسطه جریان سیالاتی است که ارواح به جانب اشخاص مورد نظر سوق داده و متوجه شان می سازند. در تحت نفوذ امواج مزبور بدن جسمانی چیزهایی را پیش خود احساس نموده و درک می نماید. اما اندیشه انسانی کمتر به این موضوع عطف توجه می نماید که درصدد پی کاوی و چگونگی این نوع مسایل برآید، پس باید دانست و متوجه بود که از مطالعه و بکار انداختن نیروی مدیوم ها و ارتباط های روحی یک سلسله آموزش ها و شناخت های عالی بدست آمده و بعدها نیز بدست خواهد آمد که بشر در پرتو آنها به چیزهای بسیاری دست خواهد یافت. با توجیه اسپریت ها نوابغ و اشخاص زودرس؛ بزرگان و قانونگذاران، شاعران و هنرمندان، پیش گوینان غیر حرفه ای و متصوفین و مرتاض ها و مقدسین و پیامبران و برجستگان و فرزانهانی دیگر جملگی مورد الهام قرار می گیرند. مواردی چون پدیده خواب و پیش گوئی و الهام هیچ علت و سببی ندارند جز پیوستگی و کمک ارواح.

بایستی به این نکته نیز دقت داشت که مدیوم ها قادر نیستند با تمام ارواح و یا هر روحی ارتباط برقرار کرده و تماس بگیرند، چون ارتباط و مورد الهام قرار گرفتن با ارواح بزرگان و مقدسین مستلزم آن است که مدیوم شخصی کاملاً پاک و از آلودگی های اخلاقی و شهوانی بوده و ریاضت هایی برای پاکی خود از اثرهای زندگانی مادی کشیده باشد. هرگاه مشاهده شود که مدیومی از کار خود و مراوده با روحی شامخ باز می ماند باید توجه داشت که نقص اخلاقی ای در مدیوم وجود دارد نه آنکه در دستگاه احضار ارواح و یا این فلسفه تردیدی حاصل آید.

این بخش جمله از گفته و سخنان اسپریت ها نقل شد، لیکن متأسفانه مورد انتقادی بر آن نیست، چون از فرط نارسایی و کودکانه بودن فلسفه اسپریتسم انتقادی لازم نیست و در حقیقت خود فی النفسه انتقاد می باشد با این حال چون این بخش بخشی الحاقی است و بیش از این نمی توان مبحث را درازا کشانید، برای آگاهی های بیشتری رجوع کنید به دو کتاب از نگارنده به نام:

۱- تاریخ تحلیلی ادیان، جلد دوم

۲- سیر تاریخی روح



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بخش ششم:

روانشناسی مذهبی

۱- روانشناسی مذهبی

سهولت در پاسخ ها، توجه به منشأ معتقدات، اصول مذهبی به عنوان

اوهام، سبب تأثیر و نیرومندی معتقدات، پدر خدای کودکی،

خدا جانشین پدر در دوران بلوغ و کمال، مذهب

و عده گر آرمان های نانجام، علل روانی

نفوذ مذهب

چنین می اندیشیم که پاسخ برای دو پرسشی که در پایان بخش پنجم مطرح شد بسی آسان و قانع کننده فراهم آید. دو پرسش مورد ذکر چنین بود که نخست منشأ و سرچشمه نیروی شگرف این معتقدات یعنی پندارهای مذهبی از چه جایی توشه گرفته و در ثانی علت تأثیر عمیق و باورگرانه آن میان توده مردم از چه روی می باشد؟ به طوری که تذکر دادم به عقیده من پاسخ این پرسش ها آماده است - حال برای دریافت چگونگی این آمادگی تنها کافی است تا با توجه و تمرکز نیرو هم کاوشگرانه خود را منعطف بسوی منشأ و سرچشمه این معتقدات سازیم. تنها کلید مطمئن برای دریافت و حصول به نتیجه ای مثبت همین توجه به منشأ و خاستگاه این معتقدات است.

بایستی به این امر با اصول استدلالی و یقینی که خود با تجربه و برداشت هایی ساده حاصل می شود اعتقاد داشته باشیم که: این معتقدات اصولی تبدیلی می باشند نه تعقلی - یعنی پندارها، معتقدات و اصولی نیستند که حاصل یا نتیجه غایی تفکراتی بوده باشند، بلکه موهومات و اوهامی هستند که نتیجه درماندگی و ناتوانی بشر بوده و در طی دوره هایی متمادی آدمیان برای اقناع و تلذذ خیالی و راضی ساختن خود و پرده پوشی به روی محرومیت ها و گذرندگی های زندگانی ساخته و پرداخته اند. اینها پندارهایی کهن و ریشه دارند که نیرومندترین و سرکش ترین غرایز و خواسته های بشری را در لباس و پوشش واقعیت جلوه داده اند. و در واقع راز موفقیت و سر پایداری و ژرف روی آنها نیز در همین جلوه دادن تمایلات در کسوت واقعیت می باشد.

اینک ما درباره کودک این واقعیت را می دانیم که تأثیر هراس آور و کوبنده ناتوانی و عجز او را نیازمند به حمایت و پشتیبانی کسی نموده است که محبتش را به جانب خود برانگیزانده و ترس و درماندگی خود را در پرتو قدرت حمایتگرانه اش تحلیل برد. در زندگانی و دوره کودکی «پدر» است که این نیاز و احتیاج کودک را پاسخ می دهد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

البته این نیاز به حمایت و پشتیبانی که حاصل آمده از ناتوانی و هراس است در طول زندگانی، یعنی با گذشتن از دوره کودکی – و پا نهادن به دوران بلوغ و کمال از بین نرفته و به سستی و خاموشی نمی گراید بلکه بشر برای نجات خود از این گرداب نیرویی مافوق پدر می آفریند تا جای حمایتگر پیشین، یعنی پدر را اشغال نماید و همین آفرینش است که در دوران بلوغ «خدا» نام می گیرد. همان گونه که در زمان کودکی ترس و هراس و درماندگی کودک با توجه به احساس بوجود پشتیبانی به نام پدر کاستی گرفته و تسکین می یابد، در دوران بعدی نیز در اثر اعتقاد و ایمان به نیرویی مقتدر و خداوندی توانا که بخشاینده و حمایتگر اوست و بشر را در برابر ترس ها و تشویش ها و خطرهای ناشی از طبیعت حفظ می نماید احساس آرامش و تسکین و آسایش می کند.

مذهب و این معتقدات دینی انجام امور، خواسته و آرزوهایی را که در جهان مادی و خاکی فعلیت یافتنش برای بشر نامقدور و جز خواب و خیالی نیست واقعیت می بخشد – و این واقعیت بخشی نیز با اعتقاد و ایمان به دنیایی دیگر که پس از مرگ وجود دارد و به دو قسمت بهشت و دوزخ منقسم حاصل می گردد.

پس ایمان و اعتقاد به جهانی دیگر و قایل بودن و موجودیت بخشیدن به صوری توهمی همچون بهشت و دوزخ، متضمن ایجاد دستگاه و سازمانی دادگسترانه می باشد که در این جهان وجود ندارد، اما در جهانی دیگر وجوب و فعلیت پیدا می کند. از سویی دیگر مرگ و نیستی و گسیختگی رشته حیات که بر اثر مرگ بوجود می آید بشر را از این گذرانی و ناپایداری، سخت در رنج و اندوه می اندازد و به همین جهت مذهب دست یاری و نیروبخشی را دراز نموده و اعلام می دارد که با بروز مرگ رشته این زندگانی خاکی از هم نمی گسلد، بلکه دنباله آن با واقعیت و لذت و آسایشی فزونتر در دنیای پس از مرگ امتداد دارد، دنیایی که در آن تمامی آرزوهای بی نقش و انجام نیافته جهان خاکی به سهولت صورت فعلیت یافته و به عوض رنج و حرمان این زندگانی دنیایی آسایش و فرح و لذاتی مافوق تصور نشسته به انتظارند.

از سویی دیگر قوت و پایداری اصول تعبدی مذهبی را در ضعف علم فعلی بایستی مورد کاوش و جستجو قرار داد. در برابر طبیعت و فعل و انفعالها و دیگرگونی های آن حس کنجکاوی و سرچشمه جویی بشری شکوفان می شود. انسان عکس العمل و واکنشی در برابر معمای شگرف هستی و سر خلقت و آفرینش نشان داده و خواهان حل و فهم این اسرار می شود. آدمی خواهان است تا به مبدأ و چگونگی موجودیت یافتن خود شناختی حاصل نموده و به انجام و پایان کارش آگاهی یابد. او خواستار است تا به ماهیت ماده و جسم از سویی و کیفیت روح و روان از جانی فهم یافته و آگاهی حاصل کند که میان این دو چه روابطی موجود است.

با این اصول می توان حدس زد که حاصل این کنجکاوی ها چگونه خواهد بود. البته چون عام هنوز دوران کودکی خود را می پیماید و در این مراحل نخستین قادر نیست جوابگوی تمام اسرار و جمله



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پیچیدگی‌ها باشد بنابراین بشر عطش کنجکاوی خود را با اوهام مذهبی و پندارهای افسانه‌ای خاموش می‌سازد.

۲- پندار و توهم

گفت و گویی درباره پندار و توهم، اشتباه و توهم، مواردی درباره این دو،

عامل شناسایی وهم، سهم واقعیت در توهم، میل عامل به وجود

آورنده پندار، توهم و هذیانهای بیمارگونه،

تفاوت هذیان و پندار، تعریف

غایی توهم در فرهنگ

روانکاوی

در اینجا لازم است تا توضیح و بازگویی از کلمه پندار یا توهم به عمل آید، چون با بکار بردن این کلمه ممکن است مفهومی که از نظر برخی کژ اندیشان معنایی انتقام جویانه و تحقیرآمیز را به بردارد مستفاد گردد؛ پس به همین جهت هنگامی که می‌گوییم این معتقدات توهمات و پندارهایی بیش نیستند - لازم می‌آید تا وسیله شناختی برای مورد بکار بردن و معنای درست آن نیز فراهم آورم. اینجا بایستی برای دو کلمه اشتباه و توهم معنایی در خور خودشان بکار برده شود تا مورد استعمال هر یک آشکار شده و یکی بجای دیگری مفهوم نگشته یا بکار برده نشود. معنایی که از کلمه اشتباه مستفاد می‌شود از کلمه توهم منظور نمی‌گردد. یک توهم و پندار لازم نیست که بطور حتمی نادرست و اشتباه باشد، در صورتی که اشتباه همواره معنای نادرستی را افاده می‌نماید. برای مثال بایستی گفته شود عقیده «ارستو» که به موجب آن حشرات زیان دهنده از کثافات تولید می‌شود، یعنی عقیده‌ای که هنوز نزد عوام مورد قبول و باور است اشتباه بوده است. نظریه پزشکان پیشین که می‌گفتند بیماری سل پدید آورنده از زیاده روی و افراط در امور جنسی است نیز نظریه‌ای اشتباه بوده است، به این معنا که فاقد هر نوع درستی و صحتی بوده است. حال هرگاه بر آن باشیم تا این گونه موارد را توهمات بشماریم به خطا رفته و داوری نادرستی انجام داده‌ایم. اما به عکس در مورد فوق «کریستف کلمب» که گمان می‌کرد راهی جدید برای هندوستان یافته دچار توهم گشته بود. بایستی در توهم از سهم میل غافل نبود. در اغلب پندارها و اوهام سهم میل و خواست کاملاً آشکار و هویداست. نظریه گروهی از «ناسیونالیست»ها که گمان می‌برند نژاد «هندوژرمن» برترین نژادها و بوجود آورنده فرهنگ بشری است، و یا تنها نژاد مذکور متمدن و فرهنگ پذیر است؛ و همچنین عقیده‌ای که به موجب آن کودک از هرگونه احساس و میل جنسی برکنار است، یعنی عقیده‌ای که روانکاوی بی‌اساسی آن را نمایان ساخت^۱، جز در کادر اوهام و توهمات شناخته نمی‌شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

البته برای شناسایی توهم - یا یک وهم وجه شاخص و تمیزی وجود دارد و آن رنگ برداشتن از تمایلات بشری می باشد. هر وهمی در شکل های گوناگونش به تناسب، سهمی از خواستها و تمایلات درونی بشری دارد، و از همین روی می توان آن را همانند و تشبیه به هذیان بیماران روانی کرد، لیکن نه آنکه یکسره اوهام را در قسمت هذیان های بیمارگونه جای دهیم، چون در شکل اصولی با هذیانهای بیمارگونه نیز تفاوتی زیاد دارد.

برای روشنی موضوع همان سان که اختلاف و تفاوتی میان دو کلمه توهم و اشتباه موجود است و در سطور فوق به چگونگی این اختلاف آگاهی یافتیم، بایستی گفته شود که میان هذیانهای بیمارانه و توهم هم به همان نسبت اختلاف هایی وجود دارد. تصاویر و اندیشه های هذیانی اصولاً بدان گونه می باشند که رنگی از واقعیت، و واقعیت احتمالی را نیز دارا نمی باشند در صورتی که یک توهم هیچگاه لازم نیست با واقعیت تضاد داشته و یا حتمی نادرست باشد؛ به این معنی که مطلقاً اصلی غیر واقعی و غیر علمی بوده و درست نقطه مقابل سیر جهت گرای راستی پیش رود. مثلاً دخترکی ندارد و فقیر می تواند متوهمانه در ذهن خیال هایی بیرواند مبنی بر آنکه شاهزاده ای خواهنده ی دل خسته او شده و با خواستگاری به کاخی پر شکوهش بر نشاند. البته این توهم آن شکل نیست که مطلقاً راهی به واقعیت و جنبه عملی نداشته باشد، بلکه بدان گونه که در ادبیات عامیانه و افسانه های کهن مشاهده می شود و چه بسا در زمان خود به عیان و خارج از قلمرو افسانه هایی احتمالی نظایر و همانندهایش را بسیار دیده باشیم. لیکن در برابر توهم دخترک فقیر که جنبه عمل گرایانه و تحقق پذیرش ممکن است و همانندیهایی از آن نیرو در هر دوره و زمانی به واقعیت تغییر پیدا کرده - بایستی از مورد یا مواردی نیز سخن در میان کشید که جنبه تحقق یافتن و به واقعیت گراییدن آن امکان ناپذیر است بایستی جزو اندیشه های هذیانی بشمار آورده شود. برای مثالی در این قسمت بایستی رستاخیز مسیح را نمونه آورد، یعنی اندیشه ای که سرانجام روزی مسیح ظهور نموده و جهان را پیراسته از بدی و شر و شقاوت و آکنده از عدل و داد و احسان نماید موضوع و مسأله ای بعید و ناباور به نظر می رسد و آنرا بایستی همسان با اندیشه های هذیانی تلقی نمود.

البته این موضوع را نیز نمی توان یکسره و بی چون و چرا پذیرفت، چون می دانیم که مثال هایی درباره توهمات و پندارهایی که به وقوع پیوسته و فعلیت یافته باشند بسیار کم و اصولاً آسان یاب نمی باشند، ولی می توان توهم و آرزوی کیمیاگرانی را که می اندیشیدند تا شاید بر اثر این دانش مرموز فلزات را تبدیل به طلا کنند از جمله این توهمات و پندارهای شکل گرفته بشمار آورد. البته به سهولت می توان به منشأ پیدایش کیمیاگری که میل و آرزو در آن نقش و سهم بزرگی را دارا بوده است پی برد و آن اینکه در شرایط و چگونگی موقعیت آن زمان برای هر کسی میل به داشتن طلا و ثروت و هر نوع خواسته ای آرزویی بوده است و همین آرزو موجب پیدایش کیمیاگری گشته که هدفش تولید ثروت و ارضای میل داشتن و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دارندگی بوده است. اینکه در این زمان با پیشرفت شگرف علم شیمی جدید موضوع تبدیل بعضی فلزات به طلا دیگر امری ناممکن تلقی نمی شود بلکه شیمی نو امکان آنرا تأیید می کند.

در این صورت در فرهنگ روانکاوی عقیده‌ای «توهم» یا پندار نامیده می شود که در شکل یابی و ایجاد آن میل و آرزویی عامل تعیین کننده تلقی شود. لیکن روابط این عقیده را به شکل مثبتی با واقعیت خارجی بشمار نمی آوریم، چون یک پندار یا توهم لازم نیست که مطلقاً و صد در صد با واقعیت تطبیق پیدا نموده و به صورت فعلیت درآید.

۳- روش علمی

گفته‌ای درباره چگونگی معتقدات، اندیشه های بیمارگونه و هذیان ها،

دشواری داوری در معتقدات، نقش علم، علم کلید مورد

اطمینان، دانش عامل پیشرفت، منبع مذهبی

درباره اندیشه و شک

با روشن شدن این مسأله و شناختی درباره توهم یا پندار که فهمش از لحاظ روش ما لازم می نمود به مطلب و دنباله گفته‌های خود درباره معتقدات و اصول مذهبی باز می گردیم. در اینجا دگرباره تکرار می کنیم که اصول و معتقدات مذهبی جز اوهام و پندارهایی بیش نیستند چون موارد و اصولی می باشند که قابل اثبات نبوده و منطبق با تجربیات استدلالی و اصول علمی نمی گردند. با این وصف کسی را نیز نمی توان مجبور و وادار به پذیرفتن آنها نمود و یا به وسایلی تمهیدگرانه شخصی را برانگیخت تا به این اوهام و پندارها عقیده و ایمان پیدا نماید.

لیکن درباره مشابهت و همانندی با اندیشه های بیمارگونه و هذیان آمیز بایستی گفته شود که برخی از این اصول به اندازه‌ای از حقیقت و آن مواردی که با تحمل و رنج و دقت به ثبوت رسیده و حقیقت عینی و واقعی آن با اصول علمی و تجربی نمایانده شده است منافات دارد که می توان به آنها اندیشه های هذیان آمیز نام داده و در قسمت اینگونه اندیشه های هذیانی جایشان داد. البته همان گونه که در بند گذشته تذکر داده شد این همانند آوری و مشابهت نمایی تنها برای ادای مقصود می باشد ورنه از لحاظ روانشناسی این دو با یکدیگر متفاوتند.

بطور کلی هر نوع داوری و قضاوتی درباره این عقاید و ارزش راستین و واقعی آنها ناممکن و محال به نظر می رسد. این عقاید و اوهام به شکلی هستند که نه می توان آنها را رد نمود و نه به مرحله اثبات و حقیقت نزدیکشان ساخت. البته اینکه گفته می شود نمی توان آنها را رد نمود حاوی هیچ گونه ارزشمندی و حقانیت برای آنها نمی باشد، بلکه نارسایی علم کنونی و ریشه داشتن فعلی این عقاید در اذهان موجباتی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هستند که به طور محقق نمی توان آنها را رد نموده و ناقبول اعلام کرد هنوز دوران کودکی علم به پایان نگراییده و دوران شکوفان بلوغ و کمالش جلوه‌گری نیاغازیده؛ به همین نسبت دانش ما نیز آن قدر بارور نگشته است تا با اطمینانی همراه با مدارک علمی و با نظری گشاده و تیزبین و خرده گیری هایی بجا کند و کاوی در این امور نموده و سستی و غیر عقلانی بودنشان را به اثبات برسانیم.

راز درون پرده هستی به آهستگی و اطمینان از پوشش افسانه‌ای خود بدر می آید. مسایلی دیگر نیز هر کدام در پرتو علم و دانش پوسته افسانه‌ای و پندار آمیز خود را شکافته و منشأ یا علت وجودیشان بوسیله آزمایش های علمی در نمایانگاه عمومی قرار می گیرد؛ اما هنوز موارد و مسایلی بسیار نیز وجود دارند که علم و دانش با وضع و شرایط فعلی نمی تواند در آنها نفوذ نموده و یک باره پرده و هم پندار و افسانه های مذهبی را از برشان برگرد. ولی بایستی گفته شود که تنها راهی که ضامن و نمایاننده موفقیت و بینش واقع گرایانه می باشد و قادر است ما را با قدرت و نیرومندی به شناخت درست و واقعیت خارجی مسایل و پدیده ها و موارد تاریک و مبهم راهنمایی و هدایت نماید همانا کاوش ها و جست و جوی های علمی می باشد و از راه همین تحقیق های علمی است که تاکنون به نتایجی مثبت دست یافته و در آینده نیز بیشتر دستیابی خواهیم داشت.

هرگاه در هر موردی، یا عموماً در مسایلی که وابسته به مذهب می باشند بخواهیم از راه نفوذ در خود جواب ها یا پرسش هایی بیابیم دچار اوهام و کجروی شده‌ایم، هرگاه بر آن باشیم تا از راه درون بینی و خودنگری از چگونگی زندگانی روانی خویش آگاهی هایی کسب کنیم باز به راه نادرست افتاده و به طریق بی ایمانی گام برداشته‌ایم در صورتی که مذهب و معتقدات دینی بی پروایانه به شکلی جزمی در این مسایل و موارد رأی هایی صادر نموده، و نظراتی ابراز می دارد. از لحاظ منطق مذهبی و شیوه سلوک و داوری دینی این موضوع گناه و کفرآمیز است که قصد نماییم و یا بر آن باشیم تا با خود بینی و درون نگری درباره اخلاق و عادات و آداب و رسوم خود تعمق و بینشی نموده و نواقص آنرا زدوده و یا حک و اصلاحی درباره آنها مرعی داریم و یا اگر از روی نقد و ارزیابی و سنجش بخواهیم بوسیله احساسات و منطق خود درباره مسایل مذهبی به داوری برخاسته و بوسیله نیروی اندیشمندانه خود درباره آنها نقادی نموده و درست را از نادرست جدا نموده و صلاح را از ناصلاح و نیک را از زشت تمیز نماییم. عقل و اندیشه و نیروی بینش و استدلال را درباره این معتقدات نفوذ و راهی نمی باشد و بایستی کورانه آنها را پیروی نموده و چشم خرده بینی و کاوندگی را از آنها به دور داشت، چون این معتقدات و اصول، مسایلی هستند بس مهم و یا در اصطلاح مومنین و باورداران آنها مقدس – که دامنه‌شان برچیده از هر نوع استدلال و شک و اندیشه‌گری یا عقل‌گرایی می باشد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴- انسان و مذهب

اندیشه در برابر مذهب، آزادی و جبر در معتقدات، لزوم وجود منطقی

در پذیرش، شیوه راستین تمکین، نقش ایمان داران و

بازی دو طرفه آنان، روش منفی فلسفه بافان،

دلایل مذهب گرایان و انتقاد آنها

اکنون لازم است به این مسأله دقیقانه عطف توجه نماییم که چگونه این اصولی را که نمی توان رد نمود و بر علیه حقانیت آن دلیل و برهانی اقامه نمود نپذیرفته و به آن ایمان مند نباشیم. البته این پرسش خود همچون ایراد و انتقادی بر علیه ما صورت می گیرد و می گویند حالا که حتی شک ورزان و مخالفین جدی نیز نمی توانند به شیوه استدلالی و علمی، یعنی تنها چیزی که از صمیم قلب بدان اعتماد دارند این عقاید و پندارها را نفی نمایند، پس چه علتی وجود دارد که به آنها ایمان و اعتقاد نداشت، به ویژه که دلایل و شواهدی نیز بر حسن و فایده پای برجا بودنشان متصور است، همچون: حفظ سنن و رسوم، جنبه همگانی داشتن و از همه مهمتر آن نیروی تسکین دهنده و نظم آور این معتقدات که همواره مثال هایی از آن را می توان در هر زمانی مشاهده نمود.

به راستی این مسأله بسی موجب شگفتی است که چگونه همان سان که کسی را نمی توان به جبر و زور مجبور به قبول این معتقدات نمود به همان نسبت نیز نمی توان کسی را مانع از ایمان به آنها نمود. لیکن آنچه مهم و درخور توجه است این است که هر کسی نایستی به این گمان که شیوه‌ای راستین را برگزیده و در طریقی صحیح گام می نهد بی یقین و کاوشی تن به قبول و پذیرش این موهومات بسپارد. یک باره و بدون پژوهش و منطقی، تن به قبول این معتقدات و ایمان ورزیدن به این موهومات را دادن نوعی سهل انگاری و ناخردمندی است. این شیوه عمل نمودن و بدین شکل راه سپردن نوعی تنبلی و بیکارگی و گریز از رنج اندیشیدن و منطقی گرای می باشد، صرفاً جهل و عین نادانی است. شیوه راستین انسانی و اندیشه داری واقعی هیچگاه چنین تجویزی را نمی نماید که بیهوده و بی هیچ دلیلی به چیزی معتقد شویم. کسی که بر وجودش منطقی انسانی حکم روایی و سلطه گستری دارد آیا چنین روشی را پیشه می گزیند؟ آیا کسی که بی هیچ گونه دلیل منطقی‌ای به این عقاید تنها برای تنبلی و بی فکری تمکین ورزد، حتی در مورد پیش پا افتاده ترین موارد زندگی نیز چنین روشی را دنبال می کند؟ مسلماً و بی هیچ تردیدی نه؛ هیچگاه کسی چنین نخواهد کرد و در مواردی دیگر با دلایلی پوچ و بیهوده و دور از منطقی در امور زندگانی قناعت نخواهد ورزید. این شکل کورکورانه اعتقاد ورزیدن و به چیزهای دور از عقل و منطقی ایمان داشتن تنها خاص موارد مذهبی و به اصطلاح امور مقدس و مهم است. در حقیقت این گونه منطقی و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تلقین است که بر مبنای آن پایه های مذهب هنوز هم به ظاهر آرام و استوار می نماید در صورتی که به باطن و در حقیقت مدتهایی است که دیگر کسی به ژرفی و حقیقت به آنها ایمان و اعتقاد ندارد.

ایمان داران و مومنینی که در زندگانی و امور آن جز با منطق و استدلال کاری ندارند همین که از معتقدات و ایمان مذهبی یاد می شود منطق و استدلال را به گوشه‌ای افکنده و هر نوع دروغ پردازی و یا ریاکاری و فریب بازی را مجاز می شمردند. هنگامی که از مذهب و اصول مذهبی صحبت می شود از تظاهرهایی که در پرده نیرنگ‌گری جلوه می کند از هیچ گونه پستی و بی اخلاقی واهمه‌ای نمی دارند. فلاسفه و منطق بافان ایده‌آلیست آن اندازه در ژرفای کلمات می کاوند و آنها را جرح و تعدیل می نمایند که معنای حقیقی‌شان در هاله‌ای از فریبندگی ها و مشکلات نیرنگ بازانه و دروغین قلب ماهیت می دهد، مثلاً در ذهن و اندیشه خود چیزی موهوم و بی معنا می آفرینند و نام آنرا «خدا» می گذارند. آنگاه آن اندازه نسبت به این خدایی که مخلوق موهوم ذهنی خودشان می باشد ارادت و بندگی می ورزند که تنها خود را خداپرست واقعی، و خدای خود را خالق راستین می پندارند. اینان تحت این روش خود را مردی با ایمان معرفی می کنند که از روی استدلال و منطق به آن ایمان دست یافته‌اند و چه بسا مشاهده نموده‌ایم که ادعا کرده‌اند که خدایی بزرگتر و حقیقی‌تر را کشف کرده‌اند و اینجاست که برای خودنوازی و تشفی حس غرور خود نسبتی میان فهم و عقل خود و خدای کشف شده برقرار نموده و به همان نسبتی که ادعا می کند خدایی بزرگتر را یافته‌اند فهم و عقل خود را نیز از سطح عقل و ذهن دیگران بالاتر نشان می دهند، در صورتی که خدای کشف شده و ساخته شده آنان جز سایه و خیالی واهی نیست که آن هیبت و صلابت خدای مذهبی را هم فاقد می باشد.

تعریف کنندگان و بازگوگران روح مذهبی و ایمان توهمی درباره اعتقاد به این توهمات و ایمان صرف مذهبی می گویند: هر کسی که اعتراف به جهل و نادانی، و البته نوعی نادانی که تنها مذهب بر آن صحنه می گذارد بنماید و عجز و ناتوانی خود را در برابر طبیعت بشناسد و بدان اعتراف کند کسی است که اندیشه‌اش به ژرفای ایمان مذهبی رسیده است. حال اگر خردمندانه بیندیشیم ملاحظه خواهد شد که این اعتراف نسبت به عجز و ناتوانی نیست که تشکیل دهنده ایمان مذهبی می شود؛ بلکه واکنش آدمی در برابر این عجز و ناتوانمندی است که مذهب و معتقدات وابسته به آن را بنیان می نهد. آری این عکس‌العمل و واکنش بشر در برابر ترس و ناتوانی و بیچارگی است که او را بر می انگیزاند تا به وسایلی و افسانه آفرینی هایی نقش ناچیز خود را در برابر طبیعت توجیه نماید و به همین نقش و ضعف تمکین نماید. اینجا است که بایستی این حقیقت ارزشمند ابراز گردد، حقیقتی که نمی توان به هیچ دست آویزی در آن اخلال نمود و آن این است که هرگاه کسی تنها به نقش کوچک و کوبیده شده و ناچیز خود در این جهان گسترده و لایتناها اکتفا ورزد و برای کشف و شناخت حقایق و اسرار طبیعت از روی تنبلی و بیکارگی و تن پروری اقدامی ننماید، در قاموس و فرهنگ انسانی بی ایمان و بی مذهب حزب صرف و مطلق می باشد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۵- هدف پی کاوی

بی تفاوتی درباره ارزش و بی ارزشی مسایل مذهبی، هدف روانشناسی مذهبی، نتیجه از اوهام مذهبی، شناخت ما درباره منشأ مذهبی، دو سوی درون گروی و بیرون گرای، آرمانهای بشری، جهل نیاگان

این نکته‌ای است که درباره آن تذکر داده و دگرباره تکرار می کنیم که در طی این مباحث و گفت و گوها به هیچ روی نظر بر آن نیست که درباره با ارزش بودن یا بی ارزشی و مثبت بودن و کار آمدی و یا منفی بودن و سست گرایی معتقدات مذهبی نظری ابراز نماییم. روش ما تنها بر مبنای نتایجی است که از راه کاوش های روانشناسی بدست می آید و البته این نتایج حاصل از روانشناسی مذهبی خود حاوی و در بردارنده اصول و دست آمده هایی است که تنها از کاوشهای روانی نتیجه شده است. روانشناسی نشان می دهد که معتقدات مذهبی اوهامی بیش نمی باشند و منطق و تجربه و علم نیز این اصل را تأیید می کند. از سویی دیگر نمی توان منکر تأثیر شگرفی گشت که دستیابی به این موضوع یعنی اصل توهمی معتقدات مذهبی در اتخاذ روش ما بجا می گذارد؛ بدین معنا که با فهم این مطلب که اصول مذهبی، پندارها و اوهامی بیش نمی باشند عکس العمل یا نفوذی در برابر اندیشه و روش ما نسبت به مسأله‌ای که شاید بنابر بینش بسیاری از کسان از جمله بزرگترین مسایل مورد تفکر بشری است می کند.

البته ما شناخت و بینشی در این مورد داریم که این عقاید و اصول مذهبی در چه دوره و چه زمان و بوسیله چه کسانی ساخته و پرداخته شده است؛ و اگر شناخت و نیروی بینش ما گامی پیش فرزند و به این موضوع نیز دست یابیم که چه رویدادها، عوامل و اسبابی موجب پیدایش این معتقدات گشته‌اند - نظرات ما از جنبه درونی و تاریک خود رهایی یافته درباره مسأله مذهب به صور خارجی و بیرونی آن برگشت توجه خواهیم نمود.

در این زمان آرمانهایی بی نقش و نانجام ذهن و اندیشه ما را به خود مشغول و سرگرم می دارد و درون گروانه همراه با میل و آرزویی پر عمق می اندیشیم که: چه خوب می شد این جهان را آفریننده‌ای می بود آفریدگاری که بخشاینده‌گی و مهربانی داشت و در پرتو دانش در جهان جز نیکی و عدل و دادگری چیزی دیگر نقش و فعلیت نداشت. چه نیک می بود که مرگ پایان زندگی محسوب نمی گشت و کشش آن به اشکالی دیگر ادامه می یافت. چه اندازه دل پرور می بود تا در قبال این دنیا و زندگانی پر رنج و ادبار جهانی دیگر پر سرور و خوشی و بی رنج و حرمان وجود می داشت!



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

این آرمان ها و آرزوهایی است که بشر در دورانهایی دراز در سر پرورنده است – و مذهب کوشیده است تا این آرزوها و امیال را به صورتی حقیقی جلوه دهد و می دانیم از دورترین ایام اساس مذهب جز بر نقش دادن و هستی بخشیدن این توهمات چیزی نبوده است. حال شگفت و عجیب و دور از خردمندی است که چنین بیندیشیم که نیاگان و اسلاف ما با تمام نادانی ها و جهل و بیچارگی های خود به حل و بازگشایی چنین مسایل پیچیده و ناحلی واقعه‌انه توفیق یافته باشند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱- ناسیونالیسم

بی شک دید و بینشی به هر نحو و شیوه که باشد نسبت به **ناسیونالیسم** Nationalisme و گرایش به آن، موجب پیوستگی به افسانه های منحط نژادی می شود و در واقع هر کدام از این دو به نوعی تجزیه ناپذیر به یکدیگر وابسته اند.

«ناسیونالیسم» در معنای کلمه ای خود در برابر «انترناسیونالیسم Internationalisme» یعنی اعتقاد به یک حکومت جهانی و برادری میان افراد است. در حالی که «ناسیونالیسم» عبارت است از اعتقاد به اعتلای یک ملت و برتری آن نسبت به ملل دیگر، و اصل وفاداری مطلق تبعه نسبت به ملت خود و اعتماد به اینکه ارزشهای معنوی و فرهنگی آن ملت برتر و مافوق ارزشهای فرهنگی ملل دیگر می باشد. ناسیونالیسم را می توان همچون یک خانواده به هم بسته و متعصب از اشراف در یک جامعه سرمایه داری و آکنده از اختلاف طبقاتی بشمار آورد که در آن سخت به اصل نژادی و امتیاز طبقاتی خود فخر و مباهات نموده و خانواده های دیگر یا طبقاتی دیگر را پست و مادون خود بشمارد. در شیوه سلوک ناسیونالیستیک تعلق به پاره ای از آب و خاک و ناحیه معینی از زمین و کوشش در حفظ آن و برتر شمردن و باستانی تر دانستن آن زمین نسبت به سایر اراضی، و پافشاری در حفظ سنن کهنه و مرده و تحقیر به سایر ملل و اقوام از اصولی است که با تعصب از آن دفاع می شود.

البته در این شیوه ملت پرستی، بی شک عنصر قوم پرستی و نژادگرایی ریشه ای عمیق می تواند داشته باشد. از کسانی که برای نخستین بار در این عصر نغمه نژادی و انسانه نژادپرستی را ساز نمودند بایستی از «گوبینو Gobino» و «اشپنگلر Spengler» نام برد، یعنی کسانی که این پست ترین اندیشه های بشری را همچون سلاحی برای آدم کشی بدست فاشیست ها و نازیست های جنگ افروز سپردند.

گوبینو یکی از اشراف فرانسه نخستین بار نغمه «انسان شمالی» را ساز کرد و بزودی پیروانی از انقلابیون بی مایه آن زمان که درصدد بودند با انتصاب خود به پندارها و طبقه خاصی حس غرور و اصالت خود را ارضا کنند، گفته و عقیده او را موافق با آرمان های خود و مخالف با دودمان ورشکسته اشراف و نجبا دسته دسته به پای گیوتین می رفتند توجیه و تفسیر نمودند.

از قضا ادعاهایی که گوبینو می نمود بوسیله زبان شناسان تأیید گشت و اصالت و برتری «نژاد آریا» یا «هندواروپایی» محرز و شناختش بی تردید همه گیر گشت. این بحث که در فرانسه آغاز گشته بود



بزودی در آلمان توسط زبان شناسان تأیید شد. منتها آلمانها کلمه «هندوژرمن» را بجای «هند و اروپایی» مورد استعمال قرار دادند.

به زعم آلمانی ها پیدایش و زادگاه نخستین این نژاد برگزیده در خاک پروس بوده است. اندکی قبل از جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ شخصی انگلیسی بنام «هاستون استوارت چمبرلن Haston Stewart Chamberlain» که سخت شیفته آلمان شده بود - در نوشته های خود «دانتِه Dante» و «عیسای مسیح» را از نژاد «هندوژرمن» بشمار برد.

آمریکایی هم نتوانستند از این انتساب و تشفی غرور و اصالت نژادی خود را برکنار دارند. میان سال های ۱۹۰۰ - ۱۹۱۴ عده ای از نویسندگان این کشور چون «مادیسون گرانٹ Madison Grant» و «لو تروپ استودارد Lothrop Stoddard» که از مهاجرت های برون از حد اهالی کشورهای جنوبی اروپا به آمریکا به هراس آمده بودند، می خواستند تا دولت برای این مهاجرت محدودیت هایی قایل شود. هراس و تشویش آنان نه از این رهگذر می خاست که این مهاجرت های دسته جمعی باعث در هم گسیختگی نظم و موازین اجتماعی خواهد گشت، بلکه از این در اضطراب بودند که اصالت نژادی و شمالیت آنان در اثر امتزاج و اختلاف با جنوبی ها به تیرگی و نقصان و ضعف گراید. همین عقیده اصالت نژادی را یهودیان بریتانیا هم با تعابیر و اصطلاحاتی دیگر باور دارند.

Arnold Toynbee: A study of history.

فروید از جمله فرزاندانی است که همچون «هولباخ Holbach» و «انیشتین Einishtin» و «سیسرون Ciceron» و «کانت Kant» و «گوتِه Goethe» و «اپیکور Epicure» و «زنون Zenon» و «سنت آگوستین» مخالف چنین روشهایی در اندیشه و انسانیت بوده و همیشه با آن در مبارزه بوده است. یکی از اولین نمودارهایی که موجب جدایی و بدبینی فروید نسبت به «یونگ Yung» گشت از آن آگاهی بود که فروید احساس ورود این اندیشه غیر انسانی را در سیستم روانشناسی یونگ نمود و ما برای آگاهی خوانندگان در جای خود از جهان بینی یونگ و مقایسه آن با سیستم جهان بینی فروید گفت و گو خواهیم نمود. برای آگاهی های بیشتری در مورد قسمت های فوق رجوع نمایید به:

هاشم رضی: تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان، کتاب اول [انظمامات مذهبی جهان]

۲- میل جنسی کودکی

وجود میل جنسی در کودکان همان گونه که فروید تذکر می دهد برای نخستین بار بوسیله او و دانش روانکاوی کشف و مطرح گشت. فروید هنگامی که برای بازشناسی و کشف منشأ بیماریهای روانی در مسأله و قسمت «روان ناخودآگاه Inconscience» سرگرم کاوش و جست و جو بود به این موضوع پی برد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کشف میل جنسی در کودکان در حقیقت گامی بلند در اعتلای روانکاوی و امور روانی محسوب می‌گشت. به هنگام کاوش و آزمایش‌هایی که در دوران ناخودآگاه و چگونگی محتویات آن انجام می‌شد فروید متوجه گشت که اکثر این تمایلات واپس زده شده رنگ جنسی دارند و به شکل شگرفی منشأ و مبنایشان به تاریخ دوری تا زمان کودکی گسترش پیدا می‌کند. هنگامی که پی برد محتویات ناخودآگاه و امیال واپس زده‌ای که ریشه جنسی دارند متعلق به زمان کودکی است؛ گفت: پس در این دوره از زندگی هم تمایلات جنسی وجود دارد.

برای فهم اندیشه و نظرات فروید و شناخت و ماهیت علمی آنها ناچار از این تذکر هستیم که مفهوم جنسیت در افراد بالغ و کودکان به وجه مخالفی تعبیر می‌شوند؛ به این معنا که هنگام مطرح بودن مسأله جنسیت در اشخاص بالغ، منظور هدف معینی است که ثمر آن «تولید Reproduction» برای بقا و یا اطفای شهوت باشد، در صورتی که جنسیت در مراحل اولیه کودکی هدف خاص و معینی ندارد. «لیبیدو Libido» هر زمان طبق تحول و «دینامیسم Dynamisme» عوامل خارجی و «ارگانیسیم Organisme» در نقطه‌ای متجلی می‌شود، به صورت گنگ و نقش ناگرفته‌ای در تحول و تکاپو است، چون هنوز هدف معینی ندارد و هرگاه به صورتی «کام Désire» می‌جوید و هوس خود را فرو می‌نشانند. لیبیدو یا نیروی شهوت در سطح بدن کودک پراکنده است و در هر دورانی به نقطه یا نقاطی متمرکز می‌شود. بطور کلی نیروی شهوت دو مرحله را می‌گذراند که یکی درونی و دیگری بیرونی می‌باشد. اولین دوره، دوره «خوددوستی» Auto erotisme و دومین مرحله، مرحله «دگردوستی Hétéro erotisme» می‌باشد. در مرحله خود دوستی تمایلات جنسی کودک بوسیله خود و نسبت به خودش ابراز می‌گردد. در این دوره کودک خود را از غیر خود باز نمی‌شناسد و اصولاً جز به خودش به کسی دیگر توجهی نمی‌ورزد و به همین جهت نیروی شهوت یا «لیبیدو» را متوجه خود می‌کند. از لمس بدن خود لذت می‌برد ولی لیبیدو هر زمان در نقطه‌ای تمرکز می‌یابد نخست متوجه لب و دهان می‌شود و کودک در این دوره از مکیدن و گزیدن لذت می‌برد آنگاه متوجه نشیمن می‌گردد و اینجاست که از فشردن و خارج نکردن مدفوع و آلوده کردن خود به آن متلذذ می‌شود. پس از این دوره به فاصله زمانی خاموشی از آغاز بلوغ نیروهای پراکنده لیبیدو جمع گشته و به روی آلت تناسلی متمرکز می‌شوند. پس از دوران «خوددوستی» لیبیدو از خود گسسته و به خارج منعطف می‌شود. در نخستین وحله متوجه همجنسان گشته و آنگاه بسوی جنس مخالف یعنی مقصد و هدف اصلی خویش می‌گراید:

Freud S. : drei abhandlungen zur sexual theorie.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱- جلوه‌های روح

دو نوع آثار روحی، منشأ نیازمندی‌های مادی و معنوی،

بی تفاوتی معنویات و مادیات، نیازمندی‌های

مادی زیر بنای زندگانی

همان گونه که اشکال بیماری‌های روحی و عصبی تا حد زیادی وابسته به روانشناسی و درمان روانی است، تجلیاتی دیگر از روح می‌تراود که وابسته به آن و از آثار و تراویده‌های مبهم‌تر و غیر مشخص‌تر روح می‌باشد. بطور کلی و شیوه‌ای عمومی تمامی پدیده‌های تکاپویی آدمی از مادی و معنوی بر اساس حفظ زندگی و بقا و رفع نیازمندی‌های زندگانی استوار می‌باشد. همان گونه که آدمی از لحاظ تکامل و امتیاز ساختمان‌های مادی مغزش با جاندارانی دیگر تفاوت درجاتی دارد، به همان نسبت نیز تجلیات و آثار روحیش کامل‌تر و پیچیده و مبهم‌تر می‌باشد.

البته این نکته قابل توجه است که آنچه بنام معنویات خوانده می‌شود عملاً و در معنا خارج از مادیات نمی‌باشند. منتها مفاهیم و پدیده‌هایی فکری هستند که به موجباتی از اصل مادی خود دور شده و شکل مبهمی یافته‌اند. پس هرگاه گفت و گو از مادیات و معنویات می‌رود بایستی به این نکته توجه داشت که منظور از معنویات مفاهیمی مجرد، آن‌چنان که ایده‌آلیست‌ها و مذهبی‌ها می‌پندارند نمی‌باشد.

آدمی در طول زندگی از آغاز دو نوع نیازمندی پیدا می‌نماید که بر اصل توجیه فوق در صورت تظاهر میان آن دو اختلاف‌هایی به نظر می‌رسد. به هر انجام انسان برای بقا و صیانت زندگانی خود ناگزیر از کامیاب نمودن دو شکل نیاز است که عبارتند از نیازمندی‌های مادی و احتیاج‌های معنوی. این دو نوع نیاز در اصل متوجه یک هدف بوده و برای یک منظور تکاپو می‌نمایند. چون اساس و مبنای هر دو بر اصل تکامل و بقا و حفظ ذات می‌باشد. هرگاه در برابر سنجشی از لحاظ کمیت میان دو نوع حواجی مادی و معنوی برآیم متوجه خواهیم شد که نیازمندی‌های مادی بسی فزون‌تر از نیازمندی‌های معنوی می‌باشد. و هرگاه از در پی جویی در نیازمندی‌های معنوی به کاوش پرداخته آید جز علل و اسباب مادی برای آن انگیزه و محرک‌هایی دیگر بازمانده نمی‌ماند. احتیاج‌های مادی عامل تعیین‌کننده و زیربنای کلی هرگونه تغییرات و دیگرگونی‌هایی در جمیع جلوه‌های زندگانی می‌باشد.



۲- پدیده های معنوی

تراویده های روحی، تقسیم آنها، مبنای معتقدات مذهبی،
سرگشتگی بشرها، نیاز بشر به علت جویی، شور بختی
انسانی، هنرهای زیبا، پایه های مادی معتقدات
و معنویات، تقسیم تجلیات روحی

آنچه از روح می تراود و پدید می آید و عموماً نام معنویات و موارد غیر مادی به خود می گیرد عبارت
است از: هنرهای زیبا، علم، مذهب، اخلاق و فلسفه.

روان آدمی در برخورد با طبیعت و زندگانی دچار سرگشتگی های بزرگی می شود و این سرگشتگی ها
نیز او را برای گریز از رنج و ترس و حفظ زندگی و بقا به فلسفه و مذهب، و یا برای فراموشی آن و عکس
العمل و واکنش احساساتش به هنرهای زیبا سوق می دهد. به هر انجام بشر در برابر طبیعت بی پایان و ازلی
که به گفته «پاسکال Pascal» مرکزش همه جاست و محیطش هیچ جا نیست آن قدر خود را کوچک و بی
دانش می یابد که با تمام غرور و خودبینی ای که دارد تسلیم گشته و اظهار نادانی و عجز می کند. این
گسترده گی و شگرفی و عظمت طبیعت به آن اندازه با نفوذ است که عکس العمل و واکنش حاصله از آن
خردمندانی همچون: سقراط، ابن سینا، خیام، گوته Goethe، و آنا تول فرانس Anatole France را
نیز به زانو در می آورد.

سقراط در اوج و فرازگاه اندیشه خود از نادانی، فراخوانی دانستنی ها و ناچیزی ادراک بشری می نالد.
بوعلی سینا می گوید:

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت

یک موی ندانست ولی موی شکافت

خیام، حافظ، مولوی و بسیاری دیگر از پیش قراولان فکری هر یک موضوع فوق را به سبکی بیان
داشته و در نتیجه هر کدام نیز نوعی مذهب و فلسفه پرداخته اند. **آنا تول فرانس** با لحنی عمیق از این
شکایت می کند که جوانب زندگی و اطراف ما آکنده از علامت های سؤال می باشد. اما بشر هیچگاه از پای
ننشسته و دامن کوشش از دست ننهاده است. از همان آغاز به این همه پیچیدگی ها و گره ها و نادانستنی
های زندگانی و طبیعت اندیشیده و نوعی فلسفه برای جنبه علت و معلولی و منشأ هستی آنها آفریده است.
درصدد برآمده تا در برابر این مشکلات و اسرار برای خود پناهگاهی فراهم آورد تا در حصار آن خود را در
امان گیرد. به همین ترتیب است که عقاید مذهبی بوجود آمده و بنیان گرفته است و به شکلی که توضیح
آن خواهد آمد مبنای این عقاید بر اساس مادیات جای داشته است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نیازمندی دوم و یا شوربختی دیگر بشری این است که در دوره زندگی خود اجباراً بایستی همواره در جنگ و ستیز باشد، زندگی صحنه نبرد و تنازع است جهت بقا، از این روی بشر وسیله می انگیزد و اسباب فراهم می آورد تا اندکی نیز در پناهگاهی بیاساید و با آسودگی فکر و اشتغالی دور از امور زندگانی خارجی لحظه‌ای آسایش یافته و لذتی حاصل کند. از همین خاستگاه است که دست به آفرینش و ابداع زده و به هنرهای زیبا می پردازد. تندیس و پیکره می تراشد، نقاشی می کند، شعر می گوید، پای کوبی و گاه زمزمه نموده و به موسیقی می آویزد. حال هرگاه در این رشته از امور معنوی و ذوقی نیز دقیق شویم پایه های مادی را در آنها باز خواهیم یافت.^۱

پس با این وصف متوجه می شویم که پدیده‌ای صرفاً معنوی و غیر مادی وجود ندارد. علاوه بر مذهب که به پدیده هایی دیگر؛ همچون: عقاید فلسفی و علمی تبدیل می شود، و هنرهای زیبا که مبنایش بر اساس مادیات می باشد مواردی دیگر که از دسته پدیده های عملی محسوب می شوند نیز ممکن است در کادر تجلیات روحی مورد مطالعه قرار گیرند؛ همچون: قوانین، امور و علوم اجتماعی اخلاق و چیزهای دیگر. بطور کلی در معنایی وسیع تجلیات روحی را می توان در چهار دسته تقسیم نمود:

۱- مذهب، که دنباله آن به عقاید فلسفی کشیده شده و از عقاید فلسفی نیز تئوری ها و اصول علمی می تراود.

از دیدگاه علوم جدید هرگاه نگاه کنیم دیگر جایی برای شیوه‌ای مستقل در علوم به نام فلسفه باقی نمی ماند و اصل کلی رابطه علت و معلول برای اندیشه های فلسفی جایی باقی نمی گذارد.

۲- هنرهای زیبا.

۳- علوم عملی برای رفع نیازمندی های نخستین.

۴- قوانین و نوامیس اجتماعی و اخلاقی که برای حفظ منافع افراد بشری و تأمین نیازهای مادی و تعیین حدود و روابط انسانها در هیأت جامعه می باشد.

البته این تقسیمی کلی و عمومی است و هرگاه بر آن باشیم تا از نظر اهمیت علم روح تقسیمی دیگر بنماییم لازم است علوم عملی را حذف کنیم چون از نقطه نظر مبحث اساسی و تجلیات روحی دارای اهمیتی چندان نمی باشد.

۳- آغاز دین

مذهب پشتیبان روحی، دو وجه دین، روح اساس مذهب، اندیشه هایی درباره فکر و وجود، دوره جان پنداری، عصر ارباب انواع خدایان انسانی، صفت بشری در خدایان، نذور و قربانی

۱- برای آگاهی از «هنرها و منشأ هنری» رجوع کنید به پایان بخش دوم - قسمت «هنر».



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مذهب از همان ابتدای پیدایش یاری دهنده و پشتیبانی برای روح بشری بوده است. این یاری و کمک به تفاوت به دو سو گرایش داشته‌اند: یا بر آن بوده‌اند تا در اسرار و رموز طبیعت رخنه نموده و به حقایق دست یابند و صرفاً وسیله تسلی و آرامش بخشی برای ترس و سرگشتگی در برابر نیروهای کور طبیعت محسوب می‌شده‌اند؛ یعنی نیروهایی که بشر ابتدایی قادر نبوده به چگونگی و حقیقت آنها دست بیابد.

یکی از اصول مذهبی و یا شاید از اولین پدیده‌های تشکیل دهنده آن موضوع روح بوده است. انسان ابتدایی در اثر حوادثی معتقد به دو وجه اساسی برای هستی خویش می‌گردد که به شکلی منطقی نمی‌تواند آنها را به هم مربوط سازد. این دو وجه یکی روح است و دیگری جسم. روح را چیزی غیر مادی و جاودان و مستقل از جسم می‌شمارند که با مرگ و انهدام تن همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهد.^۲

نکته مورد توجه در این قسمت یافتن رابطه‌ای میان جسم و روح یا فکر و وجود می‌باشد. بشر از آن گاهی که هنوز درباره جسم خود آگاهی‌هایی نداشت به واسطه اتفاق‌ها و حوادثی که در زندگی‌اش رخ می‌داد می‌کوشید تا به این رابطه دست یابد. این حوادث و رویدادها عبارت بودند از: خواب دیدن، خوابیدن و بیدار شدن، تصویر خود را در سطح آب دیدن و یا سایه خود را در آفتاب نگریستن. پس با اعتقاد به وجود روح و جان داشتن آن وجود ناشناخت در بدن خود، تجلیات و آثار روحی را بدو اسناد داد و معتقد که خواب دیدن و حوادثی دیگر نظیر آن از فعالیت‌ها و کارهای موجودی که درون خودش می‌باشد نتیجه می‌گردد.

با این اعتقاد، بشر ابتدایی طبیعت و کاینات را نیز به خود قیاس نموده و تمام اشیا و هستی را دارای جان و روح دانست و این دوره‌ایست که مرحله «جان‌پنداری یا آنیمیزم Animisme» نامیده می‌شود. بشر همچنان که برای جمادات و نباتات و حیوانات روح را ازلی و ابدی می‌پنداشت نیروهای طبیعی را نیز جاودانه شناخت و چون این نیروهای طبیعی منشأ بروز حوادثی ترس‌آور و مخرب و یا بهجت‌انگیز و سرورناک می‌شدند، گاه از ترس و گاه از روی ستایش برایشان جنبه تقدسی قایل گشته و شروع به ستایش آنها نمود و از اینجاست که اعتقاد به خدایان مختلف پدید آمد که هر کدامشان مظهر یکی از نیروهای طبیعت بودند.

جمله این تطورات و تحولات در تاریخ تمامی اقوام و ملل روی داده است منتها شکل خارجی این پیش آمدها برحسب تغییر عوامل جغرافیایی و غیره در مکان‌های گوناگون بر مبنای اختلاف‌های نژادی و طبیعی اندکی تغییر شکل می‌دهد. به همین جهت است که «میتولوژی Mithologie» و افسانه‌های ملل در حالی که دارای یک زیرساز مشترک است از نقطه نظر شکل خارجی با هم ناهمانندی‌هایی را دارا می‌باشند.^۳

۲- در قسمت‌هایی دیگر مبسوطاً درباره روح صحبت شده - برای آگاهی به فهرست و قسمت‌های مربوطه رجوع کنید.

۳- برای اطلاعات کلی در این باب به «تاریخ ادیان - کتاب اول» رجوع کنید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فرض وجود ارواح و جانهای سرگردان و یا جن و پری در دوران «جان پنداری Animisme» و یا فرض خدایان مختلف و گوناگون طبیعی و حیوانی و انسانی در «دوره چند خدایی Polytheisme» به هیچ روی با تئوری های علمی این زمان قابل سنجش و مقایسه نمی باشد، چون این نخستین تلاش تنها برای آن انجام می شد و در حقیقت انجام گشت تا دست آویز و مایه‌ای ابتدایی بدست آمده و آن گاه بوسیله آنها جهش هایی حاصل آید.

هرچه در گذرگاه آدمی پدید می آمد ذیروح شناخته می شد. خدایان ناخواسته و بی هیچ عمد و قصدی به صفات و حالات و نیازمندی های انسانی آراسته می شدند. خدایان در ابتدا به دو دسته خدایان انسانی و خدایان حیوانی تقسیم شده و هر کدام نیز به دو دسته یا شاخه جدایی می یافتند: دسته‌ای خدایان نیکی و خیر و زیبایی بشمار آمده و گروهی خدایان شر و فساد محسوب می شدند. به این ترتیب قضایای احساسی ترس و محبت نسبت به خدایان در او پدید می آمده و برای دست پروردگان و آفریده های خود شروع به قربانی و هبه می نمود.

۴- پیدایش یک طبقه اجتماعی

رواح پرستش ارباب انواع، پیچیدگی تقدیم نذور و قربانی،

میانجیان انسانها و خدایان، علل پیدایش طبقه

روحانیون، بسط قدرت و نفوذ آنان

در این ضمن به مقتضای زمان و چگونگی وضع پرستش ارباب انواع و خدایان متعدد که بسی رواج یافته و در ضمن، آداب و تشریفاتی نیز برای تقدیم نذور و قربانی ها مرسوم گشته بود دسته و طبقه خاصی در اجتماع و گروه مردم پدید آمد که به موجباتی مردم آنان را واسطه و همچون میانجی مابین خود و خدایان قرار دادند. همین مسأله که در اوان صورت غیر مشخص و نامعینی داشت بزودی طبقه متشکلی را بوجود آورد که همان گروه کاهنان یا روحانیون باشد. کاهنان در اوان کارشان: طلسم اندازی، فال زنی، رمل گیری، سحرانگیزی و از آینده خبر دادن بود.

ام وضع این طبقه نوزاد به همین نهج و پایه باقی نماند، بلکه کار آنان به شغل و پیشه‌ای در آمده و منبع درآمدی پر سود گشت. اعضای این طبقه با نفوذ خرافی که در اذهان داشتند کار و قلمرو خود را بس گسترش داده و برای حفظ منافع مادی و موقعیت خویش فرمانروایی را نیز در حیطه خود کشیدند. پس قدرت معنوی یا ریاست مذهبی و نیروی مادی تشکیلات قومی و سیاسی را نیز با این دست آویز که نمایندگان خدایانند در دست گرفتند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۵- تطور مذهب

سنجش جامعه با یک فرد، دوران کودکی و ادوار میتولوژیکی، نقش

خدایان، ناتوانی خدایان و نقش روحانیون، بی اعتقادی نسبت

به معتقدات مذهبی، از دوره ارباب انواع تا یکتا

پرستی، وضع مادی زندگی در مذاهب

تکامل معتقدات، تفسیری

از مذهب بهایی

هرگاه یک جامعه متشکل را با فردی مقایسه نماییم، بایستی ادوار میتولوژیکی را با دوران کودکی یک فرد زنده مورد سنجش قرار دهیم. در واقع هرگاه دقیقانه بنگریم مسأله خارج از این نمی تواند باشد و در حقیقت می توان حق را به «فروید Freud» داد، از سوی دیگر کسانی نیز همچون «انگلس Engels» و «دیدرو Diderot» و «هولباخ Holbach» و «لوکرتیوس Lucretius» نیز اندیشه ها و نظراتشان به همین اصل می پیوندد. پناه بردن انسان ابتدایی و ساده اندیش به مبانی میتولوژیکی همچون سرگستگی یک کودک است. اینکه درباره منشأ مذاهب عامل ترس با برجستگی خاصی خودنمایی می کند و در واقع این حقیقت مصداق می یابد که: «ترس نخستین مادر مذاهب است» بی تردید از جمله تعاریفی است که مورد قبول عموم می باشد.

به هر انجام آنچه آدمی نمی داند، فهمش را به خدایان حواله داده و برای رفع آنها تمام بدبختی ها و ناچاری ها از آنها کمک و استعانت می جوید. اما مسلم است که خدایان از عهده برآوردن خواسته ها و خواهش های افراد انسانی بر نمی آیند. استمرار این وضع در تغییر عقاید مذهبی مؤثر افتاده و چگونگی زندگی مادی و وضع طبقات اجتماعی نیز در تحول و تطور عقاید دینی مؤثر می شود. لیکن در این تنگنا طبقه کاهنان و روحانیون شتابزده به کمک خدایان و پرده پوشی بر عجز آنان وارد هنگامه می شوند. اینان برای حفظ وضع طبقاتی خود پیوسته شده و برای نگهداری قدرت و سیطره خدایان به خاطر حفظ منافع خود به دروغ زنی و نیرنگ بازی دست می یازند. مثلاً برای پرده پوشی بر عدم قدرت خدایان دلایلی می تراشند که طرز قربانی صحیح نبوده و یا نیایش به وقت موافق با آداب و رسوم انجام نیافته و یا در تقدیم ندوز نادرستی هایی وجود داشته است. از همه مهمتر و دست آویز بی دردسر این گروه حواله دادن برای آخرت و دنیایی دیگر است و می گویند خدایان یا خدا شکست دیدگان را در آن جهان پاداش می دهد.

فزونی و کثرت قوای طبیعی موجب تعدد خدایان می گشت و گاه در جمعیت و گروهی تعداد خدایان از افراد بیشتر می شد ولی بشر با مرور زمان کم کم به قدرت و حتی حقانیت خدایان مشکوک می گردید و جنبشی به عمل می آورد تا راه حلی بجوید. اما عقاید مذهبی نیز همچون امور و پدیده های دیگر زندگانی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دایماً در تغییر و تحول است، این تغییر و دیگرگونی براساس وضع زندگانی مادی بشری انجام می گیرد بی آنکه انسان خودآگاه باشد.

همان گونه که یک جامعه به طبقاتی چند تقسیم می شود و در این طبقات ارباب و خادم، زبردست و فرادست در قشر معینی جای می گیرند؛ خدایان نیز طبقات و دسته های خاص دارند. دوره خدایان و نیمه خدایان و اعصار پهلوانی و نیاپرستی به توالی می گذرد، اما کم کم و به تدریج از تعداد خدایان کاسته شده و جنبه ای روحانی پیدا می نماید. آنگاه خدایان زمینی و بت ها و اجسام کم کم مبدل به خدای آسمانی و روحانی و نادیدنی می گردد و دوره «یکتاپرستی Monotheisme» آغاز می گردد. مذاهبی همچون: زردشتی، یهودی، عیسوی، اسلام و غیره از این زمره و از پدیده های این دوره محسوب می شوند. همچنین در عقاید فلسفی نیز در این روش تأثیر می نهد و عقیده افلاتون که معتقد به یک خدای آسمانی بود نیز در کادر همین دوره قابل مطالعه می باشد.

در این دوره و قسمت نیز مذهب و تشکیلات آن سخت تحت تأثیر زندگانی مادی بوده و از آن متأثر می باشد. همان سان که در صدر تشکیلات اجتماعی یک فرمانروای خودکامه و مستبد به نام امپراتور جایگزین است، در صدر مذهب نیز خدایی یکتا و قادر مطلق جای دارد. همان گونه که افراد یک اجتماع که تحت سیطره امپراتور قرار دارند، به طبقات دارنده و نادار، زورمند و فرو افتاده در تفاوت درجاتی بسر می برند؛ دست نشاندگان و خلفای خدا نیز طبقات و دسته های متعدد ممتاز و عادی، بزرگ و پست تقسیم می شوند.

لیکن تحول و تکامل و یا اصل «دیالکتیک Dialectique» و تغییرپذیری به همین پایان نمی یابد - بلکه همچنان پیش می رود. بوسیله تفکرات علمی و به ویژه علوم طبیعی یک سلسله روابط علت و معلولی در طبیعت مشاهده می شود. مذهب نیز برای حفظ موجودیت خود مجبور است تا با این پیش رفتگی های علم الفت یابد و به همین جهت با معلومات زمان اصلاح می شود. ولی برای مذهب در معنا و مفهوم خودش این آخرین حد است و مذهب اصلاح شده کاملاً از حالت یک دین خارج شده و کم کم به شکل شیوه ای در تفکر و اندیشه و یا در بعضی موارد ایدئولوژی خاصی جلوه گری می کند. این مثال را می توان در ایران با ظهور مذهب بهایی مورد دقت و کاوش قرار داد. بهائیت در حقیقت صورت اصلاح شده اسلام است و اندیشه این اصلاح از زمان شیخ احمد احسائی پدید گشته و کم کم با نفوذ در کرمان و شیراز منجر به ظهور سید محمدعلی باب و میرزا حسینعلی بهاءالله می شود. نهضت بهائیت مواجه با سلطنت و دوران خودکامگی ناصرالدین شاه و بعد با دخالت عوامل و حوادثی دیگر که منجر به برقراری مشروطیت می شود نقش مادی و ضرورت اجتماعی خود را ثابت می کند. نهضت بهائیت در ایران همانند قیام «لوتر Luther» در اروپا می باشد که یک قیام بورژوازی بر علیه استبداد دولت و کلیسا محسوب می شد. اکنون



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در این زمان که به مذهب بهائیت بنگریم مشاهده می نماییم که در حال ورشکستگی و فرو افتادگی می باشد، چون ضرورت زمانی و اجتماعی خود را از دست داده و برای وضع اجتماعی خود ناقص و بی فایده است.

۶- نقش بعدی مذهب

اثر جبر تاریخ در تکامل معتقدات، هماهنگی مذهب با معلومات زمان و

اصل مادی آن، نسبت معکوس جهش علمی و بی اهمیتی

معتقدات، عللی که در سقوط مذهب مؤثرند،

مذهب و دولت

به همان شکل که اصول معتقدات و عقاید مذهبی در سیر جبر تاریخ خواه و ناخواه دیگرگون می شوند، به همان نسبت نیز تأثیر وضع مادی در تمام مراحل تکامل و ارتقا بر معتقدات جبری و اجتناب ناپذیر می باشد. دو دورانی که گفته شد مذهب جبراً خود را با معلومات زمان هم آهنگ می سازد جبر تأثیرات مادی نسبت به آن چیزی نیست، به هر حال از دوره اصلاحات مذهبی به بعد دیگر مذهب اهمیت خود را در جامعه از دست می نهد و میدان را برای عقاید علمی باز می گذارد. نسبتی میان عقاید مذهبی و جهش علوم که جنبه کاملاً معکوس دارد و این زمان ملاحظه می شود، هر چه پیشروی های علمی افزون تر شود و عقل بر خرافات و تئوریهای غیر علمی فایق آید به همان نسبت نیز دین و مذهب بیشتر اهمیت خود را از دست می دهد. غیبگویی، فال زنی، طلسم اندازی و کف بینی و خرافه هایی نظیر اینها کم کم بی ارزش گشته و از بین می رود. دیگر از خدایان متعدد و ارباب انواع اثری دیده نمی شود. خدا تنها یکی و مبهم و بیش از حد مقتدر و توانا می شود و اسرار و مبهمات اندکی که هنوز علم به آنها راهی نیافته است به او اسناد می گردد. مشاهده و تجربه، کاوش و انتقاد مبانی مذهبی را یکایک سست نموده و فرو می ریزاند. از جمله استدلال های حاصل از اندیشه گری که مذهب را جز اندیشه های موهوم و نادرستی نمی نمایاند این است که: مذهب با علم بسیار تفاوت دارد. هرگاه مذهب اصلی درست و صحیح باشد لازم می آید که از دیگرگونی و تغییر به دور باشد، حال آنکه این چنین نیست؛ در صورتی که علم متغیر است و این طبیعی است که انسان متمدن منکر ادراکات خود نمی تواند بشود و هرگاه شد مذهب هم که از ادراکات اوست نابود و متزلزل می شود. از سویی دیگر تعدد مذاهب و اختلاف های نمایان و آشکار آنها خود دلیلی بر نادرستی آنها می باشد. این اختلاف ها نمایان و آشکار آنها خود ستیز میان امت های مختلف می شود چون هر امت و پیروان هر مذهبی دین و شیوه دیگری را باطل و ناحق می شمارد. از جانبی دیگر مذهب همواره آلت دست فرمانروایان برای استثمار طبقه زیردست می شود و هرگاه در تاریخ به کاوش پردازیم هیچ دوره و عصری را خارج از این وضع



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مشاهده نخواهیم نمود. البته این پدیده و امری است که در بستر تاریخ بسیار به دور می رود و در نخستین قبایل و جوامع متشکل و سازمان گرفته، فرمانروا و شاه یا رئیس را ملاحظه می کنیم که روحانی بزرگ و کاهن اعظم نیز می باشد، و اینکه ملاحظه می شود تداخل امر سیاست و مذهب با جمع آمدن نیروی روحانی و دولتی در قرون گذشته تا چه اندازه بسط و گسترش داشته و طبقه زیردست را تا چه پایه‌ای شکنجه نموده و آزار داده است به امر تفکیکی مذهب از دولت و ورشکستگی مذهبی تا اندازه‌ای پی خواهیم برد. باری این موارد و دلایل است که اهمیت مذهب را از بین برده و آهسته آهسته آنرا در دانش های نو بشری مستحیل می گرداند.

۷- مذهب و علم

مذهب و پندارهای آن چگونه است، علم چیست، دوگانگی علم و مذهب،

تصورات دین و تئوریهای علمی، تفاوت این دو، تمثیلی

درباره باران، توجیه دینی و تفسیرهای علمی

وجه تفاوتی میان آنچه که شیوه سلوک فکری بشر بوده و آنچه که این زمان بدان ایمان می ورزد وجود دارد. بطور کلی مذهب مخدول و پدید آمده صور خیالی و اوهام بشری است - در حالی که به عکس افکار و شیوه های امروزی پدید آمده تحقیقات علمی و تجربی می باشد. از دیدگاه روانی معتقدات و عقاید، مذهب نامیده می شود در صورتی که افکار علمی و تجربی معتقدات نیست بلکه عبارت است از «دانستن». البته این که گفته می شود مذهب عبارت است از اوهام و تصورات خیالی نیاستی این گمان پیش آید که بطور کلی تصورات و یا معتقدات مذهبی متضمن و محتوی هیچ حقیقت و واقعیتی نمی باشد، بلکه بطور یقین میان این همه تصورات و ایده ها و اوهام مواردی نیز موجود است که به حقیقت خواهد پیوست و یا موجود بوده و واقعیت آن نیز تأیید گشته است.

اما اختلافی که میان عقاید مذهبی و اندیشه های علمی موجود است این است که عقاید و اوهام مذهبی هیچ گونه روش و نقد علمی را نمی پذیرند بلکه اصولاً آنرا طرد و نفی می نمایند. به عکس این مسأله در علم، هر اندیشه و گفته یا نظریه‌ای لازم می آید تا بوسیله سنجش عقلی و آزمایش و تجربه به ثبوت برسد. به این معنا که مذهب معلومات و عقاید موجوده را بدست خیالات و تصورات رها نموده و علم آنها را بوسیله منطق و تجربه کامل و مستدل می نماید.

بوسیله مثالی می توان دو روش مذهبی و علمی را درباره قضیه‌ای طبیعی و مادی آشکار و هویدا نمود. موضوع باران یکی از مواردی است که کشاورزان ساده‌اندیش که در ضمن، نحوه تفکر مذهبی شان نیز ایمان مندانه به شیوه آن مؤمن است به وسایلی طلب می شود. این مردمان ابتدایی فکر برای باران خدایی قایلند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

همان گونه که برای سایر مظاهر و قوای طبیعی نیز خدایانی دیگر می پندارند که به هنگام نیازمندی هرگاه خدای باران از ریزش آن دریغ ورزد وسایل و چاره هایی می انگیزند. برای راضی نمودن و به رحم آوردن خدای باران نذور و هدایایی تقدیم کرده و قربانی هایی می کنند - و یا دست به نیایش و عبادتهای دسته جمعی می برند تا دل خدای مخصوص را به رحم آورده و باران ببارد. از سویی دیگر به مناسبت اهمیت زیادی که باران برای زندگانی مادی افراد دارد، در این میان متخصصینی پیدا شوند که واسطه و میانجی مابین خدا و مردم گشته و به وسایلی ساحرانه باران می طلبند.^۴

اما در قسمت علمی آمدن و نیامدن باران - کمی و زیادی آن وابسته به این مسایل و اوهام نیست که عبادت و قربانی و یا تشریفات دیگر ساحرانه خوب انجام شده باشد یا نه و یا علت و محرک خارجی باران رب النوع و خدایی ویژه نمی باشد، بلکه باریدن تنها قضیه‌ای است که سبب آن در رابطه علت و معلولی کلی جهان جست و جو می شود.

همچنین در مواردی دیگر همچون: رعد و برق، توفان، زلزله، سیل و بسیاری دیگر از حوادث طبیعی دید علمی و اوهام مذهبی بسیار با یکدیگر تفاوت می کنند. پس با این مثال و مثال هایی دیگر همانند آن تفاوت علم و مذهب و ارزش هر یک از آنها به خوبی قابل درک می شود. مذهب هر پدیده و رویداد طبیعی را با کمک اوهام و تصورات پر شاخ و برگ نموده بی آنکه به واقعیت یا حقیقت جویی توجهی داشته باشد آنها را با خیالات و پندارها تزئین می کند، در حالی که علم حاصل تمام مشاهدات و ملاحظات خود را ابتدا جمع آوری نموده و پس از طبقه بندی تجزیه و ترکیب نموده و از روی آنها قوانین کلی را استنباط می نماید.

لیکن بایستی توجه داشت که در علم نیز گاه اتفاق می افتد که بشر ناگزیر از دست اندازی در تصورات و خیالات می شود و با کمک از تصورات و خیالات مبنای تئوریهای علمی را می گذرانند. پس در علم نیز گاه وجود تئوریهای تصویری مشاهده می شود - اما اختلاف و تفاوتی کلی که میان تئوریهای علمی و عقاید مذهبی وجود دارد این است که علم خود آگاه و واقف است که تئوری خیال و تصورات است و موقتاً از آن برای تسهیل تحقیقات خود مدد می گیرد، ولی هرگاه این تئوریهها موجب دستیابی به حقیقتی نشوند دانشمند زود و بی تعصب آنها را به دور افکنده و از روشی دیگر یا تئوری هایی دیگر سود می جوید و بطور کلی زبان یک دانشمند این است که «تئوری ها حق ادعای ابدیت ندارند» ولی در مذهب کاملاً برخلاف این شیوه و روش منطقی عمل می شود و عقاید مذهبی حق حیات در تمام مراحل و ادوار را دارا می باشند.

۴- به قسمت های گذشته مبحث «روش تقلیدی» رجوع کنید. برای اطلاعات بیشتر به «تاریخ ادیان» رجوع شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۸- ارزش مذهب

منشأ شناسی نخستین اصل برای صلاحیت نقد، انتقاد بی خردان و

ظاهر بیان از مذهب، چگونگی انتقاد، مذهب اصل

جبر تاریخ، نمونه‌ای از پیدایش اسلام

برای هر نوع داوری و انتقاد و شناخت درباره مذهب لازم است نخست به عوامل فراهم آورنده و تشکیل دهنده آن آگاه بود. این زمان چه بسا متوجه می شویم که کسانی که با دید فعلی و وضع کنونی بشریت و فرهنگ و تمدن آن روبرو هستند ناندیشمندانه به مذهب تاخته و آنرا عامل و پدیده‌ای بیهوده و بی مقدار جلوه می دهند. البته این نوع داوری و بی ژرف اندیشی نظر دادن جز کار بی خردان و تعصب ورزان و متظاهران نمی باشد. بعضی از کسانی که به سطحی اندیشیدن و سرسری داوری نمودن عادت کرده‌اند نیز همچون می نمایانند که هرگاه مذهب وجود نمی داشت بشریت فزون تر از این ترقی نموده و گسترش یافته بود. البته در وحله اول ممکن است این استدلالی درست جلوه نماید، ولی بایستی گفته شود استدلالی بس کودکانه و عجولانه است که از صاحب خردی اظهارش بعید می رسد. مذهب نیز همچون پدیده‌ها و عواملی دیگر در سیر تاریخ عهده دار انجام کار و وظیفه‌ای بوده است و چون جبر تاریخ وجود و پیدایش آنرا ایجاب می نموده است به ظهور رسیده.

مذهب همواره و میان تمام ملل در زمان‌های گوناگون یک ضرورت اجتماعی بوده که به ظهور پیوسته و نقش خود را انجام داده است. برای رساندن منظور و آوردن نمونه‌ای کافی است تا به ظهور اسلام دقیق شویم. مقارن با ظهور اسلام وضع زندگانی قبایل عرب نیازمند تغییرات و اصلاحات بود. چگونگی دشمنی و ستیز قبایل، وضع تجارت، وضع اخلاقی و اجتماعی و نقش ملل همجوار به خوبی ضرورت حاد اصلاحی را نشان می داد. این اوضاع وجوب و لزوم مذهب را تأیید می کرد تا در پیشرفت تعالی بخشیدن اوضاع اجتماعی کمک‌هایی بنماید. منتها موردی که در خور توجه می باشد این است که از ابتدا بایستی عوامل تولید و ترقی و دگرگونی آنرا با ملاحظه روابط علت و معلولی بطور صحیحی در نظر گرفت.

۹- علل پیدایش مذهب

دو بنیاد اصلی مذهب، روابط افراد با طبیعت، روابط افراد در

اجتماع، ترس بشر و نقش خدایی قوای طبیعی،

ارباب انواع، تأثیر روابط اجتماعی در

مذهب، نیاپرستی و احترام

به ارواح



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به شیوه‌ای اساسی ظهور مذهب را بر دو بنیاد اصلی می‌توان تعریف کرد:

نخست رابطه انسان با طبیعت – دوم روابط افراد انسانی با یکدیگر. این مسأله‌ای است روشن و آشکار که نسبتی مستقیم میان انسان و طبیعت موجود است. به این مفهوم که هرچه بشر در مرحله ساده‌تر زندگانی باشد به طبیعت و نیروهای آن نیازمندی بیشتری دارد. البته قوم و گروهی که در مرحله ابتدایی زندگی و تنها جنگ افزارشان سنگ‌هایی تراشیده شده و یا استخوان‌هایی بران باشد واضح است که با این سطح پایین تمدن و بروز حوادث و رویدادهای طبیعی و بعضی وقایع معتقد به وجود جن و پری و اشباح می‌شوند.

حال هرگاه موضوع را از جنبه‌ای دیگر مورد دقت قرار دهیم و برای مثال از یک قوم کشاورز همچون ملت مصر و چین شاهد آوریم موضوع روشن‌تر خواهد شد. مللی کشاورز همچون مردم مصر و چین که زندگانی‌شان تنها بوسیله نیروهای طبیعی همچون نور و آفتاب و باران و خاک اداره می‌شود شکی نیست که این نیروها که از عوامل مادی و مهم زندگانی می‌باشند در تصورات و خیالات مذهبی‌شان اهمیت شایان توجهی بدست می‌آورند. پس به هیچ روی عجیب نمی‌نماید که مصری‌ها به رود نیل این اندازه توجه داشته و مقدسش بشمارند و همچنین به نقش مقدس و خدایی آسمان نزد مردم چین و مللی دیگر همچون چینی‌ها به فلاح مشغول بوده‌اند گرامی و عزیز باشد. پس بی‌ارزشی و بی‌اعتباری مذهب از دیدگاه امروز دلیل و موجب نفی یکسره آن نمی‌شود، بلکه مذهب پدیده‌ای است که نقش اجتماعی خود را انجام داده و دیگر آن عامل پیشین نمی‌تواند باشد، چون این زمان ترقی فوق‌العاده علم و علوم تجربی عقاید پیشین گذشته را بی‌اعتبار نموده است.

روابط افراد نسبت به یکدیگر در جامعه و تأثیر آن را در عقاید مذهبی نیز می‌توان با کاوش و پژوهش دریافت. در اینجا نیز عوامل ناتوانی و ترس در برابر طبیعت موجب می‌شده تا افراد با علاقه زیادتری گرد هم آمده و به اشتراک زندگی را بگذرانند. پس افراد بر اثر عجز و ناتوانی و ترس از قوای ناشناخته طبیعت به مجتمع گشتن اقبال می‌نموده‌اند و باز بر همین اصل اطاعت از قوانین و دوری جستن از محرّمات مابین جوامع و گروه‌های نخستین دارای اصالتی خاص بوده که افراد سخت در گرایش به آنها کوشایی می‌نموده‌اند. بر همین مبنا است نیاپرستی و احترام و بزرگداشت ارواح گذشتگان و این شیوه که اصل اجتماعی فوق در عقاید مذهبی به صورت نیاگان پرستی جلوه گر گشته است.

برای مثال و نشان دادن سلوک و رفتار آداب اجتماعی که دارای مبانی صرفاً مادی بوده و در عقاید مذهبی تأثیر زیادی بخشیده‌اند می‌توان موارد بی‌شماری را نقل کرد. در دو اصل **توتمیسم** Totemisme و **تابو** Tabou گرایب انعکاس اصول اجتماعی را که به شکل عقاید مذهبی مسخ شده‌اند به روشنی می‌توان مشاهده نمود مثلاً: شکار و خوردن نوعی حیوان حرام یا «تابو» اعلام می‌شود، از بعضی گیاه‌ها و درختان بایستی پرهیز نمود در مواقع و فصول یا روزهای معینی شکار و جنگ ممنوع می‌گردد، و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با آمیزش و زن و مرد یا پسران و دختران در مواقعی معین مورد پرهیز و یا آزاد و مستحسن شناخته می شود. البته در ظاهر امر این ترغیب ها و منهیات دارای دلایلی خرافی و توهمی هستند – اما هرگاه با دقت زندگانی اجتماعی چنین مردم و جوامعی بررسی شود دلایل کاملاً مادی و اجتماعی آن که نوعی ضرورت محض بوده‌اند آشکار می شود و هویدا می آید که این پدیده ها جز یک سلسله قوانین مادی برای تعیین رفتار افراد در مقابل جامعه چیز دیگری نبوده، بلکه زندگانی مادی و اجبار این سلسله عقاید را ایجاب نموده است.

۱۰- مذهب در اجتماع

اختلاف طبقاتی منشأ دگرگونی های مذهبی، مذهب دست آویز زورمندان،

مذهب پدیده‌ای تسلاانگیز برای طبقه رنجبر، پیدایش طبقه

روحانیون، جبر تاریخ، نقش طبقه روحانی، خدمات

اولیه آنها، کاهنان پی گزاران تمدن

چگونگی و دخالت رابطه افراد نسبت به جامعه هنگامی اوج می گیرد که در اجتماعی طبقاتی به شکل زیادی وجود داشته باشد. بر این مبنا، یعنی با وجود اختلاف طبقاتی از مذهب به دو شکل متضاد سودجویی می شود: نخست وسیله‌ای می شود برای جبران محرومیت طبقه زیردست و ستمکش که بوسیله آن خود را قانع می کند که به پاداش این ظلم ها در ملکوت آسمان در زندگانی آسوده و پر تنعمی به بهشت غرقه خواهد شد. طبقه حاکمه و گروه نیرومند نیز آنها را وسیله‌ای قرار می دهند برای اسارت و استثمار زیردستان و بی قدرتان که بار توان فرسای زندگی آنها را، یعنی طبقه زورمند را به دوش می کشند.

به این ترتیب برحسب اصل اختلاف طبقاتی و وضع زندگانی متضاد مردم، در عقاید مذهبی نیز تغییرات و دگرگونی هایی حاصل می شود. از سویی دیگر به مجرد چنین احوالی، یعنی لزوم تغییراتی در مذهب – گروه و دسته به خصوصی نیز پیدا می شوند که از فعالیت و شرکت مستقیم در زندگانی معاف شده و کار آنها انجام دادن و تفسیر و توضیح مراسم و مبهمات مذهبی می شود. البته بایستی به این نکته توجه داشت که این طبقه مورد تأیید هیأت حاکمه و طبقه زورمند قرار می گیرد – چون توده زحمت کش و رنجبر برحسب موقعیت روحی خود به مذهب همچون نیروی مخدري می گرایند و بر این مبناست که طبقه روحانیون هم که در صدر این دستگاه جای گرفته‌اند معتقد می شود. آنگاه طبقه روحانیون نیز برحسب سود و منافع هیأت حاکمه، اصول مذهبی را به نفع گروه زورمندان جرح و تعدیل و یا تفسیر می کند. از سویی دیگر این گروه که بر صدر امور مذهبی قرار گرفته‌اند برای حفظ منافع طبقاتی خود دخالت هایی در امور مذهبی به عمل می آورند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حال به همان نسبت که در صفحات گذشته متذکر شدیم که یکسره مذهب را تخطئه نمودن عین ناخردمندی است و دلایل اصلی آن را نیز بیان نمودیم، در این مورد نیز بایستی گفته شود که نفی یک جانبه این طبقه و خط بطلان بر وجودشان کشیدن دور از دوراندیشی و ژرف بینی می باشد. در واقع طبقه روحانیون نیز همچون طبقاتی دیگرند که بر اثر لزوم و جبر تاریخ، هنگامی که هیأت اجتماعی وجوبشان را لازم شمرده و بوجود آمده و همچون که وجود آنها را نالازم و بیهوده دانسته خود بخود تحلیل شده و از میان رفته‌اند. عقاید آنان نیز که خود بدان معتقد بوده و ایمان داشته‌اند همچون عقاید سایر مردم و طبقات، عقاید و پندارهایی بوده که مناسب و موافق با درجه تمدن زمان بوده است. هنگامی که بشری سخت سرگرم تکاپو و جنبش برای زندگانی بوده و برای ادامه حیات مجبور بوده است بچنگد و ستیزه گری نماید روحانیون از فعالیت و کار مستقیم برکنار بوده و از حاصل رنج و زحمت توده مردم زندگانی بس آسایش بخشی را دارا بوده‌اند. اما از سویی دیگر حل بسیاری از امور اجتماعی را برعهده داشته‌اند و در حقیقت در زمان خود تا اندازه‌ای جزء عناصر مترقی و پیشرو بوده‌اند. به گفته «فریزر Frazer» نخستین ستاره شناسان و پزشکان و مهندسان و شیمی دانهای جهان بوده‌اند. اولین نمودارها و تجلی های علمی بوسیله این طبقه بوجود آمد و هم اینان، یعنی کاهنان مصر و بابل بودند که نخستین بنیان معلومات هیأت و نجوم را نهادند و طرح های هندسه را به نسل های بعدی آموختند: مساحی و تهیه نقشه برای معابد و پرستشگاه ها، جدول بندی زمین ها برای آبیاری و مواردی دیگر جمله از ابداعات اولیه این طبقه بوده است. بطور کلی بایستی گفته شود مذهب است که به علوم فلسفی مبدل شده و از فلسفه نیز به نوبت علوم طبیعی تراویده شده است و همین علوم طبیعی است که روش های فلسفی را برافکنده و بالتلیجه موجب نابودی مذهب نیز شده است.

۱۱- دوره های مذهبی

تقسیم دوره های مذهبی، مذاهب خانوادگی و شهری، تحول خدایان،

تکامل و یکتاپرستی، همبستگی اجتماعی و دستگاه

امپراتوری، وحدت مذهبی و خدای یکتا

کاوش در دگرگونی تدریجی عقاید و پندارهای مذهبی و مطالعه کامل آن با شیوه اداری گروه اجتماعی از دیدگاه علمی موضوعی بس شیرین و جالب است. علما و دانشمندان بطور کلی به سه مرحله عقاید دینی قایل می باشند که عبارت است از:

«مرحله چندخدایی Polytheisme»، «برتری در تعدد Hemotheisme» و «یکتاپرستی

Monotheisme» و این سه دوره مذهبی هر کدام منطبق با دوره‌ای از ادوار تاریخ بوده است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هنگامی که انسان ها به شکل گروه های جدا افتاده و خانواده های تک رو زندگی می کردند - خدایان نیز متعدد و جنبه خانوادگی داشتند و هر خانواده ای مستقلاً برای خودش روش و سلوک مذهبی خاصی داشت هنگامی که تمدن جهشی نمود و زندگانی مادی درجه ای ارتقا پیدا کرد و زندگی دهقانی شروع شد، خدایان خانوادگی نیز منسوخ شده و مذهب جنبه عمومی تری یافت و خدایان خانوادگی مبدل به خدایان دهکده ها و مراسم مذهبی نیز به مراسم ویژه ای در یک دهکده شد. به همین نسبت همین که سطح تمدن و قشر اجتماعی جهشی دیگر نمود و انسان شهرنشین شد بت های دهکده ای نیز به خدایان شهری مبدل گردیدند. خدای شهری نیز به تدریج همگام با توسعه اجتماع به خدای ایالت و کشور تغییر یافت تا آنکه در یک امپراتوری بزرگ که به شکل شهرها و ایالات و ولایات متحد و زیر فرمان یک امپراتور و شاه قدرتمند و پر توانی اداره می شد در قالب خدایی یکتا و پر صلابت و مبدئی ملی تغییر شکل داد. مکان این خدای واحد و یکتا در آسمانها و تمامی مراسم و معتقدات و رسوم مذهبی نیز از جانب او می باشد. همان گونه که در داخله یک امپراتوری وسیع، امپراتور و شاه تنها فرمانده و حکمران می باشد، به همان نسبت نیز مبدأ مذهبی منتهی به یک خدای واحد و معتقدات و مراسمی یکسان می شود. بنابراین جای تعجبی نیست که در مسیر تاریخ ملاحظه می نماییم که خدای ملی شهر کوچکی بنام **فلسطین** کم کم بدان سان در زمان امپراتوری مرکزی روم گسترش یافته و به صور مختلف تغییر شکل دهد تا بالاخره به عنوان خدای عمومی دنیای متمدن باستان شناخته گردد. به هر انجام قوانین تاریخ به اندازه ای ثابت و عمومی و جبری است که هرگاه موضوع مسیح نیز پیش نمی آمد این پیش آمد و مقام برای خدای ملی کوچک دیگری فراهم می آمد.

۱۲- منشأ مادی اسلام

تفاوت عوامل در مذهب اسلام و عیسویت، قوم عرب قبل از اسلام،

ظهور اسلام و اصلاحات اجتماعی، وضع اجتماعی و اقتصادی

عربستان، اسلام یک ضرورت حاد، تمشیت اوضاع

داخلی، روابط خارجی، جنگ و صلح، دوران

اصالت آغاز و علل انحطاط

البته همواره عواملی که در ایجاد ادیان و مذاهب دست در کارند یکسان و همانند نمی باشند، بلکه برحسب موقعیت های طبیعی، اجتماعی، آب و هوا، عوامل نژادی و چگونگی وضع داخلی و قدرت های اطراف هر قوم و گروه یا ملتی عوامل مؤثره با دگرگونی هایی که دارند ادیانی بوجود می آورند که طبیعتاً در مواردی با یکدیگر اختلاف هایی دارا می باشند؛ مثلاً عوامل داخلی و خارجی ای که منشأ دو دین اسلام و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عیسویت را فراهم آورد با یکدیگر کاملاً متفاوت بودند و بر اصل همین نیز دو دین اسلام و عیسویت با هم اختلاف هایی اصولی دارند.

بطور کلی اساس دو مذهب اسلام و عیسویی به روی مذهب یهودی قرار دارد و این هر سه از نژاد سامی سرچشمه می گیرند. مذهب اسلام از میان قومی پدید آمده که در بیابانهایی خشک و سوزان زندگی می کنند. این قوم بادیه نشین به گروه های متمایز و مستقل و کوچکی تقسیم شده و همواره با هم در حال پیکار و ستیزند. نیازمندی های آنان در داخل شبه جزیره عربستان بسیار اندک و به همین جهت برای کفاف وسایل زندگی و اسباب معیشت مجبورند به هر شکلی که شده به خارج از حیطه تصرفی و مسکونی خود راهی گشوده و نفوذی نمایند. اما موردی که در بادیه نشینان عرب مورد توجه است و این عامل در عیسویت وجود نداشته بلکه به شکل تمامی عکس آن وجود دارد استقلال عربها می باشد که با داشتن همسایگان و اطرفیانی همچون ایرانیان و رومیان از رفتار و عادات و شیوه سلوکی شان نمونه برداری برای بهبود زندگی خویش نموده اند.

با دقت و ژرف بینی در این احوال، خواص و قوانین و چگونگی هایی را که در مذهب این قوم پدید خواهد آمد می توان حدس زد. این مذهب چون سرمشق و نمونه هایی از امپراتوری های بزرگ همسایه دارد بت های قبیله ای را برافکنده و خدایان متعدد را مبدل به یک خدای قادر مرکزی می نماید. از سویی دیگر چون قومی مستقل است و در سازمان اجتماعی اش نیز اختلاف طبقاتی وجود ندارد، به همین جهت با ملاحظاتی که در کار است بزودی متحد و متفق شده و چون نیازمندی های آنان در خاکشان فراهم نمی آید و سخت در مضیقه هستند بنای تاخت و تاز به همسایگان غنی و ثروتمند خود را آغاز می کنند. جنگ است که نقش مهمی را دارا می شود؛ برخلاف عیسویت که قومی بی استقلال و در حال بردگی و اسارت می باشند و عکس العمل همین فشار خارجی نیز پدیده عمیق صلح و تمکین در برابر زور و اجحاف در مسیحیت می شود.

اما این مذهب که پیدایشش ضرورتی حاد اجتماعی بوده است و در نتیجه نیازهای شدید اجتماعی برای اداره و جمع و متحد نمودن قبیله ها و جلوگیری از جنگ های داخلی و سامان بخشیدن به وضع تجارت و اقتصادیات و اموری دیگر تولید شده طبعاً نیز بایستی تأثیری عمیق و بیش از مذاهب دیگر در وضع زندگانی مادی ببخشد و قوانینی که دارای جنبه اجرایی قوی باشد برای اداره امور مادی قوم برقرار نماید و چنان که می دانیم مذهب اسلام از این لحاظ بسیار غنی است.

اما بعد از اصلاح امور داخلی و قوانینی برای تمشیت امور و سامان بخشیدن سازمانها و اداره اجتماع، بایستی ملاحظه شود تا رابطه و سلوک این قوم با ملل خارجی چگونه بایستی باشد؟

عربستان نیاز مهمی به اقتدار خارجی و ساختن یک مرکزیت برای خود داشت، لیکن نه کالاهای در خور توجه و ویژه ای داشت و نه ثروتی فراوان که بوسیله تجارت برای خود مرکزیتی بسازد و نه تمدن و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فرهنگی را دارا بود که بدان وسیله به عنوان رابطه‌ای عامی و مرکزی ادبی و فرهنگی شناخته شود و مذهب این نیاز را برآورد. مذهب یکی از اصلی‌ترین قوانین خود را دستورهای درباره جنگ و غارت قرار داد و البته در برابر جنگ برای کسانی نیز که مایل به صلح بوده‌اند و از در صلح در می‌آمدند نیز قوانینی وضع نمود که هدف های جنگی‌اش را تأمین می‌نمود و این تأمین اخذ مالیات، فرستادن سرباز در مواقع لزوم و تحمیل مذهب بود که به ترتیب: اخذ مالیات چیزی جز غارت آن کشور، و فرستادن سرباز موردی خارج از اسارت و تحمیل مذهب؛ و فرهنگ هم نتیجه‌گایی این دو محسوب می‌گشت. پس تنها هدف جنگ و صلح که مذهب سخت تجویز می‌نمود هجوم و غارت به ملل همسایه و همجوار بود. البته مذهب مستمسک و دست‌آویزی خاص برای این موارد و موافق با اوهام مذهبی برای تشدید اعتقاد مردم ساخته بود و این دست‌آویزها این بود که تمامی مردم جهان و ملل دنیا بایستی مسلمان شوند و در غیر این صورت بچنگند. بزرگ‌ترین ابتکاری که برای تشویق اینان به عمل آمده بود اینکه اعتقاد و ایمان شگرفی نسبت به بهشتی افسانه‌ای در آنها دمیده شده بود و در میدان جنگ از کشته شدن باکی نداشتند چون از ته قلب ایمان داشتند که در صورت کشته شدن به بهشت می‌روند؛ همانگونه که پیروان «حسن صباح» چنان ایمان عجیبی به بهشت موعود پیامبر خود داشتند و در صورت فتح و پیروزی نیز می‌دانستند که غنایم فراوانی بهره خواهند داشت و این رمز بزرگ پیرویشان در جنگ‌ها بشمار می‌رفت.

چون در آغاز اسلام محدود به همان شبه جزیره عربستان بود و به دست قوم عرب اداره می‌شد در اوضاع اجتماعی شان اختلاف طبقاتی شدیدی به چشم نمی‌خورد و به همین جهت در مذهب هم درجه بندی و ایجاد طبقات فرادست و فرودست بوجود نیامد و هرگاه به تاریخ صدر اسلام بنگریم تا دوره خلفای راشدین دوران اصالت و ایده‌آلی مذهب اسلام دوام دارد که دوران برادری و تساوی حقوق و نفی اصل طبقاتی می‌باشد. اما هنگامی که اسلام از عربستان و مرزهای آن درگشت و ایران و قسمتی از مستملکات روم را در حیطه قدرت خود گرفت بنابراین اوضاع اجتماعی دو امپراتوری بزرگ ایران و روم شروع به نفوذ در اسلام آغاز کرد و آنرا از جریان نخستین و اصالت خاص خود برگرداند. در واقع خودکامگی و استبداد، برقراری اختلاف شدید و رواج بردگی و طبقه بندی و درجه‌گذاری مذهبی با دوران خلافت خلفای اموی شروع شد و از گذرگاه است که مذهب اسلام با مقدرات قسمتی از مذهب مسیح شباهت پیدا کرد.

۱۳- علل و عوامل پیدایش مسیحیت

اختلاف عوامل نخستین در بنیان اسلام و مسیحیت، بردگی و بی‌استقلالیتی یهود در زمان پیدایش عیسویت، مبانی منفی مسیحیت، علل پدیده‌های رهبانیت، فقدان عناصر اجتماعی و اقتصادی، امتیازات اسلام



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

لیکن در مذهب مسیح وضع برخلاف اسلام بود. این مذهب میان قومی غیر مستقل و گروهی زبردست، یعنی یهودی ها پدید آمد و هنگام گسترش و نفوذ در قوم مقتدر و زورمند، یعنی رومی ها نیز نخست از طبقات برده و رنجبر شروع شد. البته بسیار به آشکارایی از همین تضاد علل و زمینه که در واقع عامل بسیار مؤثر می باشد می توان به اختلاف های دو مذهب اسلام و مسیحیت پی برد. میان جامعه یهودی اداره هیأت اجتماعی برعهده قوم فرادست و غالب می باشد و وظیفه مذهب هم ترمیم این فشار خارجی است ثمره دسترنج و کار قوم یهود بوسیله رومی ها چپاول و غارت می شود، آنان را به بردگی کشیده و تحقیر و شکنجه می کنند. آزادی و استقلال در هیچیک از شئون زندگانی ندارند و همواره بایستی در برابر قوم غالب و ستمگری ها و بیدادگریهایشان کرنش نموده و اعتراض ننمایند.

پس مذهبی که در میان چنین قومی پدید می آید بایستی وسیله ای قوی برای جبران فشارهای خارجی استعمار و استثمار قوم غالب بوده و عاملی نیرومند برای تسلاهی خاطرشان باشد. دنیا و زندگی دنیوی را با این همه خواری و سرگشتگی های عینی در نظرشان پست و بی مقدار نموده و در عوض وعده آخرت به آنها بدهد و جهان پر تنعم و آسایش بخش و جاودان آخرت را نیز در گرو رهبانیت و انزوا گزینی و تسلیم بی قید و شرط به ظلم و تعدی قرار دهد - و این موارد نیز از دستورها و تعالیم اولیه مسیحیت می باشد.

از سویی دیگر ممکن است عده ای ضرورت مسیحیت را به موجب آنکه از قوم و طبقه ای زبردست و رنجبر نشأت گرفته پدیده هایی انقلابی بشمار برده و بگویند طبعاً از چنین قومی بایستی مذهبی انقلابی و اجتماعی حاصل آید، پس این رهبانیت و صوفیگری صرف و انزوا گزینی و بردگی در مسیحیت نتیجه کدام حادثه مادی تاریخ می باشد؟

لیکن پاسخ به این پرسش و نمایاندن اصل مادی تاریخ بسیار به آسانی داده می شود چون طرح چنین پرسشی از روی تعمق و ژرف بینی انجام نگرفته است. بایستی به این اصل مسلم توجه داشت که یک طبقه زبردست و برده تنها هنگامی خواهد توانست اوضاع اجتماعی را تغییر دهد که خود توانایی ایجاد نمودن و به راه انداختن دگرگونی ها و پیش بردن آرمان های جدید و قوانین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را داشته باشد. هرگاه در دوران های ملوک الطوایفی دقیق شویم مشاهده خواهیم نمود که طبقه متوسط یا بورژواها این قدرت را داشتند که در قوانین و چگونگی آنها به نفع خود اعمال نفوذ نمایند اما هرگاه در صورتی که فشار به طبقه متوسط تا حد غلامی و بردگی افزایش یابد دیگر قدرت فوق از آنها سلب شده و بعید می نماید که بتواند اوضاع اجتماعی را دگرگون نماید و چنین حالی در اوضاع اجتماعی روم و مسالک دست نشانده و تحت فرمان آن وجود داشت، اسرای جنگی، بردگان زر خرید و غلامان حرفه ای از نقاط مختلف به مرکز امپراتوری گسیل می شدند کارهای عملی و دشوار زندگی به عهده آنها محول بود و در قبال دسترنج و زحمت آنها اشراف و طبقه زورمند و هیأت حاکمه زندگی آسوده ای را می گذرانیدند و همین اوضاع اجتماعی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بود که اساس تمدن روم و یونان باستان را منهدم نمود. به هر انجام طبقه اسرا و بردگان ضعیفتر از آن بودند که بتوانند منشأ انقلابی راستین و دگرگونی های اجتماعی گردند. این حال در امپراتوری روم همچنان دوام داشت تا طوایف ژرمن از محل سکناى اولیه خود یعنی آلمان فعلی به امپراتوری هجوم و تاخت آورده و دوران ملوک الطوائفی را که خود پیشرو پیدایش سرمایه داری بود تکوین دادند. اما چون بردگی و اسارت در مرحله ناتوان و ضعیف خود قادر نیست منشأ دورانی مادی در تاریخ گردد، پس ضرورت اجتماعی در طبقه غلامان و بردگان به شکل و وسایل خیالی و تصویری متجلی گشت و آن مذهب عیسویت بود.

۱۴- مقایسه اسلام و مسیحیت

اختلاف اولیه اسلام و مسیحیت، چگونگی و ارزش های دو مذهب،

دوران ملوک الطوائفی در شرق و غرب، هم سطح شدن اسلام

و مسیحیت در این دوره، عدم آزادی، مذهب و علم، دور

«اسکولاستیک»، تأثیر وضع اجتماعی در مذهب

در آغاز پیدایش دو مذهب اسلام و مسیحیت کاملاً نقطه مقابل یکدیگرند هرگاه از در سنجش های عملی و قیاس هایی خارج از دخالت عوامل وارد گردیم اسلام را در برابر مسیحیت مذهبی راستین و غیر خرافاتی و عملی می یابیم که در اوج و سریر عظمت و شکوه تاریخی خود قرار دارد. مذهب اسلام برخلاف مسیحیت عبارت است از یک سلسله قوانین عملی اقتصادی که در صدد است اداره امور اجتماعی را منظم و مرتب کند، در حالی که عیسویت شامل یک رشته تصورات و خیالات و پندارهایی برای خوار شمردن دنیا و امور مادی و وعده هایی برای یک زندگانی برتر در ملکوت آسمان ها است که وسیله تسلاى خاطر مردمی زحمت کش و بی دفاعی در برابر قدرتی سرکش قرار می گیرد.

اما با ظهور دوران تاریکی در تاریخ، یعنی آغاز قرون میانه در مشرق زمین و اروپا وضع زندگی و امور اجتماعی تقریباً همانند و یکسان می شود. بنابراین با اثر دگرگونی وضع اجتماعی در مذهب اسلام و عیسویت نیز تغییراتی حاصل می شود. مثلاً عیسویت قرون میانه کاملاً با عیسویت اولیه مغایر است همچنان که اسلام قرون وسطی نیز با اسلام نخستین و دوران خلفای راشدین اختلاف هایی کلی دارد.

در دوره های قرون میانه در شرق و غرب شیوه های ملوک الطوائفی مستقر می شود و تأثیر مستقیم این روش به خوبی در مذهب اسلام و عیسویت متجلی می شود. این مذهب ها قوانین و صفات نخستین خود را از دست داده و برحسب اوضاع زمان و چگونگی های محلی دگرگونی می یابند. آزادی و آزادی در مذهب که از اصول اولیه آن بوده از میان رفته و پاپ و خلیفه در صدر مذهب به عنوان حاکم خودکامه قرار می گیرند. دخالت مذهب در سیاست و دولت گسترش یافته تا جایی که هر یک برای منافع خود با دیگری



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از در سازش در می آیند تا در برابر طبقات اسیر و رنجبر مقاومت نمایند. گسترش مراسم مذهبی و ابداع خرافات و جادوکاری از جانب هیأت حاکمه وظیفه روحانیون سخت توسعه می یابد تا بدان وسیله بهتر بتوانند سلطه خود را بسر مردم حفظ نمایند.

از ممیزیات و مشخصات این دوره ها پیدایش روش «اسکولاستیک Scolastique» یا درهم آمیختگی مذهب و علم است. در این دوره که اعتنا و اقبال به آثار افلاتون و ارسطو بسی رواج گرفته بود و بطور کلی علوم یونانی سندیت و مورد قبولی داشت بدان رنگ مذهبی بخشیدند، علمای مذهبی در این دوره می خواهند آیات انجیل و قرآن را یکان یکان با گفته ها و اندیشه های افلاتون و ارسطو مطابقت نمایند چنانچه ناصر خسرو و ایران شهری بدین روش دست یازیدند. هرگاه نهضتی برای بیان مستقل علمی خارج از نفوذ و تفاسیر مذهبی در می گرفت، صاحب عقیده شخصی سفیه اعلام گشته و مورد طعنه و تمسخر و یا تکفیر قرار می گرفت همچون که زکریای رازی طعم این طعن و تکفیر را چشید. حتی در قرون جدید هم اقداماتی برای جدایی علم و مذهب به آسانی صورت نپذیرفت، چنان که در نخستین اقدامات «جوردانو برونو» دانشمند ایتالیایی در آتش سوخته و هرگاه «گالیله Galile» نیز در برابر مفتشین عقاید زانو به زمین زده بود و به اشتباه بزرگ خود که زمین را برخلاف آیات مقدس انجیل متحرک اعلام نموده بود، اقرار نمی نمود در آتش سوخته شده بود. همچنین نسبت دادن کفر و زندق به ابن سینا و خیام و کسانی دیگر به این سبب بود که خارج از اصول مذهبی به بیان تئوریهها و فلسفه هایی اقدام نموده بودند. کشته شدن کسانی همچون عین القضات و فضل الله استرآبادی به آن وضع دردناک در نتیجه نسبت تکفیر انجام گرفت.

پس چنانکه ملاحظه می شود تأثیر مستقیم وضع مادی و زندگی اجتماعی در مذهب مؤثر افتاده و به تدریج موافق با تحولات اجتماعی مذهب نیز هم آهنگی می کند. با فرا رسیدن قرون وسطی اوضاع اجتماعی شرق و غرب یکسان می شوند و این یکسانی که همان دوران ملوک الطوائفی می باشد دو مذهب اسلام و مسیحیت را که نخست بدان گونه اختلاف داشتند برحسب زندگانی اجتماعی در یک سطح قرار می دهد. مذهب از دو سو با علم و سیاست در هم آمیخته شده و اصول آن به نفع طبقه حاکمه و اشراف و روحانیون تمام می شود.

۱۵- مبانی اجتماعی کیش زردشت

خاستگاه کیش زردشت، محیط اجتماعی، ملتی ساده و کشاورز، ارزش
فلاحت و امور کشاورزی در کیش زردشتی، تأثیر موقعیت طبیعی
ایران در مذهب، موقعیت جغرافیایی و مبانی ثنویت،
آیین زردشت کیش عمومی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای اینکه با بحث نمودن و مورد نظر قرار دادن دو مذهب بزرگ و عمومی اسلام و مسیحیت که هر دو نیز از نژاد سامی ظهور نموده است جنبه‌ای استثنایی پیدا ننماید از مذهب چین و هندوستان و ایران نیز گفت و گوهایی خواهیم نمود.

مذهب **زردشت** که پدید آمده میان مردمی ساده و کشاورز بود طبعاً تحت تأثیر اوضاع زندگانی مردم قرار داشت و به همین جهت پیشه زراعت و مراسمی درباره آن یکی از مهمترین ارکان و اصول مذهب زردشتی بشمار بود. زمین و خاک مقدس شمرده می شد و دستورهای فراوان درباره کشت و زرع و شایستگی کشاورزی و احترام و تقدیس دام ها تجویز می شد. از سویی منشأ ثنویت دوگانگی در مذهب زردشت زاییده و مولود وضع طبیعی و موقعیت جغرافیایی ایران محسوب می شود. اوضاع طبیعی ایران اغلب شامل وضعی ضدین است. کشوری است کوهستانی که سطح آن در اغلب جاها با یکدیگر اختلاف زیادی دارند. درجه و مقدار گرما و سرما به یک نسبت نیست، بعضی جاها خشک و ریگزار و بی آب و علف است و جاهایی نیز سبز و مرطوب و خوش آب و هواست. این اختلاف های شدید و مجاور بودن نواحی مختلف در مذهب تأثیر بخشیده و تولید تجسم دو نیرو یا مظهر نیک و بد را می نمود که **اهورامزدا** و **اهرمین** نامیده می شدند، مذهب زردشت در ایران باستان مذهبی عمومی و قابل ستایش محسوب می شد از آن جهت که از نقطه نظر عقاید برای طبقات مختلف جامعه مفید و قابل پذیرش بود.

۸- مبانی اجتماعی مذهبی در هندوستان

دوره سرودهای ودا، مذهب برهمنی و نقش طبقه برهمن ها، ظهور بودا،

علل ظهور بودا، طبقه اجتماعی، نوع طبقات صنفی در هندوستان،

نهضت بودایی جنبشی اجتماعی و طبقاتی است، محدودیت

صنفی و عکس العمل های مذهبی، روح، دوره های

زندگانی، تعالیم بودا

در **هندوستان** دوره سروده های «**ودا Veda**» قدیم ترین مذهبی در تاریخ است که نسبت به آن شناسایی تقریباً رسایی حاصل می باشد. در این دوره، یعنی سروده های «**ودایی**» مذهب **برهمن دین** عمومی محسوب می شد. برهمن ها که خود طبقه ویژه‌ای را تشکیل می دادند روحانیونی بودند که امور و مراسم مذهبی همچون: چگونگی پرستش، انجام تشریفات قربانی شکل خواندن اوراد و ادعیه و غیره بوسیله آنها انجام می شد و بطور کلی عهده‌دار فیصله دادن و رتق و فتق امور مذهبی بودند. اختلاف طبقاتی مهم و چندانی از لحاظ ثروت میان آن مردم وجود نداشت و به همین دلیل اقتدار و نیرو یکسره تحت اختیار برهمن ها بود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

لیکن به دنباله این شیوه، دوره وداها و برهمن ها سپری شده و با ظهور «بودا Buddha» شیوه‌ای دیگر و مذهبی نوین میان مردم منتشر و وضع دیگرگون گشت. لیکن ظهور مذهب «بودیسم Boudhisme» نیز برحسب تغییر اوضاع اجتماعی حاصل شد. وضع اجتماعی هندوستان آهسته آهسته با هجوم اقوام خارجی که از جانب شمال هندوستان سرازیر به داخل شده بودند همچون یونان و روم باستان به دوره اسارت و بردگی تغییر جهت یافت. دسته‌ای اندک که سرمایه‌دار و ثروتمند بودند و به همان سبب قدرت و نیرو در اختیار داشتند بار زندگی خود را بر دوش رنجبران و تهیدستان نهادند و این طبقه زحمتکش را که عبارت از بردگان و غلامان بودند «سودرا» نامیده و از هر نوع تعدی و ظلمی درباره شان کوتاهی نورزیدند.

طبقه بندی مردم هندوستان، یعنی طبقات اجتماعی در آن سرزمین به شکل خاصی بود، یعنی به طریق اصناف قسمت بندی شده و جزو طبقات اجتماعی شناخته می شدند، اما اصناف بزرگ عبارت بودند از: برهمن ها، امرای لشکری، مردم آزاد، کشاورزان و سوداگران و سودراها یعنی غلامان و بردگان. کودکان و اطفال هر صنف از گروه صنفی خارج نمی شدند، یعنی ملزم بودند تا شغل پدران و نیاگان خود را پیش گرفته و از گروه صنفی خارج نشوند. البته بر مدار بحثی که شده و استنتاج هایی که تاکنون به عمل آمده بایستی این وضع اجتماعی و چگونگی زندگانی مادی - در مذهب جلوه‌ای نموده و در آن تأثیر نماید و به شکلی که خواهیم دید همین گونه هم بود.

هر کسی در هر طبقه‌ای که بود نمی توانست از آن طبقه خارج شود، یعنی در دوره زندگی مادی سرنوشت و مقدراتش معین شده بود و از تغییر و بازگرداندن آن ناتوانی داشت. پس چگونه می توان در مقدرات و حالت ثابت سرنوشت نفوذ نموده و آن را تغییر داد؟ چون ر نوع اقدامی برای تغییر و بوجود آوردن دگرگونی‌ای در دوره زندگی مادی فراهم و میسر نیست پس تنها چاره پناه بردن و به دامان آویختن تصورات و پندارهای مذهبی می باشد، یعنی اعتقاد به جاودانی و ازلیت روح، و این که روح همیشگی است و در دوران های مختلف موجودیت داشته است و به همین نسبت «من» در آینده و همواره زنده خواهیم بود. حال هرگاه در دوران های زندگی فردی شایسته و نیک کار باشم در آینده میان صنف بهتری زاده و متولد خواهم شد و حتی در اثر استمرار در نیکی و پرهیزگاری در طی زندگانی های متوالیه می توانم به مرتبه پهلوانی و خدایی نیز نایل آیم. اما به همین نسبت در اثر بزه کاری و کژاندیشی در دوره های متوالی زندگانی در صنف های پست‌تری متولد شده تا بجایی که به شکل نبات یا حیوانی در پست ترین مراحل زندگی تغییر جهت دهیم.

آشکار است که این گونه تقسیم طبقات اجتماعی از روی الگوی صنفی و جنبه ثبات بخشیدن به آن بسی موجب ناراحتی و نارضایتی میان توده مردم را موجب می شود. در چنین شرایطی در هندوستان باستان اختلاف طبقاتی رو به تزاید و بالاروی بود و به همان نسبت موجبات ناراحتی مردم را هر چه بیشتر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فراهم می آورد تا سرانجام در قرن ششم قبل از میلاد که جبر تاریخ به مرحله بلوغ خود می رسید و ضرورت اجتماع یک تغییر اساسی را ایجاب می نمود مذهب بودا را پدید آمد.

بودا خود آن چنانکه افسانه ها گزارش داده‌اند شاهزاده و یا از شاهان نبود، بلکه از صنف دوم یعنی اشراف بالنسبه بی اهمیت محسوب می گشت چنانکه گفته شد در این زمان اقتدار متمرکز در جبهه صنف اول، یعنی روحانیون بود – ولی به تدریج در اثر ثبات و کهنگی و تغییر زمان و اوضاع اجتماعی به آهستگی صنف دوم قدرت و اهمیتی بدست آورده و داعیه ریاست اجتماع را داشت. بنابراین قیام اصلی بودا نهضتی اجتماعی بود که صنف دوم بر اثر آن بر صنف اول، یعنی برهنم ها فایق آمدند. بودا می گفت برای داشتن خلوص نیت و ایمان تنها قربانی و ریاضت کافی نیست بلکه بایستی شناسایی نسبت به اعمالی که انجام می شود حاصل نمود و وظایف مذهبی را به درستی و نیکی انجام داد و چون این مذهب نیز همچون کیش زردشت موافق با طبع اصناف مختلف بود بزودی عمومیت پیدا کرده و رواج یافت.

مذهب بودا نیز همچون کیش زردشتی و مذهب های اسلام و مسیحیت دستخوش تغییرات شد و این دگرگونی های نیز بر اصل کلی، یعنی تغییرات اجتماعی و تحولات مادی در زندگانی انسانها انجام گرفت و این تغییر شکل را بایستی در مذهب مادی «کارما Karma» مورد جست و جو قرار داد، در واقع مذهب «کارما» که هم گام با کیش بودایی و بر ضد مذهب برهمنای پدید آمد عبارت از عقایدی فلسفی بود که مبدأ تمام حقایق را از ادراکات و تأثیرات می دانست و در حقیقت همچون فلسفه «ماتریالیسم Materialisme» یونانی آسیای صغیر می بود که کسانی همچون «تالس Thalés» و «هراکلیت Héraclite» بنا نهاده بودند.

۹- مذهب در چین

فقدان طبقه روحانی در چین و علل آن، سازش دین و فلسفه، مذهب

نیاپرستی، شاه – کاهن، شیوه چند خدایی، عقاید باستانی،

دوره تحولات مذهبی و علل مادی و اجتماعی آن،

جنگ های داخلی و خرابی اوضاع، فشار به

توده مردم، ظهور کنفوسیوس،

عقایدش، عقاید لاوتز

در چین نوعی مذهب وجود داشته که برای کسانی که به چگونگی های اختناقی و عدم آزادی و تعصب سخت در مذهب و طرد علم و فلسفه از دین در جاهایی دیگر خوی دارند بسی شگفت می نماید. در چین از روزگار باستان میان مذهب و فلسفه برخلاف نقاطی چون: یونان، هند، ایران و مذهب های اسلام و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مسیحیت عقد الفت و سازشی خردمندانه وجود داشته است، یعنی این دو در برابر هم چون دشمنی اقدام نداشته‌اند. البته دانشمندان و پژوهشگران عللی برای این سازش و عدم ضدیت و ناهم‌آهنگی ابراز داشته‌اند. از جمله این که این اصل را منبعث از فقدان طبقه‌ای مخصوص به نام گروه روحانیون دانسته‌اند. چنانچه از عقاید و پندارهای مذهبی چینی‌ها فهمیده می‌شود روش پرستش نیاگان شیوه‌ای شایع و اصل مذهبی و زیربنای اعتقاداتشان محسوب می‌شده و احترام و نیایش ارواح اجداد میان گروه‌های متفاوت مردم رواج داشته است. ریاست مذهبی و کهنی نیز به تدریج از بزرگ و پدر خانواده شروع گشته و به شاه که فرزند آسمان شناخته می‌شد پایان می‌گرفت. آشکار است که وجود نداشتن و فقدان طبقه مخصوصی از روحانیون طبعاً باعث می‌شود که انقلاب و عصیانی هم بر ضد آنها به ظهور نرسد، چون روحانیون هستند که به خاطر منافع طبقاتی خود می‌خواهند از هر نوع عقیده‌ای که یکی از قوانین و عقیده‌های مذهبی را نقض بکند جلوگیری به عمل آورند و موافق با طبع و سرشت بشری که پی‌کاو حقیقت جو می‌باشد تضادهایی میان فلسفه و مذهب پدید آمده و موجب می‌شود تا راست‌اندیشان و نو‌فکران بر علیه کسان و طبقه‌ای که ممانعت از آزادی در گفتار و عقیده می‌نمایند سر به شورش و عصیان بردارند. پس بر این اصل که در سازمان طبقاتی اجتماعی چین طبقه روحانیون وجود نداشت علم و فلسفه با مذهب در یک راه پیش رفته و هم‌آمیز بودند.

در مذهب چینی به خلاف آنچه که مبلغین مسیحی می‌خواهند جلوه بدهند روش توحید و «یکتاپرستی Monotheisme» وجود ندارد و همچون دوره‌های مذهبی باستان بر مبنای «چندخدایی Polytheisme» استوار است. «شانگ تی Shang – ti» یک خدای بزرگ و خدای خدایان است نه یک خدای بزرگ و بی‌رقیب.

یکی از باستانی‌ترین عقاید چینی‌ها که عقیده‌ای فلسفی و مذهبی بود و آنرا «اصل بزرگ» می‌نامند تطابق ترتیب هیأت جامعه با طبیعت است و موضوع آن در حماسه‌های چینی دیده می‌شود. به هر انجام یک سلسله دگرگونی‌ها و تغییرات در عقاید مذهبی چینی‌ها در قرون چهارم و پنجم و ششم قبل از میلاد دیده می‌شود و چنان که می‌دانیم در همین قرون بحران‌هایی مذهبی در هند و یونان نیز وجود دارد. در این قرن‌ها تحولاتی اجتماعی در چین شروع می‌شود که مینا و اساس آن منتقل شدن از عهد مفرغ به دوره آهن است. البته همان‌گونه که گفته شد تغییرات و تحولات مذهبی به خودی خود و بدون وجود دلایلی مادی وقوع نمی‌یابد و لازم است محرک‌هایی خارجی و مادی وجود داشته باشد تا تحولات و تغییراتی در مذهب حاصل شود. در حقیقت این محرک خارجی، یعنی تغییر در نظام و سازمان اجتماعی در همین دورانها که دوران تحولات مذهبی است در تاریخ چین به نظر می‌رسد و این تغییرات اجتماعی عبارت است از دو رشته جنگ‌های مهم که در تاریخ اثری عمیق گذاشت. این دو رشته جنگ عبارت بود از جنگ داخلی امرا با یکدیگر از یک سو و جنگ با اقوام وحشی خارجی که بر مرزهای چین حمله آغاز کرده بودند و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جنگ امرا با کشاورزان و رعایا برای اخذ مالیات های سنگین و تحمیل نظام اجباری. در این هنگام از همان جنس محصول مالیات اخذ می شد، و در همین دوره ها نوعی مالیات بر نمک و آهن نیز وضع شده بود. به واسطه جنگ ها و شورش های داخلی و عدم مواظبت و مراقبت، در آبروهای عمومی و مجاری عام خرابی هایی حادث گشته بود و فشار به توده مردم برای خدمت لشکری و نظام اجباری همراه با مالیات های سنگین و خرابی اوضاع کشوری آنان را از پای انداخته بود. در این بحبوحه یک سلسله عقاید مذهبی برای اصلاحات و تسلاهی محرومیت ها لازم بود بوجود آید و این نیز جز یک ضرورت اجتماعی که جبر تاریخ تأییدش می نمود چیز نبود، پس بنابر اصل جبر تاریخ این حوادث مقدمات ظهور «کونگ چیو K'ung ch'iu» که شاگردانش وی را «کونگ فوتزه K'ung - fu - tze» یعنی کونگ استاد می نامیدند و در جهان به «کنفوسیوس Confucios» شهرت دارد فراهم آورد. لیکن قبل از او «لاوتزو Laotzu» یک سلسله عقاید جدید برای تجسمات و تخیلات مذهبی بیان داشته بود که اساس آنها را نوعی روگردانی از امور سیاسی و انزوا گزینی و ابداً در کار حکومت دخالت نمودن تشکیل می داد. اما «کنفوسیوس» اساس عقیده خود را به برقراری حکومت شاهنشاهی گذاشت و بر آن بود که جامعه بایستی کاملاً طبقه بندی شده و پدر بر خانواده و برادر بزرگ بر برادر کوچک و امرا بر رعایا و شاه بر همه ریاست داشته باشد. در تمام موارد و حالاتی که از آنها یکان یکان یاد رفت تأثیر زندگانی مادی و عوامل اجتماعی در نحوه و چگونگی عقاید مذهبی کاملاً و به وضوح روشن و ملاحظه شد. دو طبقه مقتدر و زبردست هر کدام به نحوی علاقه به مذهب دارند طبقه قدرتمند از این جهت که مذهب کارافزاری است برای تسلط آسان تر بر مردم و طبقه زبردست در دو حال دو نوع واکنش نسبت به مذهب نشان می دهد. هرگاه خود را در برابر طبقه زورمندان و بی جنبش حس کند به یک نوع مذهب که دارای مواردی تسلاآمیز و صوفی مآبانه باشد گرایش می یابد، و هرگاه در خود قدرت و نیروی جنبش پیدا نماید با مذهب از در مخالفت بر می آید چون آنرا جنگ افزار طبقه نیرومند می داند.

۱۸- سرنوشت مذهب

دوره عقاید فلسفی، گرایش توده به اصول مذهبی به هنگام

قدرتمندی، فلسفه پلی میان علم و مذهب، نقش ایده

آلیسم، از نخستین خرافات تا علم، انهدام

مذهب، احتضار فلسفه، شکستگی علم

اکنون که تا اندازه‌ای به طرز نمو و شیوه تکامل و علل مادی مذهب پی بردیم، بایستی ملاحظه نماییم که پس از دوره مذهب اصلاح شده که از آن سخن گفته شد مذهب و معتقدات آن چه سرنوشتی پیدا می



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نمایند. بعد از دوران اصلاح مذهب، دوره عقاید فلسفی شروع می شود. در دوره مذاهب اصلاح شده توده مردم که چند قرن قبل از آن به سختی مخالف می نمودند، اینک به آن اقبال نموده و در برابرش حالت دفاعی جهت طرفداری می گیرند. یعنی همچون که توده به قدرت می رسد همچون اسلافش از مذهب با طرفداری و گرایش سود می جوید. اما قرون هفدهم و هجدهم و نوزدهم مصادف با ترقی و گسترش عقاید علوم است. بنابراین لازم می آید تا میان علم و مذهب وسیله تفاهمی بوجود آید و فلسفه ایده آلیسم که ترکیبی از علوم و مذاهب است جانشین مذهب می شود، اما در این دوران دیری نمی پاید و از اواسط قرن نوزدهم با قدرت یافتن توده صنعتگر و مولد ایده آلیسم نیز رو به ضعف می رود.

بطور کلی مشاهده می نمایم که شیوه های «آنیسم» و اعتقاد به جن و پری و ایمان به اساطیر و افسانه های وهمی و پدیده های میتولوژیکی تبدیل به مذهب و مذهب تغییر به فلسفه گشته و از فلسفه علم و دانش متولد می شود. در واقع عقاید علمی امروزه دنباله تمام ادوار پیشین و حاصل آنها و بر هم زنده تمامی آنها می باشد.

البته ممکن است درباره اینکه می گوئیم دوران فلسفه و عقاید فلسفی سپری شده است، بعضی ها در برابر استدلال و مقام معارضه برآیند که اگر دوران فلسفه گذشته پس چگونه در دانشگاه های کشورهای متمدن و بزرگ گروهی زیاد در این رشته به مطالعه می پردازند و استادانی بزرگ نیز عهده دار آموزش این عقاید می باشند؛ در برابر چنین پرسشی از در قیاس می توان به چنین پاسخی مبادرت ورزید که هنوز دربار پاپ از عظمت و شکوه بالاتر از اغلب دربارها و امپراتوری ها می باشد ولی در عین حال از نقطه نظر نفوذ و پیشرفت های اجتماعی به کلی منقرض شده است از این جهت که دانش و علوم امروز جهان بینی و «ایدئولوژی Ideologie» عیسی را در هم نوردیده است و اگر تاکنون نیز اندکی از بقایای آن را ملاحظه می نمایم که باقی مانده است تا اندک زمانی دیگر به کلی محو و نابود خواهد گشت. فلسفه و آموزش آن در این زمان تنها وجودی وهمی داشته و تنها در اثر نفوذ زمان نزدیکی است که منقرض شده و به شکل شبیحی خودنمایی می کند، کند و کاو در فلسفه تنها بازی با الفاظ و کلمات است و با آنکه هست و نهایت قدرت را نیز دارد بسی ضعیف و ناتوان می باشد، همان گونه که مذهب و فلسفه مدت زمانی هم گام پیش رفتند تا بالاخره فلسفه بر مذهب فایق آمد، اینک علم و فلسفه نیز زمانی هم دوش راه می سپرند تا علم بطور کلی پیروزی یافته و فلسفه نابود شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱۹- فلسفه و علم

نحوه اختلاف میان علم و فلسفه، علم تابع مادیات، مذهب طرد کننده مادیات، علم و فلسفه در برابر مذهب، فلسفه چیست، سه بخش مهم فلسفه، ماتریالیسم، ایده‌آلیسم، آگنوس‌تی‌سیسم، تقسیم فلسفه در مشرق زمین، متکلمین، حکما، عرفا و متصوفین

اختلاف بزرگی که میان علم و فلسفه وجود دارد این است که در علوم اختلاف عقیده و سلیقه های گوناگون وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد جنبه‌ای موقتی داشته و بزودی تجربیات و مشاهدات آزمایشی آنرا بر می زداید. در صورتی که در فلسفه اختلاف های اساسی به شکل فاحشی وجود داشته و تحت هیچ عنوان و انگیزه‌ای نیز این تضادها و اختلاف ها زدوده و حل نشده است. دلیل این مسأله مبتنی است بر آنکه در عقاید فلسفی شخص متفکر بیشتر تحت تأثیر و نفوذ عوامل محیط خود می باشد در صورتی که در علم این طور نیست، یعنی مادیات زندگی در تعیین عقاید کلی شخص اثر زیادی دارد. از سویی دیگر ملاحظه و دقت در پیش آمدهای تاریخی و استخراج قوانین کلی محتاج این است که شخص اوضاع ادوار مختلفه را با هم مقایسه کند ولی تا قرن اخیر به واسطه کمی تعداد این ادوار پیدا کردن قوانین عمومی آسان نبود یعنی عدم امکان تطبیق دیالکتیک بر عقاید ادوار مختلفه باعث این دسته بندی در فلسفه بوده است.

علم و فلسفه هر دو برخلاف مذهب که بوسیله عقیده کار می کند، می خواهند به وسیله استدلال به کنه حقیقت و ماهیت هستی شناخت حاصل نمایند. عقاید مختلف و متعدد را که بطور کلی در فلسفه پیدا شده است می توان به سه دسته تقسیم نمود به این ترتیب:

۱- ماتریالیسم Matérialisme ماده گرایی.

۲- ایده‌آلیسم Idéalisme آرمان گرایی.

۳- آگنوس‌تی‌سیسم Agnosticisme لادری [نمی دانم].

دسته نخست کاملاً مادی و دور از هرگونه خیالبافی و توهم بوده و کاملاً طرفدار منطق و علت و معلول می باشند.

دسته دوم از منطق و استدلال بدورند و حرکت را بر ماده دانسته و در واقع برخلاف ماده گرایان فکر و روح را مافوق می دانند و این عقیده در بازپسین مراحل به «خداپرستی Theisme» منتهی می شود. دسته سوم نه گرایشی به این و نه بستگی به آن دارند، عقاید و بینش‌شان نه مادی است و نه آرمانی و ایده‌آلیستی، لیکن اینان نیز از دیدگاه خویش نقشی مثبت را ایفا می نمایند و آن اینکه به گمان خود می



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خواهند این هر دو عقیده را یک جا همبسته کرده و الفت دهند. «کانت Kant» از برجستگان و پیشروان این مسلک می باشد.

در مشرق زمین نیز چنین تقسیم بندی و دسته سازی ای وجود دارد، لیکن برحسب موقعیت های خاص طبیعی، نژادی و غیره نفوذ دین و مایه سازی آن در تقسیم های شرقی نقش و مدخلیت افزونتری دارد. سه دسته شرقی در فلسفه عبارت است از:

۱- متکلمین که طرفدار ارتباط استدلال و منطق با شرع و مذهب می باشند. از میان اینان فرق و دسته های زیادی برخاسته که اختلاف ها و بینش هایی کاملاً متفاوت ابراز نموده اند. دسته هایی از متکلمین روشی همچون ماتریالیست های اروپایی داشته اند و فرق بزرگشان عبارتند از **معتزله، اشاعره، امامیه** و **تفسیریون**.

۲- حکما که پیرو و تابع فلسفه **ارستو** و **افلاتون** بوده و از آن نوع «**افلاتونی Platonisme**» پیروی داشته اند که مکتب **اسکندریه** ساخته و پرداخته بود. اینان عبارتند از: **مشائیان و اشراقی ها**.

۳- عرفا و متصوفین که به «**کشف و شهود Intuitionisme**» ایمان داشته و استدلال و منطق و تعقل را برای دستیابی به حقیقت و واقعیت کافی ندانسته و می گفتند با ریاضت و تزکیه نفس می توان به حقیقت دست یافت.

از سویی این زمان نهضتی درباره مذهب در گرفته است و پیشروان مذهب هایی همچون: یهودی، مسیحیت و اسلام ادعا می کنند که علم جز دین چیز دیگری نیست و برای اثبات این ادعا دست به تفسیرها و استدلال هایی می برند که به واقع بسی کودکانه بوده و نتیجه ای کاملاً معکوس از آنچه توقع دارند عایدشان می کند. البته این روشی نو و ابداعی برای این کسان نیست چون اسلاف آنها در کار بسی پیش قدم بوده اند.

۵- این بحث فشرده آخرین فصل از کتاب «**پسیکولوژی**» می باشد. خوانندگان برای شناخت علوم و صنایع مستظرفه و قوانین اخلاق به آن کتاب رجوع کنند. چون در نخستین قسمت های این کتاب از هنرها مبسوطاً بحث شده به همین جهت از تحلیل هنری در این قسمت صرف نظر گردید.

کسانی که مایل به آگاهی های وسیع تری در زمینه بحث های این بخش باشند می توانند به کتاب «**تاریخ تحلیلی ادیان و مذهب در جهان**» جلد یکم و دوم رجوع کنند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۱- شک ورزی

زایش از شک درباره مذهب، شک دیگر درباره قوانین و علم،

گسترش شک ورزی، شک های علمی، تردید درباره

تمدن، ارزش شک در مسایل، کاوش در اوهام

طرح و اندیشه درباره این مسأله، یعنی با دانستن و آگاهی به این که معتقدات مذهبی پندارهایی بیش نمی باشند، خود موجب شک هایی دیگر و طرح پرسشی که نمایاننده و آشکارگر این سؤال باشد می شود، بر این مبنا و پایه که آیا سایر مفاهیم و نمودارهای تمدن نیز که ما برای آنها یک ارزش و مقامی قایلیم و زندگیمان نیز خارج از حیطة و سلطه و نفوذ آنها نیست از همین نوع محسوب می شوند؟ و آنها هم پندارها و اوهامی هستند؟

آیا قوانین و اصول سیاسی و اجتماعی که برای سامان بخشیدن و انتظام به مناسبات و امور اجتماعی معمول است و از آنها سودجویی می شود جمله در ردیف پندارهایی همچون اوهام مذهبی می باشند. آیا این اصول و قوانین که مناسبات و پیوندهای جنسی را میان زن و مرد محدود کرده و تحت نظامی خاص در می آورد و این تحمیل تمدن که ارتباط های جنسی و شهوانی را از یک حالت بدوی و بی قانون به این صورت حاصله متحول نموده است نیز از همان اوهام محسوب می شود؟

کشش این شک ورزی ها همچنان بر روش فوق امتداد پیدا خواهد نمود و حتی با گسترش و توان یافتن آن آمادگی پیدا خواهیم نمود تا درباره بدیهی ترین امور عینی نیز شک روا داریم، مثلاً پس از شک و تردیدهایی درباره قوانین اجتماعی و اصول سیاسی بی تأمل به این حد رسیده و پرسش خواهیم نمود که: آیا با ملاحظات عمیق تجربی و روش های عقلی و استدلالی، و سرانجام سودجویی از روش های علمی و تعقلی خواهیم توانست درباره واقعیت و حقایق خارجی نفوذ نموده و شناسایی حاصل نماییم - و آیا اصولاً این گونه ملاحظات اثری ثمربخش می تواند داشته باشد که موجب شود تا ما بیندیشیم که اینها جزو توهم و اوهام نبوده و در زمره حقایق راستین می باشند؟ همواره بایستی پیشرفت و ارتقا و جهش بسوی واقعیت عنوان آرمان و فرائر از آن هدف ما شناخته شود، هیچ چیزی نبایستی پیش گیر و رادعی درباره این گردد که ما را درباره انجام ملاحظاتی در خودمان مانع آید و موارد یا رویدادها و حوادثی هم نباید موجبات این امر را فراهم آورند که ما را درباره انتقاد حتی انتقاد و خرده گیری از فکر و اندیشه خودمان باز دارد. بدون باز پس نشینی و بیم و امیدهایی که از شک ورزیدن پدید می شود، لازم است با دقت و پژوهش کاوش هایی



گوناگون در زمینه های مختلف انجام دهیم تا قادر آییم نتیجه‌ای راستین برای بنا و برقرار نمودن یک وجه تبیین و نظریه کلی برای هستی و عالم وجود فراچنگ آوریم. ما با یقین و قطعیت اعلام می داریم که حاصل این کوشش ها و زحمات بی نتیجه و پی بر آب نخواهد بود، بلکه امیدبخش و نوید دهنده می باشد. حال هرگاه به تمام آنچه که امید و انتظار داریم فرا نرسیم، لاقلاً به یک قسمت از آنها دست خواهیم یافت. لیکن بحث و گفت و گو درباره چنین موضوع ها و مسایل دشواری که هر کدام در حد خود بسی وسیع و دامنه دار می باشند هر یک مستلزم بحثی جداگانه و پرداختن کتابی مستقل خواهد بود و من تنها در این نوشته کارم را محدود به بررسی یکی از این اوهام، یعنی پندار مذهبی می نمایم.

۲- ارزش فرضی مذهب

دلایل مخالفین، لزوم توجه به آنها، دین و قوانین آن برتر از قانون، فقدان مذهب انهدام تمدن و بازگشت به توحش می باشد، مذهب ماده مُسکن توده، مذهب سد غرایز، بی ثمری علم و دانش نیار معنوی بشر

اکنون دگرباره هنگامی است که گوش به مخالف خوانی فرا داریم و به کسانی که با تردید به استدلال ها و گفته های ما گوش فرا می دارند، فرصت و وقت آن را بدهیم تا با ایرادها و انتقادهای خود ما را از ادامه این روش و این موضوع برحذر دارند و در واقع متوجه به کاری که بدان اندیشه را بکار واداشته‌ایم بنمایندمان:

«می توان این گونه به صراحت ادعا نمود که شور و اشتیاق به درک و کشف مبهمات و ناپیدایی ها تحت عنوان کنجکاوی در نهاد همگان هستی و موجودیت دارد، و بر این مبنا علاقه به باستان شناسی که خود نهادهای کنجکاوی را به دنبال می کشد نیز پدیده‌ای است که در اغلب کسان یافت می شود. حال هرگاه از این کاوندگان و باستان شناسانی که با کندن و گود نمودن و نقب زدن های خود سعی می ورزند به نکات مبهم و تاریک سرگذشت بشری پی برده و آگاهی جویند، کسانی نیز یافت شوند که حس نمایند حفاری ها و خاک برداری های علمی آنها ممکن است در خانه های مسکونی مردم تزلزل و خرابی‌ای بوجود آورد و در نتیجه موجب ویرانی و به خطر افتادن جان گروهی گردد – آیا باز هم بایستی بکار خود ادامه دهند؟ در برابر این پرسش بطور قطع پاسخ منفی خواهد بود و از این کار خود که موجب خسارت های مالی و جانی را برای عده‌ای فراهم می آورد دست خواهند برداشت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

معتقدات و اصول مذهبی دستورات و قوانینی مقدس می باشند و همچون نیستند که هر کسی بتواند بی پیشگیر و مانعی درباره آنها نقادی و کاوش و اظهار نظر بنماید. مذهب همچون ستونی سترگ و عظیم است که تمدن با تمام قدرت و فراخی اش بر آن بنا یافته و حافظ و نگاه دارنده نظام اجتماعی و شیوه اخلاقی است. برای برقراری این نظام و هماهنگی و تعادل در جامعه لازم می آید که اکثریت و توده مردم به این اصول و معتقدات ایمان داشته باشند، توده مردم بیش از آن که به قوانین تمدن و اصول فرهنگی تمکین کننده و اعتقاد ورزند، از سنن و رسوم عقاید مذهبی پیروی می نمایند. حال هرگاه بر اثر حفاری ها و پژوهش های علمی درباره منشأ مذهب و ارزش آن و نقادی درباره معتقدات و اصول وابسته به آن اهت و ارزشش را در نظر مردم به پستی فرو کشیم و با دلایل علمی و براهین عقلی فقدان موجودیت خدایی عادل و مهربان و ترساننده را به آنان بنمایانیم، بدان گونه که به آن معتقد شوند و شناخت حاصل نمایند که نه خدایی وجود دارد و نه بهشت و دوزخی، و نه جهانی دیگر را حقیقتی است و نه پاداش و کیفری واقعیت دارد، آنگاه که توده دیگر پای بندی نسبت به قوانین و تمدن را فراموش نموده و می کوشد تا با بی قانونی سلوک نموده و از تمامی سوانق غیر اجتماعی و اولیه و بهیمی خود بی پروایانه تمتع و لذت برد.

آن هنگامی که دیگر ترس و بیمی از مبدئی فوق طبیعی که قهار و مهربان باشد از میان برود، جهان تاخت گاه مردمی می شود که بی پروا در کمال سخت کوشی و پای مردی برای ارضای پست ترین غرایز خود هیچ مانع و جلوگیری نمی یابند و می کوشند تا همه چیز را در اختیار گرفته و بر همه کس تسلط یابند. بر اثر چنین اوضاع و احوالی یک باره تمدن و فرهنگ دگرگون و زیر و زبر خواهد گشت. حاصل و پدیده هزاران سال کوشش و کاوش نسل های بی شماری یک سره به باد خواهد رفت و هرج و مرج و آشوب جای نشین نظم و انتظام، و انسانیت و تمدن جای به حیوانیت و توحش می دهند.

حال هرگاه بتوان از لحاظ عقل و استدلال نیز دین و مذهب را فاقد ارزش های عقلی و علمی برشمرد و این مسأله را ثابت هم نمود باز بایستی و لازم است که چشم بر این حقیقت فرو بسته و آنرا واژگون نمایانند. بایستی از این رهگذر بی توجه به عقل و استدلال گذشت و زبان را از پراکندن این معنا که مذهب تنها عبارت است از اصولی تعبدی که تنها مشتی اوهم را در بر دارد بازداشت، و از فلسفه مماشات و چنان وانمودن که اینها حقایقی هستند پیروی نمود - چون این راه و روشی است که نفع همگان را تضمین و تعهد می کند.

از سویی دیگر آسیب دیدن و از میان رفتن این عقاید و اصول، گذشته از آن که خطرهای عظیم و جبران ناپذیری که در فوق به آنها اشاره شد ایجاد می نماید، در بردارنده نوعی دشمنی و بی رحمی نیز بشمار می رود، دشمنی و بی رحمی نسبت به میلیون ها نفر از مردم بینوا و بیچاره که مذهب تنها وسیله تسکین خاطر و تسلاهی دردهایشان بشمار می رود و این بیچارگان و حرمان زدگان زمانهایی بس دراز است که آسایش خاطر و نوعی امیدواری تسکین بخش را در لابلای این معتقدات جست و جو نموده و از آنها



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برخوردار شده‌اند. اکنون شما چگونه و بر چه موازین و دست‌آویزی می‌خواهید این پناهگاه و تکیه‌گاه را از آنان بازگیرید، باز گرفتنی که چیزی نیز بجای آن واپس داده نخواهد شد تا گودالی ترسناک را که ناگهان در زندگی و فکرشان باز می‌شود تا اندازه‌ای پر و جبران ضایعه آن فقدان را بنماید.

در این باره جملگی اتفاق نظر داریم که علم و دانش تا این زمان که در آن ملاحظاتی می‌کنیم کاری مهم و شایان توجه انجام نداده است؛ یعنی به آن نوع پیشرفت‌ها و گره‌گشایی‌های قانع‌کننده‌ای که بتواند نوعی اطمینان خاطر و آرامش و تسکین برای بشریت به ارمغان آورد دست نیافته. هرگاه ترقیات و پیشروی‌هایی نیز نموده باشد و یا در آینده با نیروی حدس و گمان بتوان به آن نسبت داد باز آن قدر نیست که برای بشر کافی بوده و بتواند برایش کمکی شایان توجه فراهم آورد. وانگهی بشر تنها وابسته به علم نیست؛ علم به تنهایی هرچند هم که در فراخ‌نای طبیعت و قلمرو خود گسترش یابد قادر نیست تا نیازمندی‌های عمومی بشری را برطرف سازد. آدمی حواجی و نیازهایی دیگر نیز دارد که علم با آن سردی و خشکی و نفوذ ناپذیری و حالت غیر قابل انعطافش قادر نیست جای آنها را پر نموده و قانع سازد، و به راستی این مسأله برای من بسیار شگفت‌انگیز و اعجاب‌آور است که روان‌شناسی که تعالیم و اصل آموزشش همواره بر این مدار بوده که در جریان زندگانی آدمی نقش هوشمندی و تعقل همواره نسبت به غرایز و سوانق حیوانی نقش درجه دومی را دارد، اینک بر آن باشد که برخلاف آموزش‌ها و اصول عقایدش بخواهد این تنها وسیله ارزشمند و گران‌بهای ترضیه تمایلات را از بشر گرفته و بجای آن شیوه‌ای عقلی و علمی را جایگزین سازد. در حقیقت کسی که در شخصیت آدمی قسمت هوشمند وجود را تحت الشعاع غرایز غیر اجتماعی و بهیمی دانسته و با دلایل و براهینی بی‌شمار با کمک به مثال‌ها و شواهدی این نظر را اثبات نماید، بعید و شگفت می‌نماید که برخلاف اصل موضوعه خود بر آن باشد تا وسایلی انگیزد که قسمت هوشمند و عقلی وجود بر قسمت احساسی و عاطفی پیروز آید.»

۳- پاسخ به انتقادات

چگونگی دلایل مخالفین، سخت‌پایی در برابر انتقادات، زیان

مداومت روش کنونی تمدن در برابر مذهب، اجتماع

برکنار از زیان‌های فرضی حاصل از نفی

مذهب، پیشروان گذشته، روش علمی

من، افزوده شدن اصل روانی

دلایل و مخالف‌خوانی‌هایی که از جانب دین‌گرایان و مذهب‌گرایان و مذهب‌پرستان درباره لزوم و

پای‌برجایی معتقدات و اوهام می‌شود ملاحظه نمودیم. البته هرچند گروهی زیاد بر علیه من شوریده و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ناروایی های بسیاری هم به من نسبت داده‌اند، لیکن من به هیچ روی در برابر این روش های ناسنجیده و تعصب ها و سخت پایی ها ناخرمدانانه پشت خم نمی کنم - بلکه حاضرم با کمال توانایی از مخالفت ها حتی دلایل مخالفین و کژ روان و نادرست اندیشان به سود ایده و نظر خود سود و بهره برم. من با کمال وضوح و روشنی و آشکارایی از این اصل دفاع نموده و با براهین عقلی و تجربی ثابت می نمایم که هرگاه روش کنونی تمدن نسبت به مذهب حفظ شود و به همین نسبت فعلی، پندارها و اوهام را در پناه خود گرفته و به دنبال بکشد زیان ها و ناسودمندی های آن بسی افزون از آن خواهد بود که بی دریغ محکومش نموده و رشته ناتوانش را یکباره بگسلاند.

البته با گسترش موضوع و سوی هایی فراوان که دارد سرگردانم تا از چه قسمتی ابتدا نموده و برای پاسخ گویی از کجا شروع نمایم. اما شایسته این است که به پاسخ از این مرحله آغاز کنم، و نوعی اطمینان همراه با تأکید ابراز نمایم که این روش و عمل مطلقاً و بی هیچ شکی از آن گونه خطرهایی که در قسمت فوق بدان اشاره شد و بسی جنبه اغراق و زیاده گویی داشت خالی و مبرا می باشد.

اینجا و در این مرحله دیگر با امری صریح و اساسی روبرو هستیم و به هیچ وجه موضوع اغراق و زیاده روی در مبانی عقلی و علمی نیز در میان نیست. هرگاه همان گونه که منتقدین و مخالفین من درباره مردم قضاوت و داوری می کنند و من خود نیز به این داوری آنها ایمان دارم باشد، هیچگاه نبایستی مترصد این بود که خطری از جانب من ایمان داران را تهدید نماید، یعنی در واقع با توجیه و تفسیری که مخالفینم از مردم و توده به عمل می آورند، این مسأله که مومن و متدینی واقعی و پرهیزگار، ایمان خود را از دست بدهد موضوعی ناباور بشمار می رود.

از سویی دیگر در این باره من هنوز قضاوت صریحی ننموده‌ام، تا به حال تنها بر آن بوده‌ام که مبانی و سرچشمه های مذهبی و انگیزه های رسوم و سنن و آداب و مناسک مذهبی و خرافی را آشکار سازم و در واقع آنچه که گفته شده تا به حال بوسیله پیش قدمان و کسانی دیگر که درباره چنین مسایلی صاحب عقیده و دارای صلاحیت خاص می باشند به نحو کاملتر و رساتری ابراز گشته است، البته چنین اشخاصی نادر و کمیاب نمی باشند و در تمام ادوار، به ویژه زمان ما و سال هایی نزدیک به عصر ما بسیار بوده‌اند و همه به عقاید و نظرات و تئوری هایشان آشنایی دارند و من لزومی نمی بینم تا اینجا از آنان همراه با گفته هایشان نقل کنم. اصولاً من به هیچ روی نمی خواهم وسایلی برانگیزم تا خود نیز در زمره آنها شناخته شوم. روش من روشن و دور از هیچگونه مبارزه جویی و کین ورزی و آلاینده گی های دیگر است. در حقیقت روشی علمی است و من برای خود دورادور حد و مرزی معین کرده‌ام. البته انتقادها و خرده گیری هایی که نسبت به مذهب و معتقدات وابسته به آن در طول تاریخ بوسیله فلاسفه و دانشمندان و معتقدین به عمل آمده است در دستگاه خاص من نیز آن جمله کم و بیشی به تفاوت وجود دارد، لیکن آنچه که قابل توجه است اینست که من به گفته ها و انتقادها خرده گیری های گذشتگان یک مبانی روان شناسی افزوده‌ام، و در واقع می توان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گفت که آنها را مورد تحلیل قرار داده و آنالیزه نموده‌ام. روش من خود دست به انتقادی در آن انتقادها یازیده و آنچه را که درست ولی فاقد دلایل و براهین علمی بوده در کسوت مدون عقلی بر مبنای روان شناسی آراسته کرده است و از همین رهگذر است که جنبه‌ای نو داشته و تازه به نظر می‌رسد. البته به این مطلب نیز اذعان دارم که نیاستی با افزوده شدن این اصل یعنی همین مبنای روانی بر دستگاه‌های انتقادی پیشین انتظار داشت که به آنچه که گذشتگان باز نرسیده‌اند دست یافته و بتوانیم آن چنان که بایسته است از عهده انتقاد برآییم. با این اعترافی که در این خصوص کردم ممکن است کسانی در مقام این پرسش اعتراض آمیز برآیند که پس چگونه من به موضوعی بدین وسعی و مشکلی دست برده و اقدام نموده‌ام در صورتی که بی تأثیری آن برای خودم مسلم بوده و حتی بدان اعتراف نیز می‌نمایم، البته این موضوعی است که درباره‌اش توضیح خواهم داد.

۴- من و پسکانالیز

زبان‌برنده واقعی در طرح این مسایل کیست؟ مخالفت‌ها و انتقادها، هجو

و تمسخر، پایداری در برابر دسیسه‌ها به خاطر پیروزی حقیقت،

تضییقات قرون وسطایی آزادی‌گفتار در عصر ما، کشورهایی

همچون دوران قرون وسطی، من مبدع روانکاوی هستم،

روش روانکاوی، بدبینی به روانکاوی،

روانکاوی، روش علمی

حال بایستی واقع‌بینانه ملاحظه نماییم که آیا در واقع چه کسی در این میان مورد صدمه و خسران واقع می‌شود. تنها کسی که هدف خسران واقع می‌گردد و اثر این نوشته‌ها را می‌بیند خود من هستم. من خود را برای شدیدترین و بی‌پرواترین و حتی گستاخانه‌ترین و ناپسندترین انتقادها و اتهامات و توهین‌ها حاضر کرده‌ام. من آماده‌ام تا آماج تیرهای انتقادگران کژرو و متعصب و مغرض قرار گیرم و یقین دارم که مرا به بی‌دانشی، کوتاه‌فکری و عدم درک منافع اجتماعی و موقعیت متهم می‌نمایند. اما لازم است به این امر نیز اندک توجهی معطوف داشت. این گونه هیاهوها و سخت‌پراکنی‌ها برای من اهمیتی چندان ندارد، برای کسی که از آغاز کار، یعنی از همان اوان جوانی به گرایش و وادگی مردم خوگر شده است و سالیانی دراز به تصدیق و تکذیب، خوش‌گویی و مخالف‌خوانی عادت کرده و به آنها اهمیتی نداده است، اینک چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد که هنگام پیری او را معرضانه انتقاد کنند، البته کلمه انتقاد به جا نیست بلکه بایستی گفته شود توهین و هجو نمایند. این روش‌ها دیگر برای کسی که به سالمندی باز رسیده و دیر یا زود از قید محبت و دشمنی اطرافیان می‌رهد به هیچ روی قابل توجه نیست، بلکه آن چه اهمیت داشته و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قابل دقت می باشد این است که از حقیقت جدا نیفتاده و آنچه که مطابق با موازین علمی و عقلی است بیان و گفته شود.

هرگاه چنین مواردی در قرون تاریک میانه اتفاق می افتاد مسأله کاملاً به شکلی دیگر برگشته و برگزار می شد. در آن ادوار این گونه انتقادات و شکل بسیار خفیف تر آن موجب محاکمه و تکفیر و بالنتیجه اعدام و شکنجه های دور از انسانی می گشت و این موقعیت را برای شخص شکاک یا انتقاد کننده پیش می آورد تا با مسافرت به آن جهان کاوش ها و ملاحظاتی شخصی به عمل آورد. من بار دیگر به این امر اشاره می نمایم که آن دوران سیاه و مظلوم سپری گشته و در عصر ما چنین نوشته ها و انتقادهایی به ویژه که دور از هرگونه آلودگی های تعصب و ورزانه ای بوده و بر موازین عقلی و علمی نیز استوار باشد برای نویسنده ای چنان خطراتی را به بار نخواهد آورد.

البته ممکن است کشورهای یافت شود که برای چنین نویسندگانی مقامی نشناسند و نسبت به آنها اعمالی نظیر روش های قرون وسطایی معمول دارند، و یا از ترجمه و انتشار بعضی کتاب ها جلوگیری نمایند، و چه بسا این اعمال در کشورهای انجام گیرد که شکی درباره برتری و اعتلای فرهنگی خود نداشته باشند؟! به هر انجام هرگاه کسی حقیقت و واقعیت را انتخاب نمود و بر آن شد تا خود را برای اعتلای حقیقت و ثبوت و بر حق بودنش وقف نماید و وسایلی برانگیزد تا در راه ایده خود پیش رفته و نمونه ثبات قدم و بی اعتنایی به تهدیدها و بی مهری سرنوشت شناخته شود لازم است تا خود را برای هرگونه ضایعه و حادثه ای که متضمن زیان های مادی و معنوی می باشد آماده بنماید و از هر نوع ناسزاگویی و هرزه درایی و توهین و تهمت نهراسد.

پس از توجهی به مطالب فوق اینک می توان به طرح مسأله ای دیگر پرداخت. من از خود سؤال می کنم که آیا ممکن است انتشار و پخش این نوشته ها موجب زیان و خسران برای چه کسانی را فراهم می آورد، و آیا اصولاً ممکن است دربردارنده زیان برای کسی بشود؟ در این مقام می گویم که ممکن است متضمن و محتوی زبانی باشد اما لازم است گفته آید که این زیان دامنگیر فرد و شخصی نمی شود بلکه متوجه دستگاه و مکتبی می شود که طرح چنین مسایلی را ایجاب نموده است - یعنی مستقیماً متوجه دستگاه و دبستان «پسی کانالیز» می گردد.

هیچ کس منکر این نیست که من بنیانگزار و بوجود آورنده پسی کانالیز می باشم، کسی که به اندازه کفایت موجبات جلب بدبینی و نفرت و انزجار مردم را فراهم آورده است. حال هرگاه از جانب من چنین اظهاراتی بشود و دست به نوشتن و نشر عقایدی بزنم که مخالف با سنن مرسوم و مورد قبول مردم و برخلاف جریان فکری عصر باشد طبعاً افراد احساسات مخالف و تند خود را که در واقع عکس العملی در برابر گفته ها و عقاید من می باشد، از من متوجه به پسی کانالیز خواهند نمود. آنها با روشی قهرآمیز و دشمنی آور خواهند گفت که پسی کانالیز نیست با این شتاب عجولانه ما را تا به کجا خواهد کشید. اینک با طرح این مسایل



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چهره راستین این دبستان روان شناسی نمایان می گردد و همان گونه که پیش بینی نموده بودیم وسایلی فراهم می آورد تا ما را به انکار مقدسات و سنن و عقاید کهن واداشته و این نکته را تلقین نماید که خدایی وجود نداشته و هر اصل اخلاقی و مذهبی مسأله و پدیده‌ای بی ارزش و ناراست است. برپا کنندگان این مکتب برای اینکه ماهیت و چگونگی مقاصد و هدف های خود را پوشیده دارند این شکل می نمایانند که پسی کانالیز تنها مکتبی است علمی که می خواهد در اصل و منشأ بیماریهای روانی تحقیق و کاوش نموده و موجب اعاده صحت بیماران و مبتلایان گردد، و به هیچ عنوان درباره پیدایش و تکامل جهان و مسایل فلسفی قصد اندازی نداشته و نمی تواند هم که داشته باشد.

در حقیقت این گفت و گوها و مخالف خوانی ها در برخی از همکاران من که در قسمت مذهبی توافقی و هماهنگی با نظرات من ندارند بی تردید اثر ناخوشایند و مثبتی خواهد نمود. البته این تأثیر موجب تشمت و تفرقه هایی را موجب می شود، لیکن روش من یعنی پسی کانالیز بسیاری توفان های شدیدتر از این را نیز تحمل نموده است، بدون آنکه خللی در بنیان و شالوده محکم آن وارد آید. همان گونه که تا به حال در برابر حوادث و رویدادهایی نظیر انتقادهای مذهبی در زمان حال استقامت ورزیده بعد از این نیز همچنان پایداری نموده و برپا خواهد ماند.

روش پسی کانالیز روش و شیوه‌ای است که مبتنی بر اصول علمی و قواعد کاوش های تجربی می باشد. روشی است بی طرفانه که می توان آنرا به نوعی حساب دقیق همانند نمود. هرگاه دانشمندی متخصص در محاسبات فیزیکی، با استفاده از محاسبات دقیق علمی کشف کند که عمر زمین در موقع معینی بسر آمده و بالنتیجه نابود خواهد شد مردم از اینکه این تمایلات تخریبی را مستقیماً به خود حساب نسبت دهند و به موجب آنکه نتیجه این محاسبات برخلاف میل آنان بوده است درصدد نفی و تخطئه دانش حساب برآیند، بدون تردید مسلم است که دچار وقفه و تأمل خواهند شد - چون روش آنان به اندازه‌ای آشکارا نادرست است که حتی احساسات نیز نمی تواند آن را بقبولاند.

تمام نکات و دقایق و بحث هایی که تا به حال توسط من انجام گرفته و مدار آنها نیز بر اصل انتقاد و بر علیه ارزش واقعی و راستین مذهب بوده است، نیاز و احتیاجی نسبت به دلایل پسی کانالی تیک نداشته است. این مطالب را خیلی بیشتر و پیشتر کسانی دیگر بسیار وسیعتر بیان کرده‌اند. بسیاری کتابها و رسالات و مقالات قبل از آنکه روش پسی کانالیز معمول و رایج گردد نوشته و منتشر شده است. حال هرگاه بوسیله این روش نو بتوان دلایلی جدیدتر و محکمتر بر عیله ارزش نادرست دین و مذهب بدست آورد این چه ارتباط و پیوندی با خود روانکاو می تواند داشته باشد. در حقیقت دین گرایان و مذهب دوستان نیز می توانند از این روش، یعنی پسی کانالیز به سود ایده ها و عقاید خود سودجویی نمایند و از این مکتب برای آشکار کردن و نشان دادن اهمیت تأثیری مذهبی استفاده های شایانی حاصل کنند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۵- ناموفقیت مذهب

موفقیت محدود مذهب، نقش مذهب در سرکوبی غرایز اجتماعی،

موقتی بودن و محدودیت نفوذ مذهبی، عاملی که در طول

تاریخ با تمام امکانات موفقیتی بدست نیاورد،

ناراحتی های حاصل از تمدن، بدینی

و دشمنی نسبت به تمدن،

ایراد مخالفین و

بی‌بنیانی آن

ایرادها

پس از گزارشی که معترضان میان این بخش پیش آمد، اینک دنباله مسایل و مطالبی را که گذاشتیم از سر خواهیم گرفت. البته بی هیچ چون و چرایی اذعان می‌کنم که مذهب عاملی بوده است که در ادوار و اعصار گذشته و تا اندازه‌ای به نسبت نفوذ گذشته‌اش در این زمان مصدر خدمات و کامیابی‌هایی برای اجتماع بوده است. در حقیقت مذهب نقش مهمی در سرکوبی و واپس زدن تمایلات غیر اجتماعی و غرایز مخرب داشته که نمی‌توان از ارزش آن چشم فرو پوشید. اما متأسفانه این نقش که در طول تاریخ به توالی از قدرت عملی و نفوذش کاسته شده نتوانسته است دوام آورده و همان گونه پایداری ورزد.

هزاران سال و صدها قرن است که مذهب فرمانروای مطلق و خودکامه جوامع و گروه‌های بشری بوده است و بدون تردید هر آنچه را که قادر بوده و هرگونه نیرویی که داشته بکار برده تا موفقیتی حاصل کند و مسلماً هرچه که قادر بوده برای این موفقیت کوشش نموده است. اصولاً هرگاه دین توانسته بود و آن نیرویی را داشت که تاکنون، یعنی پس از گذشت هزاران سال لاف‌ل و وسایل نیک بختی و رضای اکثریت را فراهم آورد و در دوران زندگانی سعادت و خوش بختی شان را ضامن گردد، شورزدگی‌ها و نابسامانی‌های روانی شان را تسکین بخشیده و گذشت زندگی را برای آنان خوشگوار و آسوده سازد، و سرانجام تمهیدات و وسایلی برانگیزد که توافق و تفاهمی میان مردم و فرهنگ و تمدن بوجود آمده و توده از صمیم قلب و صفای باطن و آزادی اراده از آن پشتیبانی نمایند، نه بر آنکه هیچگاه بر چنین اصل کارساز و موافقی نمی‌شوریدند، بلکه حتی اندیشه‌های تغییر دادن اوضاع و برگرداندن خط مشی تمدن کنونی نیز در خاطر هیچ کسی گذر نمی‌کرد.

اما بدبختانه هنجار کار به این نظر آرمان‌گرایانه منطبق نمی‌شود و هرگاه از احتمالات و اگرها چشم فروبسته و به حقایق عینی و تجربیات کنونی توجه نماییم، متوجه خواهیم گشت که به هیچ روی کار و احوال برابر با احتمالات فوق نیست. تجربه‌ها و مشاهدات عینی زندگی صحنه‌هایی بس رقت‌زا و اندوهناک



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

را به ما نشان می دهند در این پهنه پر شور و غوغای محیط امروزی و دوران های گذشته نزدیک و دور، گروه های فشرده و توده های انبوهی از افراد را ملاحظه می کنیم که از این تمدن به تنگ آمده اند؛ بیچاره و نادرمان از پا در افتاده و ناتوان و رنج زده این باری را که بدان سخت دشمنی می ورزند دشوارانه به دوش می کشند. اما این ناتوانی و پذیرش تمدن و تمکین به آن جبری است. آنان هم و آرزویشان به این اندیشه متمرکز است تا به هر شکلی که شده از فشار این تمدن خود را رهایی بخشند. اینان با کمال تلاش می کوشند تا بر این عنصر پیروز آمده و با نفوذ در آن یا تغییرش داده و دگرگون نمایندش و یا یکسره آن را براندازند؛ حتی دامنه این دشمنی و عداوت گاه آن اندازه گسترش می یابد که می خواهند در خود نوعی توهم بیروانند، توهم به اینکه اصولاً آن را فراموش نموده و دیگر وجود چیزی را که مانع از ارضای غرایز و سواقت فطری شان می شود نیست و نابود انگارند.

کسانی نیز هستند که به گمان خود می خواهند این کینه ورزی توده را نسبت به تمدن، و این نابسامانی ها و هنگامه ها را به زعم خود توجیه کنند. اینان به این گونه ایراد می نمایند که: منشأ این اغتشاش و آشفتگی را بایستی در پیشرفت ها و جهش های علمی جست و جو نمود چون نفوذهای حاصله از اهمیت علم موجب شده است تا مذهب سستی گرفته و به این ترتیب قدرت علمی و نفوذ خود را بروی توده های مردم از دست بدهد، البته اینها دلایلی سست و بی بنیان است که تنها ممکن است در وحله اول که هنوز تفکر و دقت شروع به کاوش ننموده باشد درست جلوه کنند. اما با تمام این احوال اینها دلیل نمی شود تا از چنین ایرادهایی نیز ما به سود خود استفاده نکنیم.

به هیچ وجه نمی توان چنین ادعایی نمود که در دوران هایی که مذهب حاکم مطلق و فرمانروای خودکامه بوده است، مردم بهتر از این زمان زیسته باشند. بطور یقین بشری که به دوران قدرت کامل مذهبی می زیسته از حیث برجستگی های اخلاقی و محاسن و صفات انسانی برتر و شایسته تر از انسان امروزی نبوده است.

۶- نقد مذهبی

تغییر مداوم قوانین مذهبی، دست اندازی روحانیون، کشیش ها واسطه

خرید و فروش مهر و کین، لزوم گناهکاری برای رستگاری،

قوانین ثابت اخلاقی و بی اثری آنها در تهذیب توده،

علل سستی و بی نفوذی مذهب، بی باوری

مردم، سرچشمه انتقادات از طبقات

ممتاز و انتشار آن در افکار عامه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قوانین و دستورات مذهبی همواره در طول زمان موافق با مصالح و منافع قدرت مندان و صاحبان زر و زور تغییر یافته و مردم نیز شاهد این تغییر و دیگرگونی های ناهنجار بوده‌اند. روحانیون و کشیش ها و رؤسای مذهبی که بایستی حافظ و نگاهدارنده این قوانین بوده و با سخت کوشی مراقب انجام و مراعات آنها باشند، خود آلت مستقیم جرم بوده و به عنوان همکاری از امتیازات بیشتری برخوردار می شده‌اند.

رحمت و بخشاینده‌گی خدایی همچون ممری که زاینده ثروت و خواسته باشد برای کشیشان منبع درآمدی بشمار می رفت. اینان در برابر نذر و نیازهایی که از توده اخذ نمودند، واسطه‌ای میان قهر خدایی گشته و خدا را راضی می کردند که گناهان فلان کس را بیامرزد اشخاص بی ترس و پروا گرد گناهکاری و بزه‌گری رفته و مرتکب مناهی می شدند آنگاه برای فرار و گریز از مجازات و بادافره اعمال مذموم خویش و رهایی از عذاب وجدان و یا کیفر اخروی به دامان روحانیون آویخته و با پرداخت رشوه‌هایی که تحت عنوان نذور پرداخته می شد و سرانجام با دست آویز اعتراف به گناهان توبه می کردند. کشیش ها دلال و راهنمای معامله بودند و به خریدار رحمت، از جانب فروشنده و بخشایش گر آن اطمینان می دادند. کسانی که بدین طریق از گناهکاری برگشته و توبه می نمودند؛ با استفاده از تجربه اندوخته دگرباره با جرأت و دل آوری بیشتری به مناهی و نبردها مشغول می شدند.

اصولاً وضع بدان گونه می بود که برخی از دسته های مذهبی و فرقی چند اصل گناهکاری و بزه‌گری را لازم می شمردند. سنت پرستان روسی بر این پندار بودند که ارتکاب گناه برای کسانی که به رحمت و عفو و بخشایش الهی چشم داشته باشند اصلی ضروری و بایسته است. با این تفاسیل و عقاید این گونه استنباط می شود که در این صورت گناه و اصل ارتکاب بزه برای خدا فعل و پدیده‌ای شایسته و نیکو می باشد که مرتکب آن از مزاحم خداوندگاریش افزون‌تر بهره‌مند می شود.

البته بایستی متوجه این مسئولیت و تمهید روحانیون نیز بود که به این وسیله که در بردارنده امتیازهایی برای غرایز و امیال بشری محسوب می شد، پیروی و تبعیت آنان را نسبت به مذهب ثابت نگاه می داشتند و این تقریب امری آشکار است که کشیش ها و رؤسای مذهبی جز از این راه موفقیت‌هایی کسب نکرده‌اند.

با این وصف و توجه به نکات فوق و همچنین بدیهیاتی که هر کسی در اثر تفکرهایی به شکل عینی تجربیات و شناخت‌هایی حاصل می نماید، این نتیجه از مذهب مستفاد شده و بدست می آید که: صفات قدرت و توانایی، رحم و بخشندگی، دادگری و پاکی و بی‌آلیندگی تنها مختص به خدا می باشد – اوست که توانا و مهربان است و بشر ناتوان و گناهکار و بی‌اراده و سرگردان می باشد.

از سویی دیگر اصول اخلاقی و قوانین نیکو و موارد غیر اخلاقی و دستورات مذموم در هر عصر و زمانی به یک نسبت مورد حمایت یا مردودیت مذهب قرار گرفته است. پس هرگاه موافق با این شرایط اگر عملی را که مذهب در طول قرون و اعصار پسندیده دانسته و آن را برای سعادت‌مندی و نیک بختی مردم مناسب و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

عملی پنداشته، چگونه هنوز به نتیجه‌ای نرسیده و به موفقیتی دست یازی پیدا نموده است. به چه جهت توان این را نیافته تا تفاهمی میان مردم و تمدن برقرار کرده و با دستورات برگزیده و آسمانی‌اش جهت تسلط بر نفس را به آنان نیاموخته است؟! البته این موارد مسایلی است که برای صحت آنها تنها مشاهده‌ای بی طرفانه و دور از تعصب و گزافه‌گویی لازم است. بایستی با دیدی پاک از اغراض و اندیشه‌ای پیراسته از تعصبات به وضع جامعه و تمدن نگاه نمود تا به این اصل دست یافت که اثر مذهب در هدف‌های بسیار ناچیز بوده است. پس به این نتیجه خواهیم رسید که آیا در مورد لزوم و پایداری دین و مذهب در اجتماع به گزافه‌گرایی و مبالغه گرفتار نشده‌ایم – و در واقع آیا حق این را داریم تا بنیان تمدن را بر روی آن استوار سازیم؟

بایستی به این نکته بیندیشیم که به گفته مخالفین که اذعان دارند نفوذ مذهبی به روی مردم کاستی گرفته از چه جهت است، و برای چیست؟ البته همان گونه که متذکر شدیم از دلایل مخالفین می‌توان سودجویی برای اقامه برهان بر علیه خود آنها نمود. این مطلب تنها اندکی مستلزم ژرف‌اندیشی و غوررسی است و اگر کسی در این باره به این شیوه کمی فکر نماید، از لحاظ وضوح مطلب غیر ممکن است که به حقیقت دست نیابد.

همان قسم که اشاره شد هم اکنون این اعتراف و بازگویی را از مخالفین شنیدیم که مذهب قدرت و نفوذ خود را از دست داده و دیگر دارای آن نیروی فرو رونده در طبایع و مؤثر در نفس گذشته نمی‌باشد حال بایستی اندیشه نمود که آیا علل و یا علت این کاستی در نفوذ از کجاست. پس از غوری که بر مسأله بشود این نتیجه حاصل می‌آید که سبب این امر نه این است که وعده‌ها و بشارت مذهبی دیگر آن فریبندگی و شکوه گذشته را فاقد شده‌اند، بلکه موجب این است که دیگر این وعده‌ها باور نمی‌شود و مردم این بشارت‌ها را قبول نمی‌کنند.

البته ما به این امر اذعان داشته و این دلیل را قبول می‌نماییم که علت این تکامل فکری و تحول در شیوه اندیشه‌گری توده، جهش‌های علمی و تقویت طرز تفکر علمی در طبقات ممتاز جامعه است، و از همان گروه‌های فرا دستان اجتماعی است که انتقادات مذهبی و نقد مسایل و قوانین وابسته به آن شروع شده و در اثر نشر و انتشار میان توده مردم و اینکه متکی به استدلال و براهین می‌باشند تزلزلی در عقاید عامه ایجاد می‌نماید. این انتقادات با نشان دادن و آشکار نمودن نقاط و موارد ضعف فاحش و بی‌شماری که در مذهب موجود است؛ موجب می‌شوند که ایمان‌هایی که به دستوره‌های مذهبی و شرایع‌گروش دارند و آنها را دستورهایی مقدس می‌پندارند سست و ناباور گردد، و البته در این راه تجربیات توده که خود نیز به حال خمودگی و نوعی ترس بر اثر عصیان به سنن و رسوم کهن در وجودشان مضمّن است با این تحریک خارجی همکاری نموده و سبب سستی و کاستی نیروهای مذهبی را فراهم می‌آورند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۷- نقش تفکر علمی

عکس العمل علم در برخورد با مذهب، ناسازی علم با مذهب و جهش به پیش،
جبر تاریخی تکامل فکر بشری، تکامل و انهدام قهری خرافات و اوهام،
نقش پیامبرانه روشن اندیشان و دانشمندان، نقش و عکس العمل
توده مردم در برابر علم، گروهش توده به شیوه‌های علمی
عکس العمل توده نسبت به تمدن و شورش، مضار
سستی عقاید مذهبی، طرح حکومتی خودکامه
و مستبد، راهی بهتر برای تمدن

علم برای توجیه و تفسیر فلسفه جهانی و اصل هستی طرحی پرداخته و روشی معین و آشکار را
موجب می‌شود. علم آن هنگامی که با مسایل مذهبی روبرو آمده و مواجه می‌شود، نخست اندکی مکث می
نماید و به نقد می‌پردازد. اما این مکث و توقف نه بر اصل تردید استوار است و نه بر مبنای نوعی سازش،
بلکه تنها جهت ارزش‌یابی و حقیقت‌جویی انجام می‌پذیرد، سپس بعد از نقد و تعیین حدود کار خود با
توجه به جنبه‌های وهمی و غیر عقلی آن به سرعت در گذشته و به راه خود می‌رود.

تکامل و تحول فکری بشر بسوی به‌گزینی‌ها و تحولات شایسته‌تر، هیچ‌گاه از روش باز نمی‌ماند و
همواره به سیر خود ادامه می‌دهد هرچه این نیروهای علمی بیشتر بر توش و توان گردند، و عده کسانی که
در راه علم و دانش ره می‌سپارند فزونی گیرد، و اندیشه‌هایی که مدارکشان بر دلیل‌یابی‌های عقلی و علمی
استوار است زیاد شود به همان نسبت نقطه مقابل این نیروها کاستی و بی‌مایگی می‌یابند، یعنی با خوی
گری و تفوق‌های علمی، نیرویی عصیان‌آمیز بر می‌آید که قدرت‌ش بر علیه اصول تعبدی و ناباوری‌های
مذهبی دامن‌گیر می‌شود. در این فعل و انفعال، در این صحنه جدال‌آمیز تحول و ثبات یا تکامل و فرو
ایستی - نخست خرافات و اوهام و رسوم و سنن کهنه‌ای که فایده‌ای بر آنها مترتب نیست مورد حمله قرار
گرفته و فرو می‌افتد و آن‌گاه به دنبال آنها اصول و عقاید دینی با مرزهای مشترک بسیاری که با خرافات و
اوهام دارند اهمیت و اعتبار خود را از دست فرو می‌نهد.

از نقطه نظر مبارزه‌ای که با روشن‌اندیشان و دانشمندان می‌شود، کشور یا ملتی را نمی‌توان قهرمان
شناخت، یعنی قهرمانی که نظرات کلی تکامل را بدون پایداری و مقاومت بپذیرد یا پذیرفته باشد. همچون
که آمریکایی‌ها استادان را به جرم تدریس و آموزش اصل تکامل موجودات زنده از کرسی تدریس به میز
محاكمه کشیدند، کسانی بسیار را نیز می‌توان نمایاند که در نقاطی دیگر با این‌گونه نظرات و اصول که
مخالف با نص صریح معتقدات مذهبی و عقاید کهن و کهنه می‌بوده در مبارزه و جدال بوده‌اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از سویی دیگر بایستی به ارزش دانشمندان و اندیشه‌گران علمی واقف و آگاه شد و به نقش اساسی و عالی موجودیت ایده‌ها و نظراتشان اذعان آورد. به هیچ روی نبایستی این توهم و پندار نادرست و سخیف در اذهان رسوخ پیدا کند که این اندیشه‌ورزان و شناساگران بشری موجبات تهدید و تزلزلی برای تمدن محسوب می‌شوند. اینان نه بر آنکه نقشی منفی درباره اعتلای تمدن دارا نمی‌باشند، بلکه آن را اعتلا و عظمت می‌بخشند. اینان بجای دستورات و قوانین و سنن مذهبی که زمانی سامان دهنده مناسبات و نظم اجتماعی محسوب می‌شد و نقش پذیرا و آزادانه‌ای را فاقد بود، بی هیچ گونه شورش و عصیان‌آمیزانه‌ترین قوانین و دستورها و تعلیمات علمی و منطقی را جایگزین می‌نمایند و به همین جهت آنان یعنی این استادان و آموزشگران تمدن و مدنیت خود اصیل فرهنگ و تمدن شناخته می‌شوند.

لیکن بایستی از دیدگاه این منظر نقش تأثیری توده‌های وسیع بی‌سواد را نیز مطمح نظر و مورد دقت قرار داد، چون وضع آنان در قبال تمدن صورت و شکل جداگانه‌ای را شامل می‌شود. اینکه گفته می‌شود. نقش تأثیری توده‌های بی‌سواد در برابر تمدن، لازم است به کلمه تأثر، واژه عصیانگری و بی‌سلاحی را نیز افزود. اینها در واقع به حق این تمدن را دشمن می‌دارند - به خاطر اینکه قوانین و رسوم این تمدن آنان را سخت در مضیقه و ستم قرار می‌دهد، نسبت به آنان بیداد و تعدی می‌کند. در حالی که عده و گروهی به موجب همان قوانین و رسوم از بسیاری چیزها و منافع و سودهای سرشار و موقعیت‌های ممتاز برخوردار می‌شوند.

البته این بدیهی است که تا هنگامی که این مردم به وجود و هستی خداوندگاری ایمان دارند و با معتقداتی مذهبی سلوک می‌نمایند که به موجب آن معتقدات تحمل محرومیت‌های حاصله از تمدن برایشان مقدور گشته و تا اندازه‌ای تسکین می‌یابند، زندگانی برایشان آسوده‌تر و گذرانش بی‌حرمان‌تر است تا اینکه وجود خدا را انکار و به بطلان معتقدات آگاهی یابند. اما از سویی دیگر این امر نیز آشکار و بدیهی است که حتی اگر من نیز وجود نمی‌داشتم و این نوشته‌ها هم منتشر نمی‌شد، باز جبر تاریخ و اصل قهری تکامل کار خود را انجام داده و امثال من نوعی بسی بوجود می‌آورد. این مسأله هرگاه امروز روشن نشود فردا به آشکارایی خواهد رسید و مردم بی‌تردید و شک سرانجام به نادرستی و بیهودگی این معتقدات آگاهی خواهند یافت.

توده‌های وسیع مردم بسیار به آسانی و سادگی تحت تأثیر نتایج حاصله از تفکرات و اندیشه‌ها و آزمایش‌های علمی قرار گرفته و به همان آسانی نیز آنها را پذیرا می‌شوند، این فعل و انفعال و عمل بی‌آنکه اصول لازم اولیه را طی کند در آنها ایجاد می‌گردد، یعنی بدون اینکه ذهن و فکرشان جریان تکامل را بگذراند و بر اثر آن آمادگی قبول و فهم و شناخت اصول علمی را دارا شوند، حاصل اندیشه‌ها و تبعات علمی را قبول می‌نمایند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از سویی دیگر نیز لازم است که این مسأله بررسی شود. گفته شد که قوانین و دستورات تمدن به نفع عده‌ای اندک و زیان قشرهایی وسیع از توده مردم است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا این عصیان نسبت به تمدن و ناراحتی‌های حاصله از آن به چه شکلی ممکن است ارضا و تخفیف یابد؟ و آیا این حادثه قابل پیش بینی است که این مردم با انقلاب و عصیانی که به راه می‌اندازند به قتل و غارت ستمگران و سود بران از تمدن دست یازیده و به این وسیله دشمنی خود را نسبت به تمدن ابراز و ارضا نمایند؟

پس ارزش موجودیت مذهب را در این جا مطرح می‌کنند که: تنها عامل و تواناترین علتی که مانع بروز چنین حوادث و رویدادهای هولناکی می‌شود همان مذهب و معتقدات ویژه دینی است. تنها چیزی که مردم را از کشتار دیگران و قتل نفس باز می‌دارد این است که خداوند قهار و مهربان آنان را اکیداً از تخطی به جان هم و کشتن یکدیگر منع نموده و بشر را به کیفیهای سخت و شکنجه‌های مداوم و هول انگیزی در این جهان و آن دنیا وعده داده است.

پس اینک که مردم از ایمان مذهبی روی گردانده و دل برداشتند حالا که دیگر بوجود خدایی باور ندارند و تأکیدات و مناهای مذهبی برایشان اوهامی پوچ و بی‌مقدار جلوه گر است و دیگر از انتقام و عذاب او هراسی در خود راه نمی‌دهند و بی‌پروا به دنبال غرایز مخرب و بهیمی و ضد اجتماعی می‌روند، تنها بوجود آوردن قوانین و اعمال زور و توسل به نیروی قهریه بایستی از اینگونه اغتشاش‌ها و شورش‌ها بازشان داشت. پس بر این منوال بایستی در چنین اجتماعی سیستم و روشی در حکومت بوجود آید که مبتنی بر فرمانروایی قهری و بکار گرفتن قوانین جبری باشد باید قوانین موضوعه را با زور و فشار حمایت کرده و با اعمالی قهرآمیز مردم را وادار به تمکین نمود. به موازات این اعمال زور و قدرت لازم است محتاطانه و زیرکانه با تمهیداتی از جریان‌هایی که به روشن شدن فکر عامه کمک می‌نماید جلوگیری کرد.

هنگامی که در طرح مسایل و بحث در آنها مطلب به این جا باز رسد، خود به خود سؤالی مطرح می‌شود که آیا بایستی جریان بدان سان که در فوق اشاره شد سامان و سازمان یابد، یا اینکه با تجدید نظری میان مناسبات تمدن و مذهب می‌توان راهی اصولی و شایسته جست و جو نمود؟

برای آگاهی دین و قانون و علل نفوذ قوانین دینی و بی‌توجهی به قوانین مدنی و کشوری به «تاریخ ادیان - کتاب اول» رجوع کنید.

روش مذهبی یونگ و فروید و تشریح آن در کتاب اصول روانکاوی شرح گشته، بدان کتاب نگاه کنید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بشش هشتم:

درباره مذهب و تمدن

۱- آمیزش مذهب و تمدن

نتایج حاصله از تجدید نظر در مناسبات تمدن و مذهب، عکس‌العمل سنت گرایان، وضع احتمالی تمدن در قبال تجدید نظر، وظیفه تمدن و چگونگی موفقیت آن، موضوع قتل نفس و وجوب پیشگیری، نتایج حاصله از دگرگشتی و قتل نفس، تجویز آدمکشی قانونی، دور و تسلسل

از لحاظ اینکه در مناسبات تمدن و مذهب تجدید نظری بشود بی شک بایستی در انتظار دیگرگونی‌ها و اشکال‌های خاصی نیز بود. البته این اشکال‌ها ناراحتی‌های حاصله در برابر سنجش با وضع فعلی یا وضع قبل از تجدید نظر نمودن بسی ناچیز بوده و قابل گذشت می باشد. این مسأله صحیح است که این اصلاح و تجدید نظر ایجاب می نماید تا نظمی نوین برقرار گشته و بر اثر وقوع و فعلیت یافتن آن از خیلی چیزهای مأنوس صرف نظر گشته و در برابر بسیاری موارد ناآشنا نیز تمکین نمود. اما در هر حال این وضع نوین و استقرار آن سودش بسی افزون‌تر از زیان و کاستی آن می باشد. در ضمن لازم است این نکته را نیز در نظر آورده و به آن بیندیشیم که بدین وسیله از خطر و وقوع حادثه شوم و خطرناکی پیشگیری شده است. از تجسمش لرزان که با چنین اقدامی که مستلزم به دور افگندن بسیاری از سنن و رسوم کهن می باشد تمدن با خطری بزرگتر روبرو شود. در این جا بی مناسبت نیست از این موضوع و حادثه یاد کنیم که وقتی «سن بونی فاس» درخت مقدس ساکسون‌ها را برانداخت مومنین و روحانیون در انتظار وقوع حوادثی سخت و شوم بودند و به یقین به این امر باور داشتند که برای براندازندگان و جسارت کنندگان نسبت به درخت مقدس بلاهایی آسمانی فرو خواهد آمد. درخت مقدس از بن قطع شد بی آنکه هیچ حادثه‌ای نظم روش معمولی را بر هم زند.

تمدن برای نخستین بار وظیفه‌ای سنگین و بزرگ برعهده دارد که موفقیت در آن ایجاد کننده نظم اجتماعی و استقرار امنیت همگانی می شود، و این خود اولین گام و شاید مهمترین اقدام برای اعتلای تمدنی باشد که بایستی زندگانی گروهی را در پناه خود سامان بخشد. به آشکارایی هویداست که سود زندگانی اجتماعی، و اصولاً برقراری نظم و امنیت فردی و اشتراکی در این است که تمدن از قتل نفس سخت جلوگیری نماید، یعنی: قتل و کشتن کسانی که هدف کینه و دشمنی ما هستند، کسانی که در مقام ایذاء و ایجاد ناراحتی می باشند، آنانی که به مال و مکت ما چشم دوخته‌اند و یا به مال آنان حرص و آز بسته و در



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مقام آزار و اذیتشان می‌باشیم. هرگاه تمدن موفق به انجام چنین کار و استقرار همچو نظم و تحریمی نشود بایستی متوجه بود که زندگانی اجتماعی در مخاطره افتاده و نظم آن مختل خواهد گشت. در اثر قتل طبعاً دور و تسلسل انتقام جویانه‌ای بوجود می‌آید، بی‌تردید کسی که مباردت به قتل کسی نموده و دست خود را به خون فردی آلوده از انتقام کسان و وابستگان مقتول دور نمانده و نخواهد توانست مدتی مدید با غنیمتی که به چنگ آورده، و یا از آسایشی که بر اثر قتل کسی شاملش شده برخوردار یابد، بلکه آنگونه که می‌توان استنباط نمود خود نیز بزودی کشته خواهد گشت. هرگاه این قاتل بر اثر موقعیت و یا قدرت قابل ملاحظه و یا مواردی دیگر قادر شود که تا مدتی خود را از انتقام کسانی که ذی‌نفعند برکنار دارد و خود را از چنگ یک دشمن منفرد حفظ نماید، شک نیست که در برابر اتحاد عده‌ای که قدرت فرد فردشان به تنهایی از او کمتر و نیروی مجموعشان از نیروی فوق‌العاده او افزون‌تر است یارای مقاومت و پایداری نیاورده و از پای در خواهد افتاد.

هرگاه تمدن با قدرت و نیروی فوق‌العاده خود توان نیابد که نظم اجتماعی را برقرار نموده و وسایلی برانگیزد که به موجب آن از وقوع قتل و آدمکشی ممانعت به عمل آید، بی‌شک چنین قتل‌هایی آدمکشی‌های فراوان‌تری را به دنبال خواهد آورد و بر اثر دور و تسلسل انتقام جویانه‌ای سرانجام تمامی مردم در اجتماعات به جان هم فرو افتاده و این کشتارها که از نوع فردی به شکل گروهی و دسته‌جمعی تحول خواهد یافت دیگر نه تمدن و نه اجتماع و نه قانونی باقی خواهد گذاشت. یعنی وضعی بسیار اسفناپذیرتر از وضع فعلی کورس که خانواده‌ها مدام در حال جنگ و کشتار یکدیگرند بوجود خواهد آمد.

۲- چگونگی قانون

چاره جویی در اثر قتل نفس، اثر کشتارهای فردی و اجتماعی، نارضایی

و وسیله انگیزی، تحریم قانون آدم‌کشی و نقش قانونی مجازات،

اسناد تحریم قتل نفس به خدا و مذهب، اصل بشری در

پوشش متوهمانه، نفی جنبه تقدس و خدایی،

قوانین نخستین گام پیشرفت، محدودیت

قوانین مذهبی و ارزش قوانین مدنی،

چگونگی و سیر ارتقایی قانون،

ارزش قانون

حوادثی ناشی ناامنی، و اغتشاش‌هایی در اجتماع که پدید آمده از ضعف تمدن و بر مبنای قتل‌ها و کشتارهای متوالی می‌باشد اندیشه‌ها را در گروه و جمعیت به آن مشغول می‌کند، تا به چاره جویی‌گرد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هم آیند. این فقدان امنیت سرانجام به آن مرحله و اندازه‌ای می‌رسد که تمامی افراد از آن ناراضی شده و خود به خود در اجتماعی سازمان یافته‌تر جمع گشته و عکس‌العمل آنان نیز نسبت به ناامنی و کشتارهای گذشته تحریم اکید و قطعی قتل نفس می‌شود. اما همین اجتماع گرد شده و سازمان یافته از جهتی دیگر قتل و آدم‌کشی را تجویز می‌نماید، و این آدمکش نیز مجوزش استقرار قانون و جلوگیری از قتل نفس می‌باشد. یعنی همین جامعه مجازات قانون شکنان و کسانی را که از حد این تحریم در گذشته و با نافرمانی نسبت به قوانین ممنوعیت‌ها را مراعات ننمایند و اعدام تعیین می‌نماید. آنگاه است که دیگر قانون ابهتی یافته و ضامن اجرایی پیدا می‌نماید. دیگر قانون شکن از جانب کسانی که برگزیده گروه و ضامن اجرای قوانین می‌باشند، متخلف را به کرسی محاکمه کشانده و بر موازین عدل و مجازات حرمت قانون را حفظ می‌کنند.

با وجود این که دلایلی منطقی از لحاظ پسی‌کانالیز برای آدمکشی ارائه می‌شود، ما از ذکر و پرداختن به آنها در اینجا خودداری می‌کنیم. البته خداگرایان و مومنین مذهبی منع قتل نفس و آدمکشی را به خدا اسناد داده و آن را از دستورات مقدس دینی و آسمانی می‌داند بی‌آنکه هیچ‌گونه اندیشه‌ای بنماید که به اصل و مبنای آن پرداخته و به علل آن شناخت و معرفتی حاصل نمایند. تنها این‌گونه توجیه می‌شود که این قانون از منویات الاهی است و خدا هم چون بشرها از آدمکشی ناراضی بوده و حاضر نیست که انسان‌ها یکدیگر را کشته و از بین ببرند. به این ترتیب از طرف مردم پوششی بی‌اصل که به بردارنده اصل و حقیقتی نیست بر این اصل مسلم کشیده شده و این ممنوعیت را که به خاطر حفظ تمدن بوجود آمده در هاله مبهم و گنگی به خدا نسبت می‌دهند. از جانبی دیگر نیز نیروی اجرایی و مراعات این ممنوعیت را نسبت به حس مذهبی و اصل خداپرستی می‌نمایند.

اکنون به منتها و اصل مطلب رسیده‌ایم و از راه قیاس و تشابهی می‌توان به این مسأله دست یافت که چگونه با از دست دادن و در واقع از میان برداشتن استدلال و علمی اوهام دینی و خرافات، یا بی‌ارزش شناساندن پدیده‌هایی مذهبی نه بر آن می‌توان بی‌بروز هیچ‌گونه خطری از این مرحله گذشت، بلکه می‌توان مشاهده نمود که تا چه اندازه اجرای چنین ممنوعیتی بهتر عملی شده و توده مردم با شناسایی به علل و مضار و نتایج حاصله از آن نیکوتر آن را مراعات خواهند نمود. هرگاه در چنین مسایل و موضوع‌هایی روش خود را تغییر داده و اراده و خواست خودمان، یا قوانین منطقی و مستدل تمدن را که قهراً بوجود آمده و جبر تاریخ بر آن صحنه گذاشته به مشیت الاهی نسبت ندهیم و تنها به این اکتفا ورزیم که برای ممنوعیت و تحریم‌ها علل و دلایلی اجتماعی ذکر نماییم، بدون تردید آن پوشش مقدس مآبانه از پیکره این بت‌های خرافی فرو ریخته و واقعیت آنها چگونگی و ماهیتشان آن چنان که هستند و بوده‌اند نمایان خواهد شد. نمایان می‌شوند و به حقیقت و از میان می‌روند آن پوسته‌های نادرست بی‌آنکه هیچ‌گونه مخاطره و آشوبی ایجاد شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از سویی دیگر بایستی به مزیت دیگر نیز توجه داشت. این امتیاز دومی عبارت است از اینکه قوانین مذهبی از محدودیت و یک جانبی بودن خود خارج شده و به صورت عمومی منتشر خواهد گشت؛ البته به این نکته توجه حاصل است که آن دسته از قوانین مذهبی که محتوی و در بردارنده تحریم ها و دستورهای درباره امور بشری می باشد در محیطی محدود قابلیت اجرایی دارند. ایمان داران و گرایندگان به آن مسلک از آن پیروی نموده و به آنها عمل می نمایند و انگی می دارند. این دستورها و قوانین همواره و اغلب از صمیم قلب پذیرفته نمی شوند. کسان بطوری عمومی بی ادراک و تنها بر اثر تعبد و ترس از خدا یا تکفیر و از دست هشتن موقعیت اجتماعی در ظاهر بدان عمل می کنند. اینان راه ها و روش هایی گوناگون بر می انگیزند تا بوسیله تفسیر و تعبیر از قید این تحریم ها و مناهی رهایی یابند. اما در صورتی که این نوع قوانین و دستورها و محرمات مذهبی با اموری که نهی و بازداری آنها در قلمرو تمدن می باشد تلفیق و تألیف یافته و به صورتی عمومی و قوانینی کلی برای تمام افراد متحول شوند و قانون نیز سرسختانه از آنها حمایت نماید، جنبه ای عمومی پیدا نموده و نیروی اجرایشان فزونی گرفته و از گریز در برابر آنها بیشتر و قدرتمندانه تر جلوگیری به عمل خواهد آمد.

اصولاً این تجدید نظر به همان اندازه که از مذهب می تراشد و آن را از اهمیت و اعتلایش فرو می افکند، به تمدن اصلاح نشده و قوانین آن نیز که آمیخته با رسوم و سنت ها و یا مواردی عمل ناشدنی و زیان آور می باشند نیز زیان وارد می کند. به همان نسبت که نقادی و به گزینی، شرایع را بی اهمیت ساخته و آن نیروی آسمانی بودنشان را می زداید؛ سنت های کهن و عتیق را نیز که در تمدن به صورت مهملی باقی مانده اند بی اعتبار می سازد. در چنین موردی است که قوانین و دستوره های مدنی دیگر در خور ستایش و ارزش تمدنی واقعی نمی گردند.

به هنگام باز بینی و انتخاب شیوه هایی شایسته و عملی، متوجه خواهیم شد که تا چه اندازه میان قوانین شرعی و عرفی موارد متضاد و ناهم آهنگ وجود دارد، و چه دستورها و قوانین غیر قابل اجرا و ناپسند میان آنها به نظر می رسد. دیده خواهد شد که این قانون ها و شرایع به شکل آشکاری توافق و انطباق خود را با زمان و مکان از دست فرو نهاده اند. مشاهده خواهیم کرد که موارد متضادی در مجموعه این قانون ها موجود است که بطور بارزی یکدیگر را خنثی می سازند. مابین آنها می توان تظاهراتی از غرایز حیوانی و طبع بهیمنانه بشری را بازدید که به شکل ناهنجار و پستی شکل گرفته اند چیزهایی را می توان جست و جو نمود که بوسیله سنن به ما باز رسیده و نشان و داغ آشکار و عیان تمدنی مقدماتی را در خود حفظ دارند.

به هر حال این نظر انتقادی که برای بهبود و به گزینی و استقرار روشی نو بکار می رود جبراً صورت انتقادی تندی را به خود می گیرد، موجب خواهد شد تا شرایط و موارد صحیح و شایسته تمدن نیز از ارزش و سکه قابلیت تا اندازه ای برافزاید و کاستی گیرند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳- مذهب در قبال قانون

چگونگی استقرار قانون، وسعت و شمول قانون در برابر محدودیت مذهب،

آمیختگی قوانین شرعی و عرفی، شناخت اصل بشری قوانین مذهبی،

حالت ثبات جویانه شرایع، نفی جنبه خدایی قوانین، نقد

و اساس قانون، نقش مردم در قبال قانون

اصولاً لازم است تا قوانینی یک جانبه بوجود آمده و پای گیر شوند. قوانین لازم است که متضمن نیروی اجرایی دقیق و محکمی باشند تا به‌گزینی‌هایی که انجام می‌شود، صورت ایده و آرمانی نداشته و دارای جنبه‌ای فعلیت یافته تلقی گردند. با برقراری شرایع و اصول و دستورهای مذهبی بسیار با سختی و مرارت می‌توان میان اوامر شرع و عرف تمیزی قابل شد؛ یعنی به ندرت و بسیار به دشواری می‌توان تفاوتی میان آنچه که ناشی از اراده و خواست خدایی است، و آنچه که از یک شورای کشوری یا یک دادگاه مقتدر و نافذ تراویده شده قایل گشت.

با این بحث و توجه به گفت و گوهای بخش پیشین به این نتیجه کلی خواهیم رسید که بایستی از قایل شدن منشأیی خدایی برای قوانین و امور و دستورهایی که صرفاً جنبه‌ای بشری دارند صرف نظر نماییم و این خود اصلی اساسی و تعیین کننده می‌باشد. بایستی به بی‌نقشی خدا در این مسایل اذعان آورده و بطور کلی خدا را در خارج از این کادر قرار دهیم. هنگامی که به این کار توفیق یافتیم و به این مسایل از جنبه و منشأ بشری آنها نگرستیم و سرانجام مجموع مؤسسه‌ها و قوانین تمدن را امور و رویدادهایی کاملاً انسانی برشناختیم، بی‌درنگ تحولی بوجود خواهد آمد؛ این تحول ناشی از همان نفی اصل منشأ خدایی و اذعان به نقش مادی و بشری قوانین می‌باشد، با نفی نقش خدایی بسیاری از مراسم و قوانین و سنت‌های ثبات پرستانه مذهبی از حالت ثابت و بی‌حرکت خود خارج شده و دیگر نفی آنها موجب ناراحتی‌ها و حوادثی نخواهد گشت. همین که ادعا و عقیده‌هایی ناشی از اینکه این عقاید و دستورها و قوانین متکی به مبدئی مقدس بوده از میان برود به تندی بی‌روحو و خشکی و حالت ثبات و تغییر ناپذیری آنها نیز پایان می‌پذیرد و مردم بهتر و عمیق‌تر خواهند توانست تا اندیشه‌وری نموده و به نقد و نقادی روی ورشوند. در اثر چنین قوانینی تنها برای اینکه دسته یا طبقه و گروه خاصی فرمانروایی نموده و در پرتو آن امتیازهایی برخوردار گردند نمی‌باشد.

به این مفهوم با ارزش و انسانی خواهند رسید که این قوانین برای تأمین و آسایش زندگانی عده‌ای محدود و معدود فراهم نیامده، بلکه تنها برای حفظ توده‌های اجتماعی و مصالح عمومی وضع شده‌اند بی‌شک این شناخت وسایل سازش تمدن و مردم را فراهم آورده و توده با علاقه بیشتر و احترام عمیق‌تری به آنها خواهند نگرست. در این صورت وضع به نفع تمدن و بشریت دیگرگونی خواهد گرفت، عصیان و شورش



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و انهدام مبدل به سازش، تفاهم و ساختن و فراهم آوردن می شود. بجای اینکه در مقام معارضه با قوانین برآمده و در برابر آن سرکشی و ستیزه‌گری آغاز کنند، به آن اندیشه می شوند که به فکر اصلاح و پرداختن و بهبود بخشیدن آنها برآیند.

این روش خود جهش و پیشرفتی شگرف بسوی هدف و مقصد است؛ هدف و مقصدی که منظور از آن استقرار تمدن و سازش مردم با آن و تأمین زندگانی روانی افراد می باشد. این وسیله‌ای است که فشار شدید تمدن را بر دوش مردم تعدیل نموده و آنان را بر می انگیزد تا با آن سازگار و مأنوس باشند.

۴- نقد تجدید نظر

پیدایش شک و تردید نو، ارزش واقعی تألیف، تمدن و مذهب، نگاهی به
اصل تاریخی قتل نفس، نقش غرایز در جهان دیروز و امروز، تأثیر
تحریم قتل نفس، واکنش تأثری از قتل پدر اولیه و پیدایش
روش مذهبی، نقش خدای معتقدات مذهبی،
اثر غرایز و رویداد های تاریخی

در اینجا نیز چون موارد قبلی شک و تردید ناگهان هویدا می آید. در بندهای فوق از این بخش درباره پشتیبانی از دستورات مدنی و اثبات جنبه صرف منطقی آنها استوارانه سخن گفتیم و از مورد تجدید نظر و تلفیق و تألیف قوانین شرایع برای به‌گزینی و گلچین نمودن شیوه‌هایی شایسته بحث نمودیم و سرانجام به این نتیجه دست یافتیم که لازم است از مجموع قوانین شرعی و عرفی انتخابی درست به عمل آمده و تبدیل به نیازمندی‌ها و احتیاج‌های اجتماعی شوند. اما از همین رهگذر است که ناگهان شک و تردید آغاز می‌یابد. به عنوان مثال در قسمت‌های گذشته از تحریم آدمکشی و منشأ حرمت آن گفت و گویی به عمل آمد. اما بایستی به این امر توجه داشت که آیا بحث و استدلال ما با حقیقت تاریخی وفق داده و برابر است یا نه. من از این در تردیدم که استدلال‌ها و گفته‌هایم با آن حقیقتی که بایستی منطبق گردد، وفق نداده و بطور کلی روش من از حقیقت و اصالت واقعیت به دور افتاده باشد.

درباره منشأ آدمکشی و قتل نفس با یاری و کمک پسی کانالیز این موضوع و مسأله را مورد کاوش و پژوهش قرار داده و بر اثر نتایجی که از این پی‌کاوی بدست آمد متوجه شدیم که حقیقت قضایا به شکلی دیگر بوده است. اینکه مشاهده می‌نماییم بشر نخستین مقهور امیال و احساسات و خواست‌های خود بوده و رشته عمل و منطقش بسی ضعیف و فرودست امیال و غرایزش بوده است، چیز نو و بدیع یا شگفت و دور از عقل نمی‌باشد - چون در عصر ما و نزد بشر متمدن کنونی نیز این امر به وضوح نظر گیر است و به عیان مشاهده می‌کنیم که بشر متمدن عصر حاضر هم مغلوب غرایز و انگیزش‌های شهوانی و حیوانی خود بوده و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نیروی منطق و تعقل او در برابر این نیروی عصیانگر و سرکش بسی بی توان و بی نیرو است. به همین نسبت می توان قیاسی از این لحاظ میان انسان های متمدن این زمان و بشر بی تمدن و ابتدایی هزاران سال گذشته به عمل آورده و متوجه شد که غرایز و امیال نزد آنان چه نیرو و قدرتی داشته است.

هرگاه این واکنش و عکس العمل تأثری میان بشرهای ابتدایی پدید نمی آمد، و شخصی نمی توانست مصدر و مبدأ این واکنش پشیمانی انگیز شود - هنوز بشرها به همان گونه به کشتارهای خود سرگرم بودند، اما این واکنش فعلیت یافت و بر اثر قتل پدر اولیه و تأثر پسران و فرزندان، این فرمان پیدا گردید که: - تو کسی را نخواهی کشت. این فرمان بلافاصله در توتمیسم داخل شد و به حیوان توتمیک محدود گشت. همین مسأله در شیوه توتمیسم وسعت یافت و در اثر مرور زمان دگرگونی هایی یافت و تا زمان ما نیز با تغییر و تبدیل هایی مورد ملاحظه می باشد.

اکنون به پژوهش های پسی کانالی تیک باز می گردیم تا مشاهده نماییم این شیوه چه نکاتی دیگر را در این زمینه برای ما روشن نموده است. قتل و کشتن پدر نخستین که موجب واکنشی تأثری و پشیمانی انگیز را برای فرزندان بوجود آورد، سبب پیدایش روشی مذهبی گشت. این کشته نخستین یا پدر اولیه در طول زمان و بر اثر شدت آن واکنش تأثری کم کم برجسته تر شده تا به صورت نمونه ای متحول گشته است، نمونه ای که هراس انگیز و ترس آور بوده و به نسبتی نیز مهربان و حمایت گر مردم بوده است و نسل های بعدی نیز بر اثر چنین احساس هایی که جملگی ناشی از همان اثر عمیق اولیه بوده است خدای خود را در قالب او ریخته و پرداخته اند.

با توجه به موارد و توضیح های فوق بایستی دلایل مذهبی را درباره اصلت تحریم و وجود ممنوعیت ها به صورتی پذیرفت و به نقش آن اذعان و ایمان آورد. خداوند و پروردگار در این میان؛ یعنی در مسأله تحریم ها و ممنوعیت ها دارای نقش فاعلی و اثر انگیز بوده است و سمتی واقعی را در اجرای این محرمات داشته است و در اثر شرکت مستقیم و اثر وجودی او که چنین ممنوعیت هایی پدید آمد، نه آنکه شناخت و فهم نیازمندی های اجتماعی موجب پدید آمدن این ممنوعیت ها شده باشند. و به این شیوه است که منتسب نمودن اراده بشری و وابستگی آن به منشأیی الهی و مشیت خدایی کاملاً تأیید می شود و اصولاً توده نیز خود بر این امر اذعان دارد.

گروه مردم با دست آویزها و روش هایی نخستین با بکار بردن اعمال زور و شیوه هایی تند، پدر اولیه را مقتول نموده و از میان برداشتند آنگاه بر اثر کشاکش های بعدی و نابسامانی های حاصله از آن که موجب پیدایش واکنشی تأثری میانشان گشت، برای پرده پوشی بر خیانت خود و جبران قتل و ارضای عکس العمل تأثری، بر آن شدند تا از آن پس اراده و روش پدر نخستین و مقتول را محترم دانسته و بدین وسیله او را پایدار سازند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اکنون می توان تا اندازه‌ای نقش اراده بشری و تأثیر غرایز انسان ها را در تکوین یافتن و بنیان گرفتن عقاید مذهبی بازشناخت در اینجا نه بر آن که به نقش مستقیم و تعیین کننده غرایز بشری در زمینه پیدایش معتقدات دینی پی می بریم، بلکه به رویدادها و پدیده‌های تاریخی مهمی نیز دست می یابیم که در این تکوین و شکل‌گیری بی تأثیر نبوده‌اند. حال خواهیم توانست حدس زده و دریابیم که این حوادث و جریان ها که به نفع دین و معتقدات دینی بوده‌اند چه کمک و یاری ارزنده‌ای به دین نموده و چه قدرت شگرف و فوق العاده‌ای را به آن بخشیده‌اند.

۵- تفسیر پسی کانالی تیک

روش علمی، قیاسی میان مرحله کودکی و مذهب، وجود تشابه،

چگونگی بحران کودکی، دوران بلوغ فکری پس از بحران

کودکی، مذهب به عنوان نوروژی همگانی، نقش

غریزه ها، زندگی ابتدایی و مسأله غرایز،

چگونگی ممنوعیت ها و تحریم ها،

عقده اودیپ در مذهب، اعتلای

تمدن و تکامل و از میان

رفتن مذهب

البته این درست است که ما معتقدیم و برآنیم که نیاستی از روش های علمی در غیر موارد لازم سودجویی و استفاده شود، لیکن با این وصف از این مورد ناگزیریم تا به کمک مقایسه‌ای میان دو پدیده علمی و غیرعلمی و نمایاندن وجوه تشابه و همانندی هایی میان دو اصل علمی و غیرعلمی به مبنای علمی نظریه غیر علمی دست یابیم و با کمک و یاری این شباهت و همانندی که اکنون مطرح می شود به روشنی مسأله پرتوی ببخشاییم.

این مقایسه و همانندی با برابری و روبرو نهادن دو دوران کودکی فردی و کودکی اجتماعی قابل نمایاندن و جلوه‌گر ساختن می شود، و از این رهگذر است که ما با توجه و دقت در یک اصل و مرحله علمی، یعنی دوران کودکی به ارزش علمی مرحله دوم - یعنی مرحله کودکی اجتماعی دست خواهیم یافت. البته به این مسأله به اندازه کافی توجه داریم که کودکان قادر نیستند بدون گذراندن یک مرحله شدید روانی متعارف و طبیعی خود را بسوی تمدن ادامه دهند؛ یعنی بدون گذشت از مرحله‌ای دشوار که نوعی بیماری شدید روانی است کودک نمی تواند و نخواهد توانست از دوران کودکی به مرحله بلوغ تحول یافته و سیر طبیعی تکامل خود را بگذراند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

موجب این امر آن است که کودک در مراحل نخستین بسی ناتوان و تحت تأثیر و سلطه مستقیم غرایز و امیال طبیعی می باشد. او قادر نیست و آن نیرویی را که لازم است دارا نمی باشد که به موجب آن در برابر شماره بسیاری از انگیزش‌های غیر عقلی و غریزه‌ها و امیال آشکار خود تاب مقاومت آورده و آنها را واپس بزند. اما همین انگیزش‌های قوی و غیر عقلی یا غرایز و امیال در دوران و مرحله پس از کودکی حالتی دیگر می یابند. از آن پس که دوران کودکی گذشت فرد به مبارزه و مقابله با این انگیزش‌ها و غریزه‌ها بر می آید، چون اینها چنان او را در تنگنا و فشار قرار می دهند که اجباراً اقدام به عقب راندن و واپس زدن آنها می نماید. البته لازم است پدیده و عنصر ترس و نقش اصلی آن را در این میان به فراموشی نسپرد.

کودکان غالباً بر اثر بالندگی و تکامل و ارتقای بسوی بلوغ اجتماعی از مراحل شدید بیماریهای فراوانی با موفقیت می گذرند و این گونه بیماریهای کودکانه و وسواس‌ها و نوروها پدیده‌هایی موقتی در کادر یک دوران و مرحله می باشند، بر همین مبنا و قیاس، بشریت نیز در سیر گذراندن چنین دوران و تحولاتی قرار دارد و بطور کلی در بستر تکامل و جهش‌های خود همان مراحل «نوروز» مانند دوران کودکی را طی می کند و گذشت او از این مرحله و دوران شکفتگی و بلوغش امری قهری است.

در دوران ابتدایی زندگانی، بشریت مستقیماً توانمند نبوده که بطور مستقیم بر غرایز و سوانق خود غالب آمده و یا از روی اراده برای نفع اجتماعی و سازمان و نظم گروهی از این قبیل امیال خود درگذرد، به همین جهت در ادواری که از روشنی و تابش عقل و منطق اثری بجای نبوده و بشر نمی توانسته است به یاری استدلال علمی سدی در برابر امیال غیر اجتماعی و زیان‌آورش برکشد، متوسل و دست به دامان قوایی مرموز و حالاتی تأثیری گشت تا بدان وسیله؛ یعنی خارج از حیطه اداره خود موفق به مهار نمودن امیال و غرایزش گردد. در حقیقت انسان نخستین با کمک قوایی خارجی تا اندازه‌ای موفقیت حاصل کرد تا از ترضیه غرایز خود که لازمه دوام و بقای زندگی اجتماعی بود چشم‌پوشی نماید. این جریان که از دوران ماقبل تاریخ آغاز یافته و جز واپس زدگی‌های نخستین نیز چیزی نیست در بستر تاریخ همچنان به گسترش و کار خود ادامه داده و زمان‌هایی بس دراز به عنوان اصلی وابسته به تمدن به حیات و موجودیت خود ادامه داده است.

پس به پایه‌های ممنوعیت و تحریم‌های مذهبی و چگونگی اصل و منشأ آنها تا اندازه‌ای آگاهی بدست آمد و متوجه شدیم که این محرّمات چون وجودش و اصل تحریم آنها برای ادامه حیات اجتماعی ضرور بوده است خارج از حیطه عقل و منطق و استدلال بوسیله نیروهای خارجی به بشر تحمیل شده است و این اصل همچنان به اصالت در جریان تاریخ گسترش پیدا نموده و به عنوان جزئی برجسته از کل تمدن شناخته شده است. به همین روی است که می‌گوییم مذهب نوعی بیماری روانی یا «نوروز»¹ همگانی است

1- Nevrose.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و همچون بیماری روانی کودکان مبنا و سرچشمه یا خاستگاه اصلیش منبعث و پدید آمده از «عقده اودیپ»^۲ یعنی روابط پدر و فرزند می باشد.

بر این پایه و مبنا و با توجه به قیاسی که در اصل علمی دوران بحرانی کودکی به عمل آوردیم، می توان به روشنی و آشکارایی پیش بینی نمود که در دوره‌ای معین و مرحله‌ای خاص از دوران های تطور و تحول که در راه تکامل گام می سپرد مذهب که به عنوان نوروزی عمومی شناخته شد خواه ناخواه از میان می رود، و هم اکنون ما به آستانه این مرحله و دوره تکاملی باز رسیده‌ایم.

۶- روش ما

تفسیر چگونگی بیماری روانی و مذهب، مذهب در کادر بیماری وسواس،

این بیماری سد تکامل و پیشرفت انسانیت است، روش ما در قبال

مسأله مذهب، شباهت های فراوان مذهب و نوروز وسواس،

روش برافکندن معتقدات، پیراستن تمدن از اوهام

دینی، هدف تجدید نظر، به دور افگندن ارزش

های تاریخی، تفسیر یک تمثیل

تشبیهی نمی توان یافت تا بوسیله آن روش خود را در برابر مسأله مذهب توجیه نمایم. اما بطور کلی می توان گفت که بایستی روش و واکنش ما در برابر این مسأله بدان نوع باشد که دور از هر شیوه سخت، و پای‌بندانه و سنت‌پرستانه بوده باشد. بایستی روشی داشته باشیم همچون شیوه آموزشی فهمیده و خردمند که در مسایل و امور تخصصی و وابسته بکار خود، با پیشرفت ها و دیگرگونی های نوینی مواجه شده است؛ و نه بر آنکه با این پیشرفت ها و جهش های تکاملی مخالفت و عناد نورزیده، بلکه در تسهیل پذیرش آن نیز کوشایی نموده و با جهد ورزی و کمک گرفتن از تمام نیروهایش کوشیده تا وسایل تکوین و جایگزینی آنها را فراهم آورد.

همان سان که گفته شد این تشبیه نیز قانع کننده و رسا نمی باشد و آن سان که بایستی روش ما را در قبال مذهب و شناخت آن فراهم نمی آورد. تذکر داده شد که مذهب نوعی بیماری روانی همگانی و نوروزی عمومی می باشد. این نوروز عمومی از دو سو سد تکامل و پیشرفت انسانیت می شود: از سویی همان گونه که در بیماری های روانی افراد ملاحظه شود، موانع و محظوراتی در برابر تکامل و ارتقای بشریت فراهم می کند. از طرفی دیگر می توان مواد حاصله از آن را تشبیه به نوعی حالات وهمی^۳ نمود. البته حالات

2- Complex oedipe.

3- Psychose hallucinatoire.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وهمی در رشته روان‌پزشکی^۴ اختلال‌هایی روانی محسوب می‌شوند و مذهب نیز همچون سرچشمه زاینده ای سازنده و پردازنده این اوهام است. اینجا نیز دگرباره قابل تذکر است که این همانند سازی‌ها و تشبیهات و مثال‌ها تنها برای کمک به فهم و شناخت بیشتری درباره مسایل و پدیده‌های اجتماعی است ورنه مواردی چندان دقیق و صحیح نمی‌باشند.

درباره شباهت‌ها و همانندی‌های فراوانی که میان «نوروز وسواس» و مسأله مذهب موجود است در مواردی دیگر اغلب سخن گفته شد و بحث‌ها و کاوش‌هایی نیز به عمل آمده است. این همانندی و شباهت میان این دو بیماری روانی آن قدر مورد توجه و قابل دقت است و آن گونه پیوستگی و یکسانی را دارا می‌باشند که حتی در جزئیات و موارد بی‌اهمیت نیز شباهت‌هایشان به نظر می‌رسد. بسیاری از پدیده‌ها و خصوصیات که در تکوین و موجودیت یافتن مذهب دست در کارند و پوششی از ناآگاهی‌های ما بروی آن پوسته‌ای گذاشته‌اند در پرتو این شباهت‌ها روشن و آشکار می‌شوند. آنچه که مورد توجه و سخت قابل دقت می‌باشد این است که مبتلایان به این نوروز همگانی، یعنی مذهب از ابتلا و خطر اکثر قابل توجهی از بیماری‌های روانی در امانند و می‌توان به شکل روشن تری گفت که مومنین و کسانی که احساس مذهبی در آنها پرتوان و نیرومند است در اثر ابتلای به یک بیماری روانی که تقریباً و تا اندازه‌ای جنبه عمومی دارد از مبتلا گشتن به بیماری‌های روانی فردی برکنار بوده و با قبول بیماری همگانی از خطر نوروز فردی و شخصی رسته‌اند.

بعضی اوقات ارزش پاره‌ای از اصول مذهبی و اصالت و قدمت تاریخ آنها موجبات آن را فراهم می‌آورند که نسبت به آنها محتاطانه رفتار نموده و احترامی برایشان قایل شویم. این امر و حادثه ناپیوستگی اسباب آن را فراهم آورند تا از حذف و برانداختن آن از پیکره تمدن باز پس رویم، هرگاه عمیق‌تر بیندیشیم متوجه خواهیم گشت که همین امور و پدیده‌ها یا بازمانده‌های تاریخی هستند که به ما امکان داده‌اند تا اصول و معتقدات دینی را تعبدی و غیر عقلی دانسته و همانندی‌هایی را میان آنها و نوعی بیماری روانی برقرار نماییم.

اکنون آن امکان را داریم و موقعیت آن فرادست آمده که به همان شکل و نوعی که در مورد درمان تحلیلی بیماران روانی عمل می‌نماییم، در این مورد نیز درمان تحلیلی بیماران روانی عمل می‌نماییم، در این مورد نیز نتایج عمل واپس زدگی را به یک کار و فعالیت ذهنی تبدیل کنیم.

از لحاظ موردی دیگر می‌توان به این اصل مسلم اذعان داشت که تنها از یک جانب و یک مبدأ پیش رفتن و عمل نمودن به نتیجه‌ای منطقی دست نخواهیم یافت. به این معنی که تجدید نظر در معتقدات مذهبی هرگاه تنها هدفش سستی بخشیدن به جنبه تقدس آنها و بی‌توان ساختن اصل خدایی و معنوی این اصول باشد کافی نمی‌تواند باشد و مذهب از این راه به تنهایی متوقف نشده و همچنان پایداری خواهد

4- Psychiatrie.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ورزید. در این مورد پرسشی پیش می آید مبنی بر اینکه پس از چه راهی بایستی عمل نمود و مسأله را به چه صورتی می توان باز و گره‌گشایی کرد؟ در این مورد می توان این سان پاسخ داده و عمل نمود که هدف این تجدید نظر برای برقراری اصولی نوین بایستی نوعی تصفیه عمیق باشد. این تجدید نظر که هدفش اعتلای تمدن و آشتی میان آن و مردم می باشد لازم است تا مقدار زیادی از این اصول و معتقدات و دستورهای مذهبی را حذف نموده و دور بریزد. در این مورد تأسف و تحسر به هیچ روی معنا و مفهومی نداشته و خالی از ارزش خواهد بود، چون آنچه که مورد نظر و اصل هدف تجدید نظر را تشکیل می دهد انگیزه صلاح و سازش میان مردم و تمدن می باشد و با این روش است که آرمان ما نقش دیگری گرفته و در وصول به هدف تسریع و شتاب خواهد شد.

از جانبی دیگر از اینکه با عمل فوق، یعنی تجدید نظر طلبی و بکار بستن آن از مقداری سنت ها و باقیمانده‌های تاریخی گذشته و چشم فرو پوشیده‌ایم نیز نبایستی متأسف باشیم. اصولاً حقایق مذهبی و اصولی که زمانی شاید محتوی نوعی و یا اندکی حقیقت بوده‌اند در مسیر زمان به اندازه ای دگرگونی یافته و تغییر و تبدیل دیده‌اند که بشر دیگر نمی تواند با سودجویی از آنها به حقیقت و واقعیتی دست یابد.

در تمثیلی از این قضیه می توان چنین مثال آورد: - مادر برابر پرسش اطفال و یا کودکان خود مبنی بر اینکه بچه از کجا می آید می گوئیم نوزادان را لک‌لک‌ها می آورند. البته حقیقتی است که در پرده استعاره و وجه سمبلیک و رمزی بیان گشته - چون برای ما آشکار است که تعریف سمبلیک پرنده بزرگ آلت تناسلی مرد در حال برآمدن می باشد. لیکن کودک این را نمی داند و همچون بسیاری از ما به ماهیت و واقعیت این رمز وجه سمبلیک واقف نیست، تنها احساس می کند که او را فریب می دهند. روانشناسی این مسأله را بطور محقق ثابت می کند که منشأ و خاستگاه راستین احساس بدبینی نسبت به بزرگترها و روح سرکشی و عصیان کودک از همین جا می باشد. پس برای به‌گزینی و نتیجه‌گیری از تجربیات به خاطر اعتلای کودکان و رشد فکری آنها و تسریع در تکاملشان بسوی بلوغ، به این اصل تربیتی دست می یابیم که شایسته آن است تا از بکار بردن این گونه روش های رمزی و سمبلیک خودداری نموده و از بازگو نمودن و توضیح حقایق به کودکان تا آنجایی که رشد فکریشان امکان می دهد، دریغ نورزیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بخش نهم:

درباره مسایل انتقادی

و اصول روانی

۱- انتقاد

نظری به طرح مسأله انتقاد، وجود تضادهایی در این نوشته، ادعای بی ضرری

این نوشته ها در کاستی اعتقادات مذهبی، هدفی درباره تزلزل عقاید

مذهبی، ایده مذهبی و لزوم پشتیبانی از آن، وانمودن بی ارزشی

مذهب، درباره مسأله تجدید نظر نمودن، مسأله منطق و

تضادی در اصل آن، انتقادهایی درباره مذهب و

بیماری روانی وسواس

در قسمت های گذشته برای دوری جویی و احتراز از قضاوت یک جانبه، مبادرت به باز آوردن دلایل و انتقادهای مخالفین نموده و تا حد ممکن به خرده گیری هایی که به عمل آمد پاسخ گویی کردیم اینک نیز بر همان نهج و روش، رشته سخن را به نقادان باز داده و مخالفت ها و دلایل ناهماهنگی را که بر گفته های ما می شود در اینجا گرد می آوریم. بر همان پایه و روش گذشته که از منتقدین درباره این سلسله گفته ها به عمل آمد، در این مورد هم خرده گیری شان از این آغاز می شود که:

«در گفته ها و نظرات و استدلال های شما به راستی که نکات ناهماهنگ و نقیض هم بسیار به آشکارایی ملاحظه می شود، و در واقع به وضوح نقیض گویی می نمایید. شما بر آن هستید و چنان ادعا می ورزید که نوشته ها و مباحثتان بطور کلی بی خطر و ساده و غیر مؤثر هستند و هیچ گونه صدمه و لطمه ای به ایمان داران و معتقدات مومنین نخواهد زد و علاوه بر این موجب انحطاط دین و برگشت متدینین از مذهب نیز نمی گردد.

از سویی دیگر به شکلی که از فحوای گفته ها و شیوه نوشته هایتان بر می آید نظرتان آشکارا و صراحتاً بر این است که موجبات تزلزل و کاستی مذهب و معتقدات مذهبی را فراهم آورده و در ایمان اشخاص، اصل سستی و بی باوری را وارد کنید. در این صورت و با بکار بستن این روش ضد و نقیض ما به خود حق می دهیم که از شما پرسش نماییم: - هدف و مقصد راستین شما از این نوشته ها و انتشار آنها چیست؟

در قسمتی دیگر مباحث و مواردی را مطرح می سازید که کاملاً جنبه طرفداری از مذهب و لزوم موجودیت و حفظ آن را می رساند. به سادگی و همچون دین گرای و مومنی برجسته صریحاً بازگو می کنید که هرگاه اعتقادات مذهبی مردم و ایمانشان نسبت به خدا دست خوش سستی و کاستی و تزلزل قرار گیرد،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و توده باز فهمند که نه دین و مذهب را حقیقتی است و نه خدایی وجود دارد، امری خطرناک و بسیار هم خطرناک است. چون توده های وسیع مردم که تا به حال اجباراً و از روی ترس و هراس شرایع و دستورهای مذهبی و ایمان به خدایی قهار را دارا بودند و به موجب آن در برابر قوانین تمدن اطاعت و تمکین می کردند – با آگاهی از این امور، یعنی دروغ و بی پایه بودن معتقدات مذهبی و نفی وجود خدا دیگر از فرمانبری و اطاعت قوانین و رعایت شرایع سرباز زده و نظم اجتماعی را مختل می نمایند و آنگاه است که تمدن از میان رفته و اجتماع به شکل هراس انگیزی از هم پاشیده و به فنا روی می کند.

از سویی دیگر شما درباره تجدید نظر نمودن و نشان دادن هدف آنها تنها بر این پایه تکیه نموده و پافشاری می کنید که تنها موجبات تزلزل اوهام مذهبی و بی باوری مردم نسبت به آنها را فراهم آوردن کافی نمی باشد؛ بلکه برای تسریع در رسیدن به هدف که همان سازش افراد با تمدن است، برای به ثمر رسیدن این تجدید نظر طلبی لازم است تا اوهام و پندارهای مذهبی بطور کلی از پیکره تمدن زدوده گشته و حذف گردند. البته در این دو مورد تضادی آشکار و فاحش وجود دارد که به آسانی و زود گذری نمی توان از آن گذشته و چشم پوشی نمود.

از سویی دیگر این تضاد آشکار میان دلایل و گفته های شما نظر گیر می شود، و آن گرایش و دوری گزینی از دو سو نسبت به عقل و منطق می باشد. شما در جایی اظهار می دارید که بشری تحت تسلط و سلطه عمیق و شگرف غرایز و شهواتش قرار داشته و نمی تواند بوسیله نیروهای عقل و منطق و عناصر هوشمندانه خود رهبری شود. آن گاه راهی برای اصلاح و ترمیم مدنیت و تمدن نشان می دهید مبنی بر این که بشریت بایستی بجای اطاعت و فرمانبری از نیروهای تأثری و عاطفه ای مذهبی و سنن و رسوم کهن از مبانی منطقی و عقلی اطاعت نموده و آن را سرمشقی برای زندگانی خود قرار دهد، وانگهی به این نیز اکتفا نورزیده و اعتلای تمدن و جنبه آشتی مردم را با آن نیز در گرو هم چو پیمانی قرار می دهید. البته در این مورد نیز همچون تذکر و انتقادی که در بالا به عمل آمد، مواجه با یک تضاد دیگری می شوید که آدمی به راستی سرگشته می ماند که کدام یک را قبول نموده و کدام را درست و حقیقت بپندارد.

وانگهی آنچه که بسی مهم و در خور ملاحظه است و به طور کلی منطبق با اصل برنامه شما نیز می گردد عبارت است از غیر منطقی بودن این ایده که بخواهیم نیروی عقلی و استدلال را جایگزین مذهب نموده و بجای آن بر نشانیم. بطور قطع آن چنان که لازم است شما از درک واقعیات و حقایق تاریخی بسی به دورید و می توان ادعا نمود که تاریخ چیزی به شما نیاموخته است. کار و روش یا ایده و آرمان شما شیوه ای نو نیست و تاریخ نظایر آن را بسیار قدرتمندانه تر گذرانده و تکرار نموده است. کوشش هایی مبنی بر این که نیروهای عقلی و منطقی تکیه بر جایگاه عناصر وهمی و اصول مذهبی بر زنند در بستر وقایع زمان های گذشته امری نادر و شگفت بشمار نمی رود و همان گونه که تذکر داده شد این روش بارها با نیرو و برنامه و سازمانی پر نیرو و توان آزمایش شده است. بطور قطع هرگاه نظری به تاریخ اخیر فرانسه براقب کنید به حوادث



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انقلاب و نقش روبسپیر شناختی حاصل نموده و در ضمن از عدم موفقیت آزمایش هایی در این زمینه نیز بی آگاهی نخواهید ماند. از طرفی دیگر این روشی است که هم اکنون در روسیه نیز مورد نظر و عمل قرار گرفته و در واقع تاریخ از این لحاظ تکرار می شود و ما به هیچ روی نیاز و احتیاجی نداریم تا به کند و کاو در این زمینه پرداخته و درصدد نتیجه گیری برآمده و چشم به آینده چنین اعمالی باز دوزیم. با این اوصاف آیا قانع نمی شوید و اندیشه نمی کنید که قهراً بایستی به این نکته اذعان آورد که آدمی قادر نیست تا از مذهب و معتقدات دینی چشم فرو پوشد.

از جانبی دیگر در مورد شباهت هایی میان یک بیماری روانی وسواس، و بطور کلی مابین نوروز وسواسی و مذهب تذکر دادید که مذهب علاوه بر آن که یک نوروز وسواسی می باشد چیز دیگری هم هست، اما درباره این نکته اخیر، یعنی چیز دیگری و یا وجهی دیگر خارج از نوروز سخنی در میان نیاوردید و بحثی در اطراف آن به عمل نیامد. تنها در این قسمت به همان نکته اکتفا شد که شباهتی میان نوروز و مذهب نمایانده شود. پس از اینکه در این باره نیز گامی فرا نهادید و مذهب را همچون بیماری ای محسوب داشتید، طبعاً و ضرورتاً این اصل را نیز مطرح نمودید که بشریت را بایستی از گرفتاری و ابتلای به این بیماری مصون نگاه داشت، اکنون شما را در برابر این پرسش قرار می دهیم که آیا می توانید حدس زده و گمان برید که بشر با از دست دادن معتقدات و اصل مذهب چه گنجینه و میراث گران بهایی را از دست خواهد داد؟»

۲- طرح مسایل مورد انتقاد

در پاسخ انتقادها، نوشته های شتابکارانه، بد فهمیدن مسایل، توضیحی

درباره تضادها، جواب به زیان و بی زیانی این نوشته ها، علل

بی زیانی و دلایل آن، ایمان داران حقیقی و مومنین

مصلحتی، روش سست ایمانان، عصیان آنها بر علیه

مذهب، موضوع غرایز و طرح عوامل عقلی،

ارزش و کمک هوشمندی

در این مورد چون من یک مسأله و موضوع مبهم و مرموز و پیچیده را عجولانه و شتاب کارانه مورد بحث و تحقیق قرار دادم، به حسب ظاهر و سوائق با قراین سطحی شاید تا اندازه ای دچار تناقض گویی شده باشم. البته تأکید می ورزم که به حسب ظاهر نوعی تناقض گویی از نتایج گفته هایم حاصل آمد، ورنه از لحاظ اصولی این موارد چندان قابل توجه در تناقض نیستند که یکسره بدان ها تکیه و انتقاد نمود. اما به هر انجام آنچه که از این قبیل رخ داده می توان تا اندازه ای زیاد در جبرانش کوشایی نمود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در این قسمت دگرباره من تأکید ورزیده و باز می گویم که از برخی جهات این نوشته ها کاملاً و به طور بی زیان است. اصولاً اندیشه این که چنین نوشته و آثاری موجب سستی بخشی در ایمان داران و تزلزل عقاید آنان گردد، فکری بسیار خام و ناهوشمندانه جلوه می نماید. با دلایل و استدلال هایی که در ضمن این نوشته ها به عمل آمده است و یا دلایل و براهینی مشابه آن به هیچ روی یک مومن، ایمان مذهبی خود را از دست فرو نخواهد هشت. یک مومن و متدین با رشته هایی منبعث از عواطف و احساسات و اندیشه هایی متوهمانه و وسوسه انگیز به اصل و جوهر مذهب وابسته است و از لحاظ روانشناسی دلایل عقلی و علمی این گونه کسان را در عقاید خود پای مردتر و در شیوه مذهبی متعصب تر می کند.

گذشته از ایمان ورزان و مومنین حقیقی که نه نوشته های من و نه استدلال هایی مشابه به آن درشان تأثیری نگذاشته و به ایمانشان خللی وارد نمی سازد، گروهی دیگر را نیز بایستی بشمار آورد که چه این نوشته ها منتشر گردد و چه در معرض عام قرار نگیرد - به واقعیت مسأله و جنبه ساختگی دین و مذهب پی خواهند برد، و اینان کسانی هستند که به معنی واقعی کلمه مومن نمی باشند. از سویی دیگر این کسان به قوانین نیز احترام و توجهی را که شایسته می باشد مورد مراعات قرار نمی دهند. تنها از این جهت زیر بار قبول و فرمانبری از قوانین سر فرود می آورند که از جانب مذهب مورد فشار قرار می گیرند. اصول و تأکیدهای مذهبی بر آن وادارشان می کند که به قوانین تمکین کنند، و این گروه تا هنگامی از دین در هراس و ترسند که به واقعیت آن ایمان دارند. این دسته از جمله آنانی هستند که با درک ساختگی بودن و ناراستی دین و اصول مذهبی یکسره سر به شورش و عصیان برداشته و دیگر از هیچ نیرو و مبدئی واهمه نمی نمایند. اما لازم است به این نکته به ژرفی توجه داشت که، اینان کسانی نیستند که عصیان و شورش یا ناباوریشان متکی بر استدلال و بر مبنای موازین و دلایل عقلی و منطقی باشد، اینان در زمره کسانی بشمار می آیند که منتظر فرصت مناسبی هستند تا شانه از زیر بار قوانین و شرایع یک باره تهی نموده و به نفس سرکش و عصیان جوی خویش فرصت نابکاری ارزانی دارند. به همین جهت این گونه مردم همین که مشاهده نمودند کسانی گرداگردشان از مذهب واهمه‌ای به خود راه نداده و در انکارش بی هراس می باشند، بزودی و با بی توجهی به هر نوع استدلال و منطق به پیروی از آنان همداستان شده و هیچ گونه بیم و تردیدی از این تغییر روش به خود راه نمی دهند. و سرانجام به این نتیجه می رسیم که این کسان هستند که حتی اگر من مبادرت به نوشتن این گونه مطالب نیز ننمایم بی شک وسایلی برمی انگیزند تا به انکار و نفی مذهب انجامد و بالاخره روزی به مطلب پی خواهند برد.

اما من چنین فکر می کنم که شما به تضاد دیگری که در نوشته های من یافته‌اید، بیشتر عطف توجه نموده و بدان اهمیت می دهید. این اصلی کلی است که نیروهای غرایز در بشری همواره قوی تر و پر توان تر از عوامل هوشمندی و منطق و عقل می باشد. البته با توجه به این مطلب است که از جانب شما این مسأله با این شکل مطرح و صورت انتقاد و یا تضاد یا بسی می گیرد: افراد بسی به سختی و دور از سهولت تحت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گرایش و قبول نمودن دلایل منطقی و عقلی قرار می گیرند و علت این است که به شکل عمیقی در قلمرو نفوذ غرایز و حیات نفسانی خویش قرار گرفته‌اند. با توجه به این مسأله و موضوع روشن پس چرا بایستی در مقام آن برآیم تا این وسیله ترضیه غرایز را از آنان باز گرفته و به جایش عقل و منطق را قرار دهیم؟ بی شک و بدون تردید مردم به همین گونه هستند که توصیف شد و شما خود نیز به این مطلب اذعان دارید، اما آیا هیچگاه در این موضوع به اندیشه و کاوش پرداخته‌اید که اصولاً برای چه بایستی چنین باشد، و آیا در حقیقت این چنین روش و شیوه‌ای ضروری است یا نه؟ و اصولاً آیا لازم است که بطور حتم چنین باشد؟ آیا هیچ به نظر شما آمده است که علت این ضعف و کاستی نیروهای عقلانی بشری از چه رهگذری می باشد، و آیا هیچ اندیشیده‌اید که در حقیقت علت این مسأله، یعنی ضعف قوای عقلانی نسبت مستقیمی با تربیت مذهبی دارد؟

۳- روش تکوین شیوه مذهبی

وضع نخستین و طبیعی کودک در برابر اصول مذهبی، تحمیل معتقدات به

کودک، مذهب محدود کننده نیروهای منطقی و عقلی در کودک،

دو مورد نکوهیده درباره تعلیم و تربیت، مذهب سد رشد

عقلی، اثر ارزنده هوشمندی و استدلال در برابر

غرایز، مسایلی درباره نقص عقلانی زن و

انتقاد این نظریه

چنین می اندیشیم که هرگاه از روی شتاب و عجلوانه کسانی درصدد برنمایند تا به کودک چیزها و اصولی را تحمیل نمایند، مدت زمانی طولانی را لازم می آید تا او به فکر آفریدگار و وجود دنیایی دیگر پی ببرد.

البته هیچ بعید نیست که حوادث و جریان او را همان راهی که نیاگان و گذشتگانن پیموده‌اند براهند و خود به خود در راهی پای گذارد، لیکن این فرصت را از او باز می گیرند و امکان آن را برایش نمی گذارند تا این تکامل به شکلی طبیعی بر او جریان یابد. بزرگتران در موقعیت و سنی اصول و مسایل مذهبی را برایش می آموزند و در حقیقت به او تحمیل می کنند که او قادر نیست شناختی سطحی و پست نیز به آنها داشته باشد و آنان نیز هیچ گاه کوچک ترین اهمیتی به این نمی دهند که کودک با این موقعیت زمانی و سن و سال قادر به درک آنها نمی باشد.

امروزه می توان به دو مورد درباره تربیت کودک و شیوه پرورش کودکانه با نظر انتقاد جویانه دقیق شد و این دو نکته عبارتند از:



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به تعویق انداختن تکامل و نمو و تظاهر نیروها و غرایز جنسی، و دیگر فرمانبری و اطاعت بی رویه و کورانه‌ای از اصول و معتقدات مذهبی. این دو نکته، اولی با تشبثاتی کژ اندیشانه نسبت به کودک اعمال می‌گردد، و دومی با وسایلی حاکی از جبر و فشار به او تحمیل می‌شود.

اکنون شما را در برابر این پرسش قرار می‌دهم که: آیا در چنین هنگامی تعیین‌کننده و موقعیت خاصی ترس از دوزخ و عذاب‌های دردناک را دست‌آویز قرار دادن و مانع شدن از جریان صحیح و درست فکری و اندیشه‌گری به توسط القای مصراغه چنین اعتقاداتی به رشد قوای عقلی صدمه‌ای نخواهد رسید؛ و آیا این چنین شیوه منحط و نادرستی قادر خواهد بود تا به پیش روی و ترقی نیروهای منطقی و عقلانی کمک نماید؟

البته ما به هیچ روی نایستی با وجود این چنین قوای عقلانی ضعیفی از این مسأله به شگفتی و اعجاب دچار شویم که چگونه اندیشه‌هایی درباره قبول نسبت به این همه تضاد و ناراستی‌هایی که در تمام ادیان و مذاهب وجود دارد فرود می‌آورند. با این شیوه‌های فعلی در تعلیم و تربیت و این گونه جلوگیری‌ها و تضییقاتی که درباره روش روشن اندیشی و شیوه استدلالی قرار دارد نمی‌توان انتظار داشت که کسان زیادی سر عصبان و ناقبولی نسبت به پذیرش این همه کجروی‌ها بردارند.

به هر انجام به هر وسیله‌ای که اندیشه‌گری انجام یابد و به هر راهی که برای محدود کردن غرایز و جلوگیری از امیال غیر شایسته به عمل انجامد، هیچ راه و روشی خارج از قلمرو عقل و استدلال برای جلوگیری و محدود نمودن غرایز به نظر نمی‌رسد. هوشمندی و نیروی عقلانی تنها و مؤثرترین وسیله‌ای می‌باشد که بوسیله آن ما قدرت خواهیم یافت تا بر غرایز خود فایز آیم. اما بلافاصله با طرح این مسأله که خود نشان‌دهنده راهی درست و شیوه‌ای راستین می‌باشد، این موضوع پیش می‌آید که: چگونه می‌توان از کسانی که استدلال نمودن و بکار بردن روش‌های عقلی و اصولاً فکر نمودن برایشان ممنوع و غیر مجاز است انتظار داشت که به این آرمان و آرزو که هدفش اعتلای تمدن و تسهیل زندگانی اجتماعی است، و وصولش از لحاظ روان‌شناسی جز با بکار بردن آن میسر نیست دست یابند؟

البته به این گفته که در تداول عامه صورت ضرب‌المثلی را پیدا نموده است توجه کرده‌اید که به موجب آن می‌گویند زن‌ها دارای نقصان عقلی می‌باشند و بالاتر از آن برای این مسأله دلایل فیزیولوژیکی نیز ذکر می‌کنند. و بطور کلی نیروی دراکه و هوشمندی زنان را نسبت به مردان ضعیفتر می‌شمارند. این دلیل و گفته هرچند که بر مبنای برخی توجیهات در نظر اول درست به نظر رسد ولی هرگاه با نظری منطقی و عقلی به آن نگریده و در انتقادش دستی‌گشاییم - متوجه خواهیم گشت که این مسأله‌ای است قابل تعمق و ژرف بینی که تفسیر آن درست و صحیح به نظر نمی‌رسد. اما برای چه چنین نسبت و انتسابی صورت پذیرفته و حتی در عمق سرشت و نهاد زنها نیز این نقص عقلی راه یافته خود موضوعی جالب است که از آن چنین می‌توان استدلال نموده و نتیجه گرفت: زن‌ها پیوسته از ممنوعیت‌ها و پرهیزهایی زیاد که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

همراه با خشونت و جبر و تندی در عمل بوده است برخوردار بوده‌اند. آنان را همیشه از اندیشیدن و اظهار نظر درباره مسایل و فکر کردن در قسمت مواردی که مورد توجهشان بوده باز داشته‌اند. همواره درباره مسایل جنسی محدودیت‌هایی شدید داشته و ناچار بوده‌اند تا از این رهگذر دچار رنج‌هایی فراوان گردند. اکنون با این توضیحات متوجه خواهیم شد که این نقص عقلی در حقیقت زاده علل فیزیولوژیکی نمی‌باشند، بلکه تحمیلی است که در بستر تاریخ بوجود آمده و همچنان تثبیت یافته است.

لازم است این اصل را در نظر داشته باشیم که تا هنگامی که بشر از لحاظ مسایل جنسی در سال‌های نخستین کودکی تحت تأثیر تزییقات و محدودیت‌های جنسی از نظر اصول و معتقدات ذهنی مذهبی و قانونی قرار دارد و این اصول و قوانین از جانب مربیان و آموزگاران از طرفی و پدران و مادران از سویی دیگر نسبت به او اعمال و مورد انجام قرار می‌گیرد، به صحت و درستی نمی‌توانیم درباره نهاد و سرشت حقیقی و راستین او دآوری و قضاوتی به عمل آوریم.

۴- راهی به آینده

تعدیلی در عقاید برای سهولت بحث، شک و رزی درباره ارزش عقاید،

توهم نو، نتایجی درباره برافگندن عقاید دینی، تحمیل عقاید به

کودک و نهادهای بعدی، نقش امید به آینده، طرح آزمایشی

برای راهی نو، نقد و ارزش آزمایش من

اکنون برای توجیهی شایسته‌تر و رسایی مطلب، من در نظرات و عقایدم تخفیفی قابل می‌شوم. هرگاه بر آن باشیم تا دنباله شک‌ورزی را از دست فرو نهشته و همچنان به آن ادامه دهیم، به این موضوع باز خواهیم رسید که ممکن است من هم با این پی‌گیری و عقیده مندی به اصول نظرات خودم به دنبال توهمی رفته باشم. ممکن است تأکیدهایی که از جانب من برای محدودیت و برافگنی اصول و عقاید مذهبی می‌شود چندان که فکر می‌کنم لازم و ضروری به نظر نرسد و اصولاً وجود مذهب هیچ‌گونه مانع و سدی در برابر رشد عقلی و اصل تکامل ایجاد ننماید. باز هم شاید این ناپسامانی‌ها و کژروی‌ها در اصل آموزش و پرورش اموری بی‌زیان باشند، و از این که کودک را از همان اوایل زندگی تحت فشار مذهب قرار می‌دهند باز هم در طبیعت بشری و سرشت و نهاد او اثری سوء برجای نگذارد.

من اصولاً خود را از این مسایل و امور بی‌شناخت و آگاهی می‌پندارم و بطور قطع شما هم که این‌گونه به انتقادهایی مبادرت ورزیده و خرده‌گیری‌هایی می‌نمایید نیز نمی‌توانید افزون‌تر از من چیزی بدانید. در عصر ما نه تنها این‌گونه مسایل بزرگ و عمده لابنحل و در هم پیچیده به نظر می‌رسند، بلکه ما هنوز موفق به حل و گشایش مسایلی کوچک و بی‌اهمیت نیز نشده‌ایم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

من با اطمینان و روشنی از قبول به این نکته ایمان دارم که در پذیرش مطلبی با یکدیگر توافق و هم نظری کامل داریم، و همان گونه که من می اندیشم شما نیز فکر می کنید که بشر حق دارد خود را در پناه امیدواری نوید دهنده‌ای قرار دهد و با نظری امیدوارانه به آینده بنگرد. شاید بر اثر کوشش‌ها و تجربیات عینی و مشاهدات و بکار بستن روش‌های علمی و کاوش‌های دقیق وسایلی فراهم آید که بوسیله آن تمدن ما از این بن بست و ناآرامی نجات یافت و اعتلایی خردمندانه یابد.

برای وصول به هدف و دست یافتن و باز رسیدن به چنین دورنمای امید دهنده‌ای، بکار بستن یک آزمایش که امید موفقیتی نیز دارد بی حاصل به نظر نمی رسد و این آزمایش معمول داشتن یک روش پرورشی و تربیتی غیر مذهبی است. هرگاه چنین آزمایشی به موفقیت باز نرسید و روش من دچار شکست و بی تأثیری گشت، من حاضر از عقاید و نظرات خود برگشته و خط بطلانی به نوع قضاوت و داوری خود برکشم، و به این امر معتقد شده و ایمان آورم که بشر موجودی است از لحاظ نیروهای عقلی و منطقی نسبت به غرایز و امیالش بسی ناتوان و پست بوده و همواره در سلطه و قدرت غرایز نفسانی‌اش قرار داشته و نیروی هوشمندی و منطقیش قادر به اداره صحیح او نمی باشد.

۵- شیوه برافکندن معتقدات

جوابی برای بازپسین انتقاد، تحریم مبارزه ناگهانی با مذهب، روش مبارزه با اوها، همانندی مومنین و معتادین به مواد مخدره، مذهب وسیله تسکین و تسلای خاطر، روشی نو در آمریکا، تحمیل مذهب، روش تعلیم بی مذهبی، مقایسه این دو روش، وضع بشر با فقدان مذهب، امید به آینده، طرح آزمایشی روش غیر مذهبی

پس از طرح مسایل فوق که در حقیقت جنبه جواب گویی به انتقادها را داشت، به نظر می رسد بهتر آن باشد که به واپسین انتقاد شما نیز جوابی گفته شود - یعنی در حقیقت آن نیز مطمح نظر قرار گرفته و ارزش یابی گردد. در این مورد اخیر من نیز با شما کاملاً موافقت دارم و مورد موافقت نیز آن است که من نیز همچون شما بر این عقیده‌ام که هرگاه بخواهند با جبر و فشار زور و دفعتاً بر مذهب تاخت آورده و آن را یکباره براندازند، روشی است کاملاً دور از عقل که به هیچ روی امید موفقیت هم نمی تواند داشته باشد. با این وصف بایستی به کلی و صد در صد به عدم موفقیت در چنین روش و شیوه‌ای مطمئن بود. ایمان و عقیده مردم را نمی توان با اعمال زور و روش‌های فشار انگیز از آنان باز گرفت و نه می توان در ایمان بوسیله استدلال رخنه نمود. حال هرگاه از این دو روش و بر مبنای آن کامیابی‌هایی نیز حاصل شود



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

موفقیت‌هایی زودگذر و موقتی بوده و به ارزش و استواری بنیان آنها نمی‌توان اطمینانی حاصل نمود. وانگهی این نوع کامیابی‌ها نوع ظلم و سنگدلی و روشی دور از مروت و انسانیت محسوب می‌شود. می‌توان همانندی و شباهتی میان اثر داروهای مخدره و مذهب برقرار نمود. کسی که سالیانی متمادی به استعمال مواد مخدره عادت کرده باشد نمی‌تواند یک باره و بدون مقدمه او را مجبور به ترک اعتیاد نمود، چون مسلماً چنین شخصی سخت در اضطراب و ناراحتی افتاده و آسایش به کلی از او سلب خواهد گشت و در صورت وقوع چنین حادثه‌ای بی‌شک از خواب و خوراک فرو خواهد افتاد. به همین نسبت تأثیر مذهب را می‌توان مورد سنجش قرار داد: مذهب نیز همچون مواد مخدره می‌باشد که معتادین به آن را نمی‌توان بدون مقدمه و دفعه‌تاً از آن منع نمود و بازداشت.

هم‌اکنون روشی در آمریکا مورد توجه و عمل است که آن شیوه می‌تواند تأیید کننده ادعای ما باشد. در آنجا می‌خواهند با انعطاف توجه مردان نسبت به زنان، و تحت تأثیر قرار دادن و زیر نفوذ و تسلط کشیدن مردان بوسیله زنها، آنان را از برخی از اعمال تحریک کننده و استعمال مشروبات سکر آور و مواد مخدره باز دارند. اعمال کنندگان این روش و بوجود آوردندگان این شیوه می‌خواهند تا بدین وسیله صفات پرهیزگاری و عناصر زهد و ورع را در آنها برانگیزند. البته این خود روشی تجربی است که به نتیجه و حاصل آن نیز نمی‌توان بدبین بود.

«با این وصف در موردی که ذکر خواهیم کرد، من جداً با عقاید شما مخالفت می‌ورزم و به هیچ روی نمی‌توانم آنها را پذیرفته و به صحت و درستی شان اعتقاد پیدا کنم. شما معتقدید که بشر بطور کلی و مطلقاً نمی‌تواند از مذهب به خاطر موارد تسکین آمیز و متوهمانه‌اش که همچون مخدری به او نوعی لذت و آسایش می‌بخشد دیده پوشی نماید و اصولاً بدون وجود مذهب و با فقدان توهمات و معتقدات مذهبی تحمل زندگی و کشیدن بار توان فرسای آن برایش تحمل ناپذیر می‌باشد. این است نظرانی از جانب شما که من بی‌هیچ تردید و گذشتی سرسختانه با آن مخالفت می‌نمایم.»

البته این عقیده و نظر شما از لحاظی می‌تواند سکه صحت داشته باشد، اما بایستی متوجه بود که جنبه‌ای قاطع و کلی ندارد و تنها در بعضی موارد می‌تواند مصداق پیدا نماید، این توهم درباره کسی که از اوان کودکی زهر شیرین را کامش فرو ریخته و به تدریج مذاقش را نسبت به آن خوی‌گر نموده‌اند ممکن است مصداق پیدا کند، اما درباره کسی که این زهر شیرین در کودکی به کامش چندان اثری نبخشیده باشد چگونه می‌توان دآوری و قضاوت نمود. از جانبی دیگر کسی که به هیچ گونه از این زهر شیرین نچشیده باشد مسلم است که در دوران بلوغ و یا ادواری دیگر برایش لذتی نداشته، بلکه آنرا طرد خواهد نمود. البته ممکن است و شاید کسی اصولاً و بطور کلی مبتلا به هیچ یک از بیماری‌های روانی نباشد و بر همین مبنا نیز برای تسکین بیماری‌هایی هم که وجود خارجی ندارند دارو و مخدری لازم نمی‌آید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

این امری است آشکار که در چنین وضعی بشر در موقعیتی دشوار و سخت قرار خواهد گرفت و بدون شک در چنین موقعیت و وضعیتی به حقارت و ناتوانی و بی چیزی خود را در برابر طبیعت پهنآور و عظیم پی خواهد برد و ناگزیر در این حالت دچار سرگشتگی و حیرت خواهد گشت. او دیگر هیچ گونه خبری از وجود خداوندی بزرگ و مهربان و بخشاینده و حمایتگر که از او پشتیبانی نموده و در پناه خودش حفظ نماید نخواهد بود. حالت و وضع او کاملاً همانند و شبیه کودکی است که از خانه پدری گریخته و سرگردان مانده است؛ خانه پدری که تمامی وسایل آسایش و تنعم و تلذذ در آنجا برایش مهیا و فراهم بوده است. لیکن لازم است به این نکته توجه کرد که آیا این دوران کودکی همچنان ادامه یافته و به پایان باز نخواهد رسید، و آیا مرحله کودکی را پایان و انجामी نخواهد بود؟

بشر پیوسته و مداوم نمی تواند به حالت کودکی باقی بماند. او لازم است سرانجام در هر موقعیتی که باشد پا به عرصه وجود و صحنه طبیعت پیش گذارده و با مشکلات و عوامل ناهمساز به پیکار و مبارزه پردازد و این عمل را می توان تحت عنوان «تربیت و پرورشی برای روبرو شدن با حوادث و واقعیت» نامگذاری نمود. اینک می توانم در برابر یک پرسش شما که خود بر سایر موارد نیز شمول و گسترش پیدا می نماید پاسخ دهم و آن این نیست که هدف و منظور من از این نوشته ها جلب توجه و نظر مردم به عملی ساختن و لزوم مراعات این روش نو و اعتلایش می باشد.

۶- نقش و نیروی بشری

اندیشه منفی درباره ناراستی این روش، چشم پوشی از اوهام مذهبی،
نتایج اتکای به خود، نیروهای بشری و نقش محرکه علم،
مسأله دردهای جبری طبیعی، توجه به زندگی زمینی،
تفاهم نسبت به تمدن، فراموشی آسمان و مذهب

ممکن است و شاید فراتر از آن، یعنی بی شک این اندیشه و فکر در شما پدید آید که، آدمی تاب و توان ایستادگی و مقاومت در برابر این آزمایش و شیوه را نیاورد، و نتواند تحمل چنین روش نو و تازه‌ای را که پذیرفتنش مستلزم دست فرو هشتن از عقاید و پندارهای مأنوس است بر خود هموار نماید. با این حال من تذکر می دهم که بایستی نیروی امید را برانگیخت، و کوشید تا همواره امیدوار و خوش بین بود. همین که آدمی توانست تنها به خویشتن خویش متکی و پشت دار باشد و به جز خود کسی را برای پشتیبانی اموری موهوم برنگزیند این خود موفقیت و پیشرفتی بزرگ برایش خواهد بود، که در پرتو و اثر آن خواهد توانست از نیروهای سرشار خود حداکثر استفاده مستقیم را بنماید. در وجود ما ذخایر قابل توجه و شگرفی از قدرت و توانایی انباشته می باشد و با کمک و در پرتو علم و دانش تاکنون به بسیاری از آنها دست یافته و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سودهای فراوانی نیز عایدمان گشته است. بایستی به این موضوع توجه داشت که پس از این نیز در پرتو علم و دانش از این نیروها و قدرت ها سودهای سرشاری را انتظار داشته باشیم و بوسیله علوم و بینش های نو راههایی گشاده تر و بارورتر احداث نماییم تا نیروهای فرو خفته مان هرچه شایسته تر بکار آمدی آیند.

لیکن در مورد نابسامانی ها و رنج ها و مصایب جبری و سرانجام دردهایی ناعلاج و فراوان که بشر را در خود محاط کرده اند، بشر به مرور زمان و در جریان پیشرفت زندگانی خواهد آموخت تا به چه نحوی با آنها روبرو و مواجه گشته و بالاخره در مقابل آنها چگونه سلوک و تمکین نماید. بشر برابر این آموزش قرار خواهد گرفت که صفات صبر و تحمل و شکیبایی را در خود نیرو و توان بخشد و در برابر دردهای جبری و مصایب بی درمان صبر و گذشت نشان دهد.

برای او چه اهمیت و فایده ای متصور می شود که به امیدها و اوامی پوچ معتقد باشد. در زندگی دور از وهم و خیال او چه اهمیتی دارد که صاحب املاک و زمین هایی فراوان در کرات آسمانی باشد املاک و زمین هایی که موجودیتی موهوم داشته و سود و عایدات آن را هنوز کسی مشاهده ننموده است. او کشاورز و شخم کار کوچک و قانعی است که به روی زمین در همین قطعه ملک محدود و محقر خود زمین را شیار کرده و در دل خاک تخم می پاشد، بار و ثمر آن چرخ زندگانی را به چرخش آورده و وسایل معاش زن و فرزندانش را فراهم می کند.

به این ترتیب است که وحدتی در نیروهای پراکنده و انرژی نامنظم بشری پیدایی یافته، و با تمرکز آن نیروها و قوای متحد به هدفی قابل شناسایی و ارزیابی شده زندگی اش مرفه و آسوده می گردد. بشر هنگامی که نیروهای خود را به شکل امیدواری هایی به جهانی دیگر و اوام و عقایدی بیهوده متوجه شده است از آن هدف های بیهوده متوجه و صرف زندگی زمینی خود نماید، بدون شک موفق خواهد شد که زندگی را هم برای خود و هم برای دیگران آسوده تر و قابل تحمل سازد. دیگر فشار تمدن را بدان گونه که بود بر شانه های خود احساس نمی نماید و آن گاه که او با فراغت بال و آسوده خیالی می تواند چنین بگوید:

ما آسمان را به فرشتگان و گنجشک ها باز می گذاریم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بشش دهم؛

درباره روش نو و

تربیت غیر مذهبی

۱- نقد روش غیر مذهبی

خیال بافی های جدید، روش پرورشی غیر مذهبی، توهمی درباره
این روش، تغییر جهت دو طرف بحث، شک درباره روش جدید،
نسل های پرورش یافته با روش جدید، اولویت غرایز بر
عناصر هوشمندی و منطقی، بی حاصلی روش غیر
مذهبی، نگاهی به تمدن های دیگر

«به راستی که دیگر چه بهجت‌انگیز و سرور بخش است؛ فریبنده و سرور انگیز از آن جهت که بشریت دیگر به راه نوینی پای فرا گذارده است. او دیگر دیده بر اوهام و سنن بیهوده انگاری ها فرو پوشیده و نیروی آن را یافته است تا در روی زمین زندگی آسوده و آسایش بخشی را برای خود فراهم آورد.

بعید و دور نیست که شما مرا متهم به خیالبافی و رویا سازی نموده و شخصی احساساتی بشناسید که رشته منطق و عقل اندیشی را به راه سحر سازی و خیال انگیزی باز سپرده‌ام. لیکن بایستی در مقام تذکر، این نکته را روش نموده و توضیح دهم که به هیچ روی این طور نیست. من از روش و بینش عقلی و منطقی عدول ننموده و همواره برای بازشناسی و طرح مسایل و نتیجه گیری از آنها به عقل رجوع می کنم.

اینک دیگر مورد بحث و گفت و گوی ما به کلی تغییر جهت یافته است، تغییر جهت از آن روی که دو طرف این بحث عوض شده‌اند: شما بجای من، و من در جای شما قرار گرفته‌ام. اکنون دیگر نقش کسی را که به رویا فرو رفته باشد و در عالم خواب و خیال رشته اندیشه سست نموده و به اوهام گراییده باشد، به عهده شما محول گشته، این شماست که از عقل و منطق روی گردانده و شیوه اندیشه سازی خویشتن خویش را به توهمات دور از منطق محدود و مقید ساخته‌اید، و در عوض من خود را در مرزهای عقلی محدود ساخته و به قلمرو رویاها و وهم دستیازی نکرده‌ام. به همین جهت است که حق دارم نسبت به روش های ادعایی شما و درستی گفته هایتان در تردید و شک باشم. روش ابداعی و طرح های آرایبی شما در قلمرو استدلال من شیوه و روشی دور از عقل و منطق می آید و برحسب روش و اصطلاح خودتان آنها را توهمات می دانم. از این جهت نسبت توهم به روش و گفته های شما می دهم که تأثیر خواست ها و امیال نهانی و درونی شما را در آنها بطور وضوح و آشکار مشاهده و ملاحظه می نمایم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

روش شما و اندیشه‌تان بر این محور در جریان و چرخش است که نسل‌ها و افرادی که در کودکی تحت تعلیم و تربیت شیوه‌ای غیر مذهبی قرار گیرند، و بوسیله مربیانی آزموده آنها را دور از تأثیر و اوهام مذهبی قرار دهند، در دوران بلوغ و آینده خواهند توانست تا برتری و تفوق هوشمندی و منطق‌گروی خود را نسبت به روش و شیوه زندگی غریزی، و تسلط و اولویت‌غریز محقق سازند. البته با کمال صراحت و آشکارایی من این نکته را بازگو می‌کنم که این توهمی بیش نیست، توهمی است که مسأله تجربی و عینی طبیعت بشری آن را تأیید می‌کند؛ چون متأسفانه در این قسمت از نهاد و سرشت بشری شکی نیست که فطرت او ثابت بوده و به همان راهی که تاکنون در آن گام برداشته است پیش خواهد رفت.

هرگاه برای نتیجه‌گیری از این موضوع دست به قیاس‌ها و مثال‌هایی نیز ببریم، مواردی در تأیید ادعای فوق یافت خواهد شد. البته آگاهی‌ها و اطلاعات ما درباره سایر تمدن‌ها بسیار ناچیز است و این موضوع، یعنی عدم اطلاع و دانش ما نسبت به تمدن‌هایی دیگر به شکلی کلی مانع از آن نمی‌شود که تا اندازه‌ای موارد قابل استفاده خود را از آنها اخذ نماییم. هرگاه با دیدی بی‌طرفانه و عاری از سخت‌اندیشی‌ها ایده‌ای و مسلکی در اطراف و گرداگرد خودمان نظر بیفکنیم، مردمان و کسانی را مشاهده خواهیم نمود که تحت فشار یک سازمان و دستگاه مذهبی پرورش نیافته‌اند و همین روش را نیز درباره کودکان خود و نسل آینده مرعی می‌دارند. اما با این حال به هیچ وجه با نتایج و حالاتی که شما از برقراری چنین روشی انتظار دارید و ادعا می‌کنید آشنا نیستند، و اصولاً آرمان و ایده آنان با آرمان و ایده آن گروهی که تحت سازمان‌ها و شیوه‌های مذهبی پرورش یافته و تعلیم می‌گیرند تفاوت و اختلاف چندانی ندارد.»

۲- نتایج روش جدید

پیش‌بینی درباره نتایج حاصل از فقدان مذهب، تمدن اروپایی و مذهب،
طرح روشی نو، روشی که عناصر اصلی مذهبی را اخذ می‌نماید،
مذهب در هیأت شیوه‌ای جدید، لزوم مراعات اصول مذهبی،
فقدان مذهب و سرگشتگی نسل نو، علت راستین
شکست اصلاحات اجتماعی، نکاتی درباره
تعلیم و تربیت، خردمندان و کودکان،
نقش تمدن، برتری‌غریز

«اکنون این مسأله خود به خود مطرح می‌شود که در صورت فقدان مذهب و حذف آن از پیکره تمدن، چه شیوه و روشی می‌تواند جایگزین آن گردد، و اصولاً این شیوه و روش نو تا چه اندازه‌ای می‌تواند نقاط و مرزهای مشترکی با روش پیشین، یعنی مذهب داشته باشد.»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هرگاه بر آن باشند که مذهب را از پیکره تمدن اروپایی برانداخته و بزدایند، دستیازی به کامیابی و حصول موفقیت برای آنان موقوف به این است که با کمک یک دستگاه سازمان یافته و اصولی دیگری بکار پردازند، و این دستگاه جدید اضطراراً و از روی جبر و ناچاری از همان اوان کار و بنیان گیری شروع به جذب و اخذ کلیه عناصر اصلی و مشخصات روانی مذهب خواهد نمود. این عوامل که در مذهب و روش نو وجه اشتراک خواهند داشت عبارت است از: پرهیزگاری مطلق مذهبی، تقدس و ایمان، روح بدبینی و تعصب مفرط و سرانجام جلوگیری از تفکر و اندیشیدن به موضوع های منطقی. همان گونه که گفتیم روش نوبی که جایگزین شیوه مذهبی گذشته می شود، این عناصر را برای استقرار و دفاع از موجودیت خود قبول خواهد نمود.

به هر حال برای بکار بردن شیوه های تربیتی و پرورشی و مقتضیاتی که خاص این دوران است لازم است روشی همچون روش و شیوه فوق معمول باشد و فکر می کنم با در دست نداشتن و فقدان چنین روش و طرحی موفقیت و نتیجه ای از یک شیوه تربیتی حاصل نگردد. از دوران نوزایی کودک تا سرحد کمال بلوغ راهی بسیار دراز و پر پیچ و خم در پیش است. مسیری را که بایستی یک کودک شیرخوار بپیماید تا به حد فردی متمدن باز رسد، گذرگاهی ساده نیست که بدون وسایل و تمهیدات و پیش بینی های قبلی بتوان آن را برگزار نمود. چه بسیارند افراد جوان و ساده دلی که در مسیر این راه گم گشته و حیران می مانند و چه بسا نوجوانانی که بطور کلی سر در گم شده و هرگاه کمک و نیرویی خارجی به یاریشان دست یازی و پیش تازی نکند موفق نخواهد شد به وظایف و امور زندگانی خویشتن باز رسیده و خود را از تنگنا رهایی بخشند. از سویی دیگر آیا هیچ این اندیشه را مطمح نظر قرار داده و از مخیله گذرانیده اید که: ممکن است این اصولی که امروز شما آنها را برای معمول داشتن روشی نو و منطقی پیشنهاد می کنید و می خواهید اصول تعلیم و تربیت و پرورش را بر آنها بنیاد دهید، ممکن است همچون اصول مذهبی و روش گذشته، فکر آنها را محدود نموده و از بینش هایی وسیع و عقلی بازشان دارد؟

آیا اصولاً شما در این باره اندیشیده اید که نقص و نقطه ناراست و شکست دیده و عدم موفقیت های اجتماعی و تمدن ما در چیست و از کدام خاستگاه می باشد؟ من نظرتان را تا اندازه ای به این مطلب ویژه و اساسی جلب می نمایم: نقصی که به شکل سنتی سخت و پای گیر از آن محافظت می شود و بطور کلی مبنای تمام تمدن ها نیز بر اصل آن نقص و پیروی از آن استوار گشته است این است که تصمیم ها و قرارها و قوانین و روش های سلوکی و بالاخره سایر امور و مواردی را که مدار زندگانی اجتماعی ما بروی آنها چرخش و گردش دارد و بوسیله خردمندترین کسان تدوین و پیشنهاد می شود، و تنها فکر مردانی بالغ و کارآمد و اندیشه ور قادر به فهم و خوی گیری نسبت به آنها می باشد، سعی می کنیم تا به کودکانی نابالغ و نو اندیشه که سخت زیر نفوذ و سلطه غرایز خود قرار دارند تحمیل کنیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

البته این بدیهی و آشکار است که تمدن قادر نیست و نمی تواند روش و راهی جز این شیوه را معمول دارد، و یا هنوز قادر به ابداع روش نوعی نشده است. چون تکامل بشریت، تکاملی بس سالمند و کهن که در طول قرن ها و اعصار فراهم آمده بایستی به شکلی فشرده و مدتی بس محدود در سالهای نخستین کودکی به طفل تزریق و تحمیل شود، و این روش و کار را تنها با عمال نفوذی تأثیری می توان بر کودک تثبیت کرد و به این وسیله کودک را به انجام اموری که بر عهده اوست مجبور و وادار نمود.

اکنون بر خود شماسست تا ملاحظه و مشاهده نمایید که روش پرورش غیر مذهبی شما که همراه با تفوق اصل هوشمندی و اولویت عقل و منطق می باشد با چه عکس العمل و دورنمایی مواجه خواهد شد.»

۳- ارزش روش مذهبی

ارزش روش پرورشی و تربیتی مذهبی، بی ایمانی به مذهب و لزوم رعایت اصول آن، شک درباره واقعیت، تربیت ناپذیری بشرها بوسیله روش عقلی، لزوم روش غیر عقلی درباره تربیت کودکان، نیروی تأثیر و تسلا آمیز مذهبی، بحثی منفی درباره واقعیت، امتیاز ویژه مذهب، بازپسین انتقادها

«به هیچ وجه جای شگفتی و تعجبی نیست از اینکه مشاهده نمایید که من پرورش و تربیت مذهبی را به عنوان مبنای نظم زندگی اجتماعی بشری روشی لازم می دانم، البته لازم است به این نکته متوجه باشید و گمان نبرید که من خود به این اصول یعنی مذهب ایمان دارم. نه، هیچ گونه ایمان و تعصبی از آن گونه که در مومنین و افراد مذهبی وجود دارد، در من موجود نیست، اما به خاطر مصالح و مقتضیاتی آنها را محترم داشته و بدانها عمل می نمایم. چون برای خاطر بقا و ارتقا و اعتلای تمدن - ما به هیچ گونه نمی توانیم در انتظار آن فرصت موهوم باشیم تا افرادی برای قبول تمدن و فرهنگ به آن حد لازمه رشد و نمو عقلی باز رسند. به همین جهت بایستی ما قبلاً و پیشاپیش شروع به اعمال نفوذ و آموزش به روی کودکان بنماییم. اصولاً من به این مسأله که سرانجام افراد به آن درجه از رشد و نمو برسند که تنها جریان عقلی و منطقی امور بر آنها حکمروایی نموده و بر غرایز خود کاملاً تسلط جویند عقیده ای نداشته و آن را خارج از جریان های وهمی نمی شناسم. من بر این عقیده ام که بشر هیچ گاه به آن پایه ای نخواهد رسید که از روی رضایت خاطر و صمیم قلب تحمیلات و محدودیت های تمدن را قبول نماید.

با توجه به گفته های فوق و بحث های گذشته به این نتیجه می رسیم که برای پرورش و تربیت کودک، اصولی غیر عقلی و خارج از حیطه منطق لازم می باشد. پس اینک که برای این منظور روش و اصولی خارج از تحمیل های عقلی لازم می آید، من اصول مذهبی را شایسته ترین روش می دانم، به این



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جهت که برابر و موافق با عقاید و گفته های خودتان، این اصول که واجد مواردی توهمی می باشند خیلی بهتر قادر خواهند بود تا وسیله تسلا و تسکین خاطری را فراهم آورند. این اصول با دارا بودن رشته های توهمی و تارهای مخدر خود بسیار شایسته اند که بوسیله آنها نیروهای تسلا بخش بر وجود ما جریان یافته و ناراحتی و ناکامی هایمان را تشفی بخشیده و شعله امیال و غرایز نهادیمان را فرو نشانند.

البته شما بی شک این مسأله را مورد نظر قرار داده و باور دارید که شناخت واقعیت تا چه اندازه دشوار و سخت می باشد. گذشته از این دشواری و مشکل بودن شناسایی حقیقت، تازه این مسأله، یعنی امکان راه یافتن به واقعیت – خود مورد شک و تردید است. حال هرگاه به این موضوع توجه کنیم که قسمت و حصه مهم و قابل توجهی از نیازمندی های بشر، به ویژه آن قسمت و بهره ای که مورد نیاز احتیاجات اولیه زندگی می باشد تا چه اندازه تماس و نزدیکی با این شناخت حقیقت دارد – مسأله بیشتر مورد آشکارایی و روشنی قرار می گیرد.

یکی از امتیازهای ویژه مذهبی که نقشی در خور توجه و شایسته دارد، و در حقیقت قدرت آنرا نشان می دهد؛ قابلیت تحول و تغییر آن می باشد. حال ممکن است این قابلیت تحول و تغییر برای شما مشمئز کننده و نفرت انگیز باشد اما توجه داشته باشید که همین قابلیت تغییر و تحول برای من بسیار جالب و سزاوار تحسین است چون بوسیله این قابلیت انطباقی است که مذهب می تواند همواره برای وصول به تکامل، آن پوشش کهنه و فرسوده پیشین را از تن به در کرده و در صورت روشی نو – چنان تغییر صورت و جهت داده و خود را دگرگون سازد که حتی علم کنونی با تمام پیشرفت و اهمیتش نتواند آنرا رد نماید.

من به این مسأله توجه دارم که شما با شتاب و عجله این تغییرپذیری و دگرگونی اصول و معتقدات دینی و مذهبی را محکوم نموده و آن را دلیلی بارز و روشن بر علیه حقانیت دین محسوب می دارید. اما دگرباره توجه شما را به این امر اساسی و حیاتی معطوف می دارم که همین امر و موضوعی که به نظر شما دلیل نقصان حقانیت مذهب است، مسأله توافق و سازش میان بی سوادان و با سوادان، عامیان و بخردان و فلاسفه و یا خواص را امکان پذیر می نماید و از آن پس دیگر بیم این از میان می رود که عامیان و توده بی سواد بر اثر آگاهی و اطلاع از طرز و روش تفکر و بی ایمانی خواص دچار بی ایمانی و بی عقیدگی گشته و به موجب آن تشنج هایی در جامعه و نظام و موجودیت آن روی دهد.

اکنون چنین گمان می برم که تا اندازه ای موفقیت حاصل کرده باشم که بی ارزشی روش ابداعی تان را روشن نمایم. و اصولاً این موضوع را نیز به خوبی فهم کرده ام که شما می خواهید بجای یک توهم و پنداری که به شایستگی تاکنون حفظ شده و ارزشمندی و قابلیت خود را نشان داده و از آزمایش های بسیاری پیروزمندانه سر در کرده است روشی دیگر، و یا در حقیقت توهمی دیگر را جای نشین نمایید که هیچ گونه سابقه آزمایشی نداشته و به نتایج آن نیز نمی توان اطمینانی داشت.»



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴- نقش ارزشمند عقل

دوری از تعصب و خام اندیشی، ارزش نسبی انتقاد، چگونگی روش
عقلی و اوهام، تمیز میان اوهام مذهبی و روش نو در پرورش و
تربیت، نقد دو روش مذهبی و غیر مذهبی، جواب به انتقاد
پیشین، ارزش روش نو، اشتباه و دوری جویی از آن،
توجه به روشی که روان شناسی منشأ آن
است، کار یک روان شناس و مصلح
اجتماعی، انتقادی در اصل روان
شناسی، توجه به نکاتی دیگر،
نقش و وظیفه عقل

من بطور کلی آن اندازه خام اندیش و سختگیر یا متعصب در عقاید خود نیستم که یکباره خط بطلان و سیاهی به انتقادهای شما برکشیده و گفته هایتان را حتی تا یک درجه نیز فاقد ارزش ندانم. من خود به این امر اذعان دارم و تجربه های علمی نیز در روان شناسی آن را تأیید می کند که دست فرو هشتن از توهمات و یا در گفته شما عوامل تأثری، و آنگاه تمکین نمودن به روش و شیوه های عقلی و منطقی تا چه حد مشکل و توان فرسا می باشد. از سویی دیگر از این لحاظ به شما ایرادی نخواهم داشت که استدلال و عقاید یا روش ابداعی من را نیز در شمار اوهام و پندارها به حساب می آورید؛ در حقیقت شاید هم جزو اوهام محسوب شوند.

البته مشاهده می نمایم که من بدون سخت کوشی های فکری و یا مسلکی، عقیده شما را درباره توهم بودن روش و شیوه استدلالی خودم پذیرا می باشم. لیکن لازم است بین این دو نوع توهم، یعنی توهم مذهبی که شما از آن دفاع می نمایم و توهم منطقی که شیوه من است وجوه تفارق و تمایزی قایل شویم؛ آنگاه است که با در نظر گرفتن این وجوه و موارد تمایز امکان شناخت آنها، و آیا این که روش منطقی نیز در شمار اوهام می باشد بهتر فراهم خواهد آمد:

بی شک به نکاتی اذعان دارید که همگان به واقعیت و حقیقتش ایمان دارند. این حقایق عبارت است از اینکه: اوهام مذهبی پذیرفتن و قبولشان جبری و از روی فشار است. کسانی که از آنها سرپیچی نموده و یا به انتقاد و خرده گیری در آنها بپردازند، مورد سرزنش و عتاب و عقاب قرار می گیرند. به گفته صریح و آشکار خودتان این اوهام جنبه هدیانی و تعبدی داشته و دور از روش عقلی و استدلال منطقی هستند. از سویی در همان استدلالی که آن را جنبه امتیاز دین می دانید، دارای ارزش ویژه ای نمی باشند و مجبور هستند برای انطباق با محیط هر زمان نوعی دیگرگونی را پذیرا باشند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حال نگاهی به روش غیر مذهبی برافکنیم: هرگاه کسی از قبول و پذیرفتن آنها سرباز زده و یا به انتقاد و خرده گیری بپردازد مورد شکنجه و عقاب قرار نخواهد گرفت. پذیرفتن و تمکین به آنها بوسیله تهدید و ارباب انجام نمی شود. به هیچ روی تعبدی و دور از روش اندیشه‌گری منطقی نبوده و خاصیت وهمی و پندار آمیز نیز ندارند.

از طرفی دیگر به بی‌ارزشی و نقش ناعملی این روش خرده گیری شد و نوعی شک مثبت درباره عدم موفقیت برای چنین روش و طرحی ابراز گشت. در صورت عمل و بکار بستن و بدست آمدن تجربه هایی در این زمینه، هرگاه ثابت شد و عملاً آشکار گشت که من دچار اشتباه و کجروی شده‌ام؛ به تندی و با شتاب، دور از هر تعصب و سرسختی می توانم از اعتقاد و امیدها و روش خودم چشم پوشی نمایم. اکنون برآنم تا به این نکته و تذکر عطف توجه و دقتی ابراز نمایم. من خواهان آنم تا کارم را در قلمرو و رشته ویژه و تخصصی‌ام مورد انتقاد قرار دهید. در واقع این نظری بر مبنای یک خواهش که محتوی گذشت و مراعاتی از جانب شما باشد نیست، چه این اصل اساسی را لازم است هر منتقد تیزهوشی مورد رعایت قرار دهد. به هر انجام هنگامی که شما تکاپو و تلاش مرا بدان گونه که هست در نظر گرفتید بسیاری از موارد مورد تحلیل و روشنی قرار خواهد گرفت.

یک نفر روان شناس که در حیطه و قلمرو دانش ویژه خودش به بسیاری از مشکلات و در هم پیچیدگی های زندگانی مردم آگاهی دارد، با توجه به مطالعات و کاوش هایی که درباره تحولات و دگرگونی ها و تکامل روان انسانی بدست آورده است، و این مطالعات شامل و دربردارنده تمام دوران زندگانی بشری؛ یعنی از اوان کودکی تا دوران بلوغ و پس از آن نیز می شود می خواهد درباره تکامل بشریت دست به داوری بزنند.

پس این روان شناس برحسب مطالعات روانی خود همانندی ها و شباهت های اساسی بسیاری میان مذهب و «نوروز» کودکی مشاهده می کند. البته در رشته روان شناسی «نوروز» های دوران کودکی موقت و دارای عمری کوتاه می باشند و این بیماری های عصر کودکی بر اثر توجهات پزشکی و فرا رسیدن دوران بلوغ، خود به خود از میان رفته و راه عدم می پیمایند. پس پزشک روان شناس بنابراین اصل با خوش بینی به این بیماری همگانی و اجتماعی، یعنی مذهب نگر بسته و امیدوار می شود که بشریت نیز همچون کودکان فراوانی که این دوران بحرانی را با موفقیت پشت سر می گذارند، از این بیماری اجتماعی خود را رهایی بخشیده و به دوران کمال و بلوغ خود باز رسد.

البته من خود به موارد بسیاری که ممکن است در این قسمت مورد انتقاد قرار گیرد آگاهی دارم، مثلاً ممکن است این شناخت ها و بازیابی هایی که در پرتو روان شناسی فردی حاصل آمده‌اند، عناصری کافی و قابل توجه نباشند، و از سویی دیگر شاید سازش و انطباقی میان شناخت ها و معرفت های حاصل از روان شناسی فردی و تعمیم آنها بر پدیده های صرف اجتماعی از لحاظ منطقی کاری اساسی محسوب نگردد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بطور کلی شاید با نظری صرف مبنی بر خوش بینی و اعتماد به این نوع توجیه و تفکر نگرستن کار منطقی و درستی بشمار نیاید. در این مورد نیز من با شم همراهی و موافقت دارم که خوش بینی صرف و با نظری کاملاً مطمئن به مسائل نگرستن و به نتایج مثبت آن امیدوار بودن شیوه‌ای صحیح نمی تواند باشد. اما این مسأله نیز امری است که غالباً آدمی نمی تواند خود را از اندیشیدن باز دارد و اندیشه هایی که به فکرش بر می گذرند نیز ناگفته نمانده و اغلب بر زبان جاری می شوند و آدمی نمی تواند از تظاهر و نمایان گری آنها خودداری کند و بایستی به هر نحوی که شده باشد توجه کسانی را به ارزش و حقانیت گفته های خود جلب نماید.

لازم است دو نکته دیگر را نیز مورد بازگویی و تذکر قرار دهیم، نخست آنکه، به هیچ گونه به این امید و نظر نباشید که بی توانی و ضعف منطق از جانب من موجب تقویت و بالندگی نظرات شما خواهد گشت. اصولاً من چنین می اندیشم که تأسف و تحسر شما درباره آن چیزهایی که از دست رفته و رو به سیر قهقرایی و گرایش به جانب عدم و نیستی دارند، تأسف و تحسری کاملاً بیپوده می باشد. هرچه که ما، یعنی هم من و هم شما ندا و فریاد در دهیم که بشر اسیر نیروی قهار غرایز و امیال خود می باشد و اسیر سر پنجه نیروهای نفسانی و امیال غیر اجتماعی است و نیروی تعقل و تفکر منطقی او در برابر این غرایز سرکش مقاومت و قدرت چندانی ندارند باز هم نخواهیم توانست که موجودیت عقل را انکار کنیم؛ هرچند هم که ضعیف باشد. نفوذ عقلی آهسته ولی مداوم و پی گیر است. اگر ضعیف باشد، هرگاه خفیف و کم آوا باشد و در مراحل بر ما نتواند نفوذی بجای گذارد، متوقف نگشته و از تکاپو و پیشروی باز نخواهد ایستاد. با همان آوای ضعیف که مداوم و مستمر است سرانجام خود را به گوش خواهد رسانید. این از موارد انگشت شمار ولی نمایان و قابل توجهی است که به ما امکان آنرا می دهد تا با امید و خوش بینی به افق آینده بنگریم و بایستی به هیچ روی از اهمیت این مورد غافل و خواب زده نبود.

۵- نگاهی بسوی آینده

توجه به آینده، در امید عصر تعقل، هدف من و شما، اشتراک مقصد در

هدف، هدف عقلی و روش وهمی، شتاب کاری و مبنای توهومات

مذهبی، آینده‌ای روشن، راه ترقی و لزوم طرد اوهام

مذهبی، شکست قهری اوهام و پندارها، پیروزی

نهایی عقل و منطق، سرنوشت مذهب های

اصلاح شده، توجهی به دو هدف مثبت

و منفی، ارزش روش عقلی و

انهدام اوهام



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با توجه به این نکته، یعنی نقش اثر انگیز، اما ضعیف و مداوم عقل امیدهایی دیگری نیز در آدمی برانگیخته می شود. البته آن زمان و عصری که ما به امید آن بوده و چشم به راهش هستیم، و آن عصر تعقل و تفوق هوشمندی و منطق بر امیال و غرایز و عناصر نفسانی است از ما بسی دور و فاصله دار است. اما این دور بودن و بعید نمودن بر آن معنا و تعبیر نیست که فاصله‌ای بی نهایت در پیش باشد، بلکه فاصله‌ای است که رسیدن و حصول به آن مستلزم گشت زمان و اندکی بردباری و صبوری می باشد.

اما گذشته از این موضوع، لازم است تا به مسأله‌ای دیگر که بسی اساسی و اصلی است برگشت نظر و توجهی را مرعی داریم؛ و آن نیز موضوع هدف است. به این معنا که هدف و خواست شما چیست – و خواست ما در پی کدام آرمان و ایده‌ای جست و جو گر است؟ هدف یا اهدافی که خدای شما برگزیده و بسوی آن رهبری و تعلیمتان می دهد عبارت است از: برادری، برابری؛ وسیله انگیزی برای کاهش اندوه ها و دردهای بشری و صیانت حقوق یکدیگر. هدف ما و خواست های ما نیز خارج از قلمرو هدف های شما و خدایتان نمی باشد پس در حقیقت آنچه که از اختلاف ها و تصادم میان ما و شما موجود است مواردی غیر قابل حل و تخفیف نیست، بلکه صورتی مجازی دارند، چون هر دو به سوی یک هدف شتابانیم، منتها از دو راه مختلف.

راه ما از موارد حقیقت جویی و موقعیت شناسی و زمان نگری دنبال می شود. ما برای دست یابی و حصول به منظور و هدف خود تا آن اندازه‌ای کوشایی می ورزیم که در حد قدرت و توانایی انسانی است و آن قدر که نیرو و توانمندی بشر و امکانات خارجی اجازه می دهد منظور خود را دنبال می کنیم.

با این احوال ملاحظه می نمایید که منظور و هدف ما یکی است و در اصل اختلاف قابل ملاحظه‌ای در ایده‌هایمان به چشم نمی رسد. اما شما بر اثر تعجیل و شتابی که دارید برای وصول به نتیجه از راه راست و درست منحرف گشته و به دور افتاده‌اید. شما بسی ناشکیبایی ورزیده و پر توقعی امید داشته‌اید، دامن صبر از دست فرو هشته و به وادی تاریکی که ژرفای اوهام و پندارهاست سخت سقوط کرده‌ای. شما در ضمن انتقادهای و نکته یابی هایی که نمودید نسبت خودپرستی و یک جانبه به قاضی رفتن و خوشحال برگشتن را به ما دادید. اما اینک ملاحظه نمایید که این نسبت ها تا چه اندازه بر قامت خودتان برازندگی دارد. شما بر اثر شتاب و عجله‌ای که دارید می خواهید بلافاصله پس از مرگ در بهشت برین سرازیر گشته و سرور و خوشی و بهجت انگیزی زندگی دوباره‌ای را به تلافی زندگی پر رنج و مشقتی که پشت سر نهاده‌اید آغاز کنید. به این وسیله می خواهید در وادی اوهام فرو رفته و به محال و غیر ممکن رنگ واقعیت و سکه قبولیت برزنید، شما به هیچ روی بر آن نیستید تا از سخت کوشی های بیجا و روش نادرست خود دست بدارید، نمی خواهید تا از خودپرستی و خودپسندی در گذشته و اندکی نیز به واقعیت نظر افکنید. از این تمایلات و امیال و خواست های شتاب کارانه و پندار آمیز خدای شما، هر آنچه را که طبیعت خارجی امکان دهد عملی خواهد شد و صورت فعلیت خواهد یافت. البته این عمل طبیعی که با مرور زمان انجام خواهد شد جدا از آن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بشارت های وهم آمیز و فریبناک مذهبی است. عملی شدن این امیال به تدریج و آهستگی و در زمان دوری برای نسل های دیگر انجام خواهد گشت.

در راهی که بشریت بایستی طی نموده و از مراحل بر گذشته و به شاهراه ترقی و تعالی باز رسد، بطور حتم و جزم لازم است تا از پندارها و اوهام مذهبی چشم فرو پوشیده و آنها را یکسره برافکنند. این اصل یعنی حذف حتمی مذهب از پیکره تمدن، یکی از اصولی ترین راه های پیشرفت است و بی آن هرگونه ترقی و جهشی بی مفهوم و فریبناک خواهد بود. حال هرگاه این کوشش ها و تکاپوهای نخستین از لحاظ آغاز کار و نامأنوس بودن با افکار عامه؛ تا اندازه ای پیشروی نداشته و به نتیجه های دلخواهی باز نرسند - به هیچ روی نمی توان به ناامیدی گرایسته و آن تکاپوها را موارد بی نتیجه و تأثیر پنداشت. اگر به تندی و شتاب نتایج مبارزات و اصلاحات فعلی را به عیان مشاهده نمی نماییم، چندان اهمیت و توجه نظری لازم نیست تا از لحاظ منفی و جنبه نامثبت قضیه بدان ارجاع شود. اصل مهم و بی شک و تردید این است که هیچ نیرویی را از جهت راستین و حقیقت قضیه با نیروی عقل و منطق یارای برابری و مبارزه مستمر و جاودان نیست. هیچ جریانی نمی تواند در بستر و مسیر زمان موفقیت اوهام و پندارها را در برابر عقل و منطق تضمین نماید. طول زمان تکرار حوادث، جهش های عقلی، پیشرفت بینش های تجربی و عینی از جمله عوامل ارزنده ای می باشند که تنها در بسترگاه زمان بالندگی و نمو می یابند و این عوامل نیز گذرگاه هایی هستند که به شاهراه عقل و منطق پایان می گیرند. مذهب از عواملی است که مغایرت و ناهم آهنگی کاملی با عقل و منطق دارد، پس بنابر اصول غیر قابل تردید فوق موفقیت نهایی از آن عقل و منطق خواهد بود و این موفقیت ناگهانی و دفعاً حاصل نمی شود، بلکه مضمول مرور زمان خواهد بود.

از جانبی دیگر بایستی به این امر نیز توجه داشت که رنگ پذیری های مذهب و یا به قول و گفته شما تلون مذهبی و اینکه مذهب هر دوره ای موافق با جریان های فکری زمان خود را اصلاح و رنگ می کند نیز قادر نیست از این جریان برکنار و مستثنا باشد. روش های مذهبی اصلاح شده و به اصطلاح مترقی هم مضمول همان سرنوشتی خواهند بود که نیای نخستین آنها بوده است، و به این وسایل مذهب قادر نخواهد بود تا سرنوشت جبری خود را از مسیر تاریخ به راهی غیر آنچه بایستی باشد برافکنند.

حال هرگاه از نظرات مذهبی عدول نموده و برای پایداری و زندگی موقت آن وسایلی برانگیزید، بعید نیست تا از نقادی و حمله های علمی تا اندازه ای در امان مانید، ولی لازم است تذکر داده شود که آن هم دورانی بس کوتاه و موقتی خواهد بود. شما ممکن است مذهب را تنها به اعتقاد بوجود مبدئی آسمانی که نادیدنی و ناشناختنی و جامع جمیع صفات نیک و شایسته می باشد محدود نمایید - البته این وسیله و یا تمهیدی است که تنها انتقادهای علمی را متوقف می نماید - اما نکته و هدف نهایی شما را که نگهداری و حفظ ایمان مردم باشد تضمین نمی کند، اما موجب می شود تا نظر مردم از دین و مذهب یکباره به زیان شما برگردد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از طرفی دیگر نیز از لحاظ شکلی قیاسی لازم است تا به موضوع عمیقتر بنگرید. این ژرف نگری از لحاظ شکل قیاسی که می‌خواهم توجهتان بدان جلب شود این است که تضاد و ناهم‌آهنگی و اختلاف خود و من را در مقابل و برابر توهم یا پندار در نظر بگیرید. وضع شما آن شکلی است که بایستی همواره آماده باشید تا با تمام نیرو توان خود از پندار مذهبی دفاع کنید. این دفاع شما دفاعی متعصبانه است که به عقل و منطق، یا استدلال عقلی تسلیم نمی‌شود و به شکلی ناخردمندانه در نقطه‌ای دور از مرزهای عقلی و منطقی توقف نموده و در حصار اوهام و پندارهایی بی‌اساس خود را محصور داشته است. حال هرگاه این پندار شما همچون امروز مورد شکست و در معرض خطر انهدام و سستی قرار گیرد، شما بزودی همه اوهام و ایده‌های پندارآمیز خود را از دست داده و دورنما یا دنیای خیالی‌ای که برپا داشته‌اید به یکباره فرو خواهد ریخت. این فروریزی و از دست دادن اوهام برای شما یأس و ناامیدی بزرگی به دنبال خواهد داشت که اثر آن عبارت است از بدبینی نسبت به تمدن و بشریت. البته نتایج آن تنها منحصر به بدبینی و یأس موقت نمی‌باشد، بلکه شما را از آینده و هر نوع امید موفقیتی در آینده نیز بازخواهد داشت، در صورتی که در مورد ما چنین نیست؛ من و همفکرانم خود را از قید و بند چنین اوهامی رها کرده‌ایم، به این جهت که از روی عقل اندیشی و دوری از هر نوع تعصب و سنت دوستی و گذشته‌گرایی حاضر شده‌ایم تا از بخش قابل ملاحظه‌ای از اوهام و امیال کودکانه خود چشم‌پوشیده داریم. حال هرگاه در ایده‌ها و عقایدمان سهم کوچکی از آرزوهای غیر عملی و بی‌نقش نیز وجود داشته باشد، در اثر روشن بینی و وقوف به موارد پنداری و توهم‌آمیز، قادریم تا آنها را تحمل نموده و به مرور به سامانشان اندازیم.

۶- ارزش نهایی دانش

بخشی درباره روش پرورش غیر مذهبی، عصر تعقل و راه وصول به آن،
اشتراکی در پندارهای شما و راه ما، سستی ایمان مذهبی، عقل
اندیشی و ارزش آن، انتقادهایی به علم و پاسخ خرده‌گیری‌ها،
نقد علم، ارزش‌های درجاتی، تکامل علم، نقص دین و
مخالفت با علم، نقش عوامل روانی در شناخت جهان
خارجی، علم و منطق به عنوان واقعیت

بعید و دور نیست که به بکار گرفتن و شیوع روش و شیوه پرورشی و تربیتی غیر مذهبی، دگرگونی‌ها و تغییرات قابل توجه و فزون مایه‌ای را در چگونگی احوال روانی بشر بوجود نیآورد. البته خدا و پروردگار جدید و تازه ما؛ یعنی علم و منطق هنوز آن اندازه‌ای که بایستی و لازم است نیرومند و پر توان نیست، ولی بی‌شک آن قدر نیرو و قدرت دارد تا به سهم کوچکی از آنچه که گذشتگانش وعده داده‌اند جامه عمل و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

واقعیت بیوشاند. البته ما به واقعیت و حقیقت ایمان داریم و خود را به وعده و امیدهای پوچ و بیهوده سرگرم نمی داریم، هرگاه موقعیتی لازم آمد تا نقد و انتقادی در روش و ارزش علمی آن انجام دهیم به هیچ روی به خودفریبی و دروغ پردازی نمی گرویم. حقایق اندک، اما واقعیت دار زندگی مادی خود را به هیچ وجه فدای اوهام و نیرنگ های فریب ناکانه دنیایی دیگر که وجود خارجی ندارد نمی کنیم. این اتکای به نفس و ایمان به هدفی که داریم زاییده آن است که ما دارای آن اصل و چیزی هستیم که شما فاقد آن می باشید: یعنی در زندگی دارای یک نقطه اتکای استوار و منطقی می باشیم که هرچند وصول به سرچشمه عصر تعقل را اندکی به تعویق می اندازد، اما وصولش حتمی و بی تردید است.

ما به علم و نیروی شگفتی زای آن معتقد و ایمان مندیم. ما به این اصل گرایش داشته و باور داریم که نتایج کاوش های علمی قادر است تا آموزش هایی راستین و واقع مندانانه را درباره چگونگی های حقایق خارجی به ما بیاموزد، و این آموزش ها موجب آن می شود که ما بهتر و شایسته تر بتوانیم زندگی و امور وابسته به آن را منظم و مرتب نماییم حال هرگاه در حقیقت و به واقع این روش ما همچون شیوه شما توهم و پندار باشد که وضع و جهت ما و شما یکی خواهد بود. اما خوشبختانه چنین نیست، چون کامیابی ها و نتایج فزون مایه و ارزشمند علمی ثابت کرده اند که علم یک واقعیت است و جنبه توهم آمیز به هیچ روی ندارد و ثبوت این مطلب نیز مبتنی بر تجربه های عینی است که در هیچ صورتی نمی توان بر واقعیت آن ها پرده کشید.

البته سنجش و فهم مورد دشمنی پندار داران و خرافه گرایان نسبت به علم بسی روشن و سهل یاب خواهد بود. می دانیم که علم وسیله ای است که بوسیله آن امور فکری بشری سنجیده گشته و از صافی منطقی در می گذرند، علم امکان گذشتن پندارها و امور غیر منطقی و اوهام را از صافی عقل صادر نمی کند و به همین روی ستیزه جویان فراوانی پیدا می کند. علم از این جهت که نیرو، اهمیت، قدرت و نفوذ مذهبی را بی نقش نموده و ایمان را در نزد متدینین سست می نماید مخالفین زیادی را برای خود فراهم می آورد. اغلب ایرادها و اشکالاتی که از جانب مخالفین دانش و علم ایراد می شود مبتنی بر این است که علم معلومات و شناخت های اندکی را برای ما حاصل و ره آورد کرده است، در حالی که هرگاه به نسبت، قیاسی میان دانسته ها و نادانستنی ها به عمل بیاوریم متوجه خواهیم گشت که در مقابل آن شناخت ها و معلومات اندک علمی، موارد مجهول و ناشناخت بسیاری هم باقی مانده که نسبت موارد مثبت قطره ای برابر دریا می نماید.

بی شک اگر غوری درباره این ایراد و انتقاد بدوی و نااندیشمندانه به عمل آید، سستی و بی پایگی آن به عیان روش خواهد شد. کسانی که این چنین دست به سفسطه و خرده گیری از روی بی خردی می یازند لازم است به این اصل مسلم توجه کنند که دانش و علم در زمان ما هنوز بسی جوان و نهالی تازه خیز است، پدیده های است نو که باری بس گران سان به دوش کشیده و به هر گامی راه گیرهای فراوانی فراپای دارد،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وانگهی این مورد را نیز بایستی از نظر دور نداشت که هنوز اندک مدتی نمی گذرد که بشر به سلاح عقل و منطق، خودساز مسلح گشته و در شیوه های گوناگون از اصول علمی سودجویی می نماید. این اشتباه و خطاکاری عمومی و همه گیری است که این زمان و در عصر ما رواج یافته و موجب بدبینی و یا انتقادهای ناروایی را نسبت به علم فراهم کرده است.

از سویی دیگر علم و دانش هدف انتقادهایی قرار می گیرد مبنی بر اینکه نظرات و قوانین علمی متلون و ناپایدار است. این زمان قوانین و اصولی را با ادعایی شگرف در حقیقت بودن آنها وضع می نماید که در آینده به نادرست بودن و اشتباه آمیزی آنها پی برده می شود و آنگاه قانون جدیدی وضع می شود مبتنی بر همان ادعا که آن هم به نوبت خود دچار سرنوشت اولی می شود، و این امر همچنان ادامه می یابد و هر قانونی تنها در زمانی محدود اصالتی دروغین را برای خود حفظ می کند.

بایستی اندیشید و پس از آن به نادرستی این گونه داوری ها اذعان آورد. در حقیقت اینها خرده گیری ها و تقریباً اتهام هایی محسوب می شوند که اغلب به قصد عمد اظهار می گردند. دگرگونی ها و تغییراتی که در نظرات و قوانین علمی جلب توجه می نماید، تکامل و جهش هایی بسوی امور حتمی است، نه بر اینکه جنبه های منفی و تخریبی داشته باشند. قانونی که در نخستین مراحل کشف و باز یافتنش تصور می شد که دارای اصالت و ارزش کلی است، در بستر زمان و بر اثر پیشرفت آشکار می شود که خود فرع واقعیت دار و حالت ویژه ای از یک قانون کلی تری بوده است، یا بر اینکه در زمان هایی دیگر قوانین دیگری بوجود می آیند که پیشرفته تر بوده و بالنتیجه قانون قبلی را از ارج و ارزش فرو می اندازند.

نظرات و قوانین علمی همچنان در را ترقی و تکاملند، یک واقعیت که سرعت عمل و سهولت انجامش زیاده تر و افزون تر می باشد جای واقعیت گذشته را که کندی و دشواری داشته است فرا می گیرد، ولی همان واقعیت و قانون علمی که سرعت و سهولت نسبی داشته و در زمانی خود نیز در راه تکامل و تعالی جای خود را به قانونی شایسته تر و بهتر می سپارد.

به هیچ روی ادعای آن نمی شود که ما در رشته های گوناگون علمی به شناخت ها و ادراک های شایسته و قابل توجهی باز رسیده ایم، بلکه رشته ها و شاخه های بسیاری هستند که ما هنوز در مراحل نخستین کاوش و پژوهش درباره آنها می باشیم و به نتایجی قطعی و یقینی که شایسته اطلاق علم نسبت به آنها باشد هنوز باز نرسیده ایم. در همین مراحل اولیه است که فرضیات و تئوریهای بسیاری بوجود می آیند و در اثر فقدان ارزش علمی خود به خود از میان می روند، لیکن این امری کلی نیست چون رشته هایی هم به شناخت ها و معرفت های بسیاری دست یافته ایم که هسته ها و مرکزهایی مورد اطمینان و تغییر ناپذیر را فراهم آورده اند.

به هر حال از جانب مخالفین سعی و کوشش فراوان بر آن مصروف می شود که از ارزش علوم به هر نحوی که باشد کاسته و به وسیله سلاح کهنه و فرسوده دین و مذهب در انکار آن هم داستان گردند. اینان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پیروزی و موفقیت فعلی دانش را در زمینه های علوم روانی، از نتایج درون ذاتی امور عینی و تجربی یافته های ما قلمداد می نمایند، و می گویند چون دانش همسانی و وابستگی به نظرات ما دارد: طبیعتاً نتایجی هم که از آن حاصل می شود ذهنی خواهد بود ورنه به هیچ روی حقایق اصلی اشیاء را که در خارج از ذهن و حیطه قدرت ادراکی و شناخت ما واقع گشته در دسترس قرار نمی دهد.

اما لازم است این تذکر و هشدار را بدهم که این گونه منتقدین و خرده گیران کهنه پرست از یک نکته غافل بوده و از شناخت و معرفت نسبت به آن نیز سرباز می زنند و آن این است که وقتی هدف ما پژوهش علمی و کارهای علمی و تجربی باشد، لازم می آید تا همواره به عاملی قطعی که جنبه تعیین کننده ای دارد تکیه و اشاره گردد: به این ایراد می توان بدون کوشش و تکاپویی زیاد پاسخ هایی روشن و مستدل اقامه نمود. نخست درباره اینکه عدم شناختی خارج از وجود ذهن، راجع به حقایق اشیاء موجود است. در این مرحله لازم است تا به یک نکته اصلی سخت توجه کرد و بیهوده از روی بدبینی و یا تعصب، تکامل انسانی را نفی نکرد. دستگاه انسانی و ساختمان روانی ما در اثر تلاش و کوشش های فراوانی که برای درک و شناخت جهان خارجی به عمل آورده به نحو شایسته ای ورزیده شده و نشو و بالندگی یافته است، در اثر این استمرار و نشو و نما که هدفش شناخت حقایق خارجی اشیاء بوده است توانسته و قادر شده تا نوعی سازش و هماهنگی با جهان خارجی برقرار نماید، وانگهی دستگاه روانی ما خود خارج از این جهان نبوده و جریبی از این مجموعه ای که به نام هستی و دنیا نامیده می شود و ما درباره آن تحقیق و کاوش می نمایم می باشد.

از سویی دیگر رابطه و پیوندی میان کار ویژه دستگاه روانی آدمی با کار علم و دانش برقرار است که به موجب آن بر اثر آن صفت ویژه روانی کار و حدود علم محدود و معین می شود. در بازپسین اعتراضی که به خرده گیری فوق می شود بایستی دانست که نتایج نهایی و آخرین کاوش های نتیجه مند علمی، بدان گونه که روش دستیاری به آن نشان می دهد، تنها با سازمان روانی بشری بستگی بی قید و شرطی ندارد؛ بلکه بوسیله آن امور و چیزها و پدیده هایی که به روی این دستگاه اثر می گذاند، نیز هم پیوندی دارد.

به هر انجام از ارزش و نقش مؤثر و تعیین کننده عوامل روانی در شناخت این جهان نبایستی تغافل ورزید، و این ادعا که می توان جهان و طبیعت را بدون وجود عوامل و پیوندهای دستگاه روانی بازشناخت سفسطه ای بیش نیست و از لحاظ علمی چنین روش و ادعایی برای ما دارای کوچکترین ارزشی نمی باشد.

نه، دانش و علم پندار و توهم نیست، توهم و پندار آن است که ما ارزش و نقش علم را نفی نماییم - به امید آنکه گمان بریم هر نوع شناختی را که دانش در حیطه ادراک و شناخت ما قرار نمی دهد در جاهایی دیگر خواهیم یافت.

طی بخش های گذشته وعده کرده بودیم تا در پایان کتاب پیوستی از مبحث (توتم و توتیمسم و

مسائل تابو) افزوده نماییم، لیکن متأسفانه این امر مقدور نگشت و خوانندگان می توانند برای آگاهی از

مسائل فوق به دو کتاب «اصول روانکاوی» و جلد دوم «تاریخ ادیان» نوشته نگارنده رجوع نمایند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly